أدلة الشرعية على الرد الإنتخابات الديموقراطية

دلايل شرعى در رد انتخابات بر مبناى ديموكراسى و چگونگى تعين أمير المؤمنين

تأليف

أبو مصعب الخراسانى

ادلة الشرعية على الرد انتخابات الديموقراطية و كيفية الإختيار »أمير المؤمنين»

دلايل شرعى در رد انتخابات بر مبناى ديموكراسى و چگونگى تعين »أمير المؤمنين»

تأليف/ ابن عبداللطيف بابكرخيل
- أبومصعب الخراساني-

1435هـ 2014م

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

إن الحمد لله و الصلاة و السلام على رسول اللــه و على آلــه و صحبه و من والاه.

و بعد:

جهان و مردمان آن بعد از بنیان گذاری اندیشه دیموکراسی و ناسیونالیزم ، سیاسی تر شدند یعنی مردم به امور سیاسی واقف شده و خواستند عملاً هریك در روند سیاسی کشور های خویش دخیل باشند ، در حالیکه قبل از آن سیاست و امور حکومت – دولت منحصر در طبقه خاص – اشراف و شاهان بود ، اما بعداز انتشار دیموکراسی و ناسیونالیزم در غرب ؛ انتخابات (عم ازینکه به منظور تعین رئیس دولت ی اعضای مجلس تشریع «پارلمان») نیز به عنوان یکی از مفاهیم و شاخصه های اصلی حاکمیت مطلق مردم به منظور تعین حکام و رئیس دولت از موضوعات و مباحث عمده و یکی از عناصر مهم در عرصه سیاست و حکومت داری مبدل گردید ، که در رأس آن یونان و روم قدیم قرار داشت ، زیرا یونان و بعداً روم مرکز مباحث و جدال های سیاسی و فلسفی مربوط به حکومت و اصول دولت دارای و فلسفه وجودی دولت – ملت در آن عصر بودند ، تا آنکه رفته رفته این مباحث به نضج و پختگی خویش رسیده و فلاسفه و دانشمندان زیادی را این دو شهر درین عرصه در دامان خویش پرورانید.

سپس آنان با ابراز نظر ها و بیان تِز ها و نوشته های خویش افکار مردم را نیز متحول گردانیدند تا جائیکه مردم ناچار همه در صدد مشارکت در امور سیاسی شدند ، طوریکه پریکلس در یکی از مرثیه های مشهور خود آن تعداد کسانی را که در روند سیاسی مشارکت ندارند اینگونه وصف میکند:«شهروندی که در امور سیاسی دخالت ندارد شایسته صفت شهروند بی آزار نیست بلکه باید او را شهروند بی خاصیت نامید».

بدین گونه مردم از جهتی تشویق و از جهت دیگر تبیه برای اشتراك در روند سیاسی گردیدند تا آنکه مفهوم حکومت متکی به اقتدار و حاکمیت نهائی جمهور (اکثریت) شهروان معنی پیدا کرد.

اما در نخست نظربه قدرتمندی پادشاهان و فئودال ها و اربابان کلیسا نتوانستند به شکل مستقیم حکومت را بدست بیآورند و یا حاکم مورد نظر خود را از طریق آرائی عمومی

انتخاب نمایند، بلکـه در ابتـداء توانسـتند نماینـدگان خـویش را در مجالس قانون گذاری و یا تشریع داخـل گرداننـد، تـا بـا اسـتفاده ازین راهکار توانسته باشند قوانین و احکامی را بـر طبـق میـل و اراده خود بسازند و بعداً آنرا بالای مردم نافذ گردانند، یعنی برای اولین بـار در تـاریخ جمهـور (اکـثریت نماینـده گـان مـردم) این صلاحیت را پیدا کردند تا بر طبق میل خویش قانون بسـازند و یـا تطبیق احکـام و فـرامین پادشـاه و کلیسـا را مشـروط بتصـویب اکثریت نماینده گان مجلس سازند که با این کار بر بالای خــویش اسـم شـارعین یـا قـانون گـذاران را گذاشـتند و از امتیـازات و صلاحیت های اختصاصی بهره مند گردیدند.

امـا در قـرن هـژده هم میلادی همگـام بـا انقلابـات بـزرگ در فرانسـه ، انگلسـتان و ایـالات متحـده امریکـا و انتشـار عقیـده لیبرال دیموکراسی در غرب جَنین انتخابات بر مبنای دیموکراسی (انتخابات رؤسای جمهور) بشکل امروزی آن ظهور کـرد ، و در قالب های مختلف بر مبنای نظریات فلاسفه غـرب مـورد بحث و مناقشه قـرار گـرفت، طوریکـه جـان لاك بـا عقیـده لیبرالـیزم و احترام به اراده هر فرد و حق اشتراك در روند سیاسی و انتخاب حکام ؛ و منتسکیو با نظریه تفکیك قواء و تقسیم انـواع حکـومت به حکومت جمهوری: که باید توسط همه مردم انتخاب شوند ، و حکومت شـاهی: کـه بایـد از مجـرای پارلمـان و قـوانین پارلمـان اداره شود ، و حکـومت اسـتبدادی: کـه بـدترین حکـومت بـوده و توسـط آرائی مـردم انتخـاب نشـده اسـت؛ و ژان ژاك رسـو بـا نظریه قرار داد اجتماعی؛ میان ملت و حاکم یا شـهردار- کـه بـر اساس آن مردم قدرت خویش را برای یك فرد که همانا سلطان یا حاکم است انتقال میدهـد و او مطلقـاً صـلاحت اسـتعمال آنـرا دارد؛ و جان اسـتورات میـل بـا نظـریهٔ تمثیـل مطلـق حـاکمیت توسط مردم – یعنی مردم باید خود حاکم را انتخاب کنند و بدون اینکه نماینده گان ایشـان اراده آنـان را در انتخـاب حکـام تمثیـل کنـد، چـون بـه نظـر وی اراده امـری اسـت کـه نمیشـود توسـط

شخصی دیگر تمثیل گردد، و باید همه مردم در ساختن و تصویب قوانین نافذه شرکت داشته باشند.....عقاید و آیـدیولوژی لیـبرال دیموکراسـی را گسـترش داده و تقـویت نمودنـد ، کـه در اواخـر همین قرن یعنی بعداز انقلاب فرانسه و انگلستان و امریکا برای اولین بار انتخابات حکام (رؤسـای جمهـوری) بـرای مـدت هـای هفت سال و پنج سال از طریق آرای عمومی (بـدون مشـارکت زنان) بشکل مستقیم در فرانسه و امریکا عملاً انجام گردید.

در قرن نزده هم همچنان این روند میان کشور هـای مختلـف اِعمال میگردید تا آنکه در اوائـل قـرن بیسـت بعـداز اولین جنـگ جهـانی و بـر انـدازی حکـومت هـای شـاهی مـردم غـرب آهسـته آهسته گرایش بطرف نظام های جمهـوری بـر پایـه دیموکراسـی پیدا نمودند که در رأس آنان کشـور هـای لاتویـا، روسـیه، آلمـان، ایستوانی، آیرلند و غیره کشور های جهان قرار داشت.

اما اینجا لازم به تذکر است که بگویم خلافت عثمـانی[1] در آن زمان به نفع متحدین[2] داخل جنگ جهانی اول گردید که با پیروزی متفقین[3] و بر طبق موافقتنامه سِـری سـایکس بیکـو در 1334ه-1916م خلافت عثمان را میان خویش تقسـیم کردنـد ، طوریکـه جنوب عراق برای بریتانیا و ساحل سوریا شمالی و لبنـان بـرای فرانسه ، شمال عـراق و شـرق اردن بـرای بریتانیـا و الجزایـر و سوریا مرکزی برای فرانسه و باسفورس و دردنیل برای روســیه باقی ماند و در همین زمان در سال 1326ه -1917 م بر مبنــای قرارداد بلفور فلسطین نیز بـرای یهودیـان وعـده داده شـد، و از طرف دیگر حمیت و ناسـیونالیزم عـرب را بطغیـان در آوردنـد و برای آنان حکومات مستقل عربی را وعده دادند و در ترکیـه نـیز جـنرال اسـتخبارات انگلیس (امسـترانگ) توانسـت شخصـیت سیکولار و گمراه مصطفی کمال اتـاترك را کـه در آنـوقت بحیث قائد لشکر عثمـانی هـا بـود بـرای ازهم پاشـیدن خلافت عثمـانی

---

[1] . هرچند از منهج خلفای راشدین خیلی بدور بود ، اما توانسته بود کشور های اسلامی را از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال زمین تحت يك لواء جمع نماید و اگر حفظ و ابقاء میشد اصلاح آن امکان داشت، و بهتر از آن بود که به کشور های متعدد سیکولار و بی دین تقسیم گردند، اما «قدر الله و ما شاء فعل».

[2] . آلمان ، امپراطوری اتریش – مجارستان ، بلغارستان ، ترکیه عثمانی.

[3] . امریکا ، انگلستان ، فرانسه ، ایتالیا ، جاپان.

مناسب تشخص بدهد و وی را برای نابودی و تخریب نظام اسلامی برگزیند که بعداً همانطور نیز شد، و این شخص گمراه و سیکولار حدود مرزی ترکیه فعلی را پذیرفت و در سال (1924م) رسماً مرکز خلافت عثمانی را به عنوان جمهوری ترکیه سیکولار اعلان کرد.

که این وضعیت تا پایان جنگ دوم جهانی یا عصر استعمار کهن ادامه پیدا کرد و بعداز جنگ دوم جهانی بلکه با انهدام خلاف عثمانی، ملت اسلام بلکه تمام جهان در محدوده های جغرافیائی مختلفی حرکت به سوی جاهلیت غرب و گرایش به جاهلیت نوین بنام کمونیزیم و بعداً دیموکراسی و جمهوری و انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی پیدا کردند.

و از اصول حکومت و دولت داری ، قضاء ، و شوری اسلامی هر چند غائب نیز بود، بکلی دور شدند.

افغانستان نیز در همین قافله از جمله کشور های بود که بعداز جنگ دوم جهانی در سال 1352ه ش – 1973 م نظام جمهوریت را برای اولین بار تجربه کرد.

هرچند دیری نگذشت که با انقلابات و کودتا های نظامی از طرفداران رژیم کمونیستی بر مبنای تك حزبی که از طریق کمیته مرکزی حزب رئیس جمهور انتخاب میشد مواجه گردیدند، اما این آئدیولوژی نیز دیری دوام نکرد که با مقاومت سرد و گرم مسلمانان در گوشه های مختلف جهان مواجه گردید، که سخت ترین آن در افغانستان بود که در نهایت با پیروزی مجاهدین و شکست آئدیولوژی کمونیزم در عرصه بین المللی منجر گردید.

مجاهدین نیز نظر به بی تجربه گی و بعضاً حرص و قدرت طلبی که در فطرت بعضی ازیشان موجود بود نتوانستند ثمره جهاد و آرمان شهداء را (که همانا اقامه دولت اسلامی بر مبنای احکام شریعت بود) حفظ کنند ، و متأسفانه همه ئی آن آزمانها را برباد دادند.

اما تعداد دیگر مجاهدین صادق[4] به اسلام و جهاد دوباره به پاخاستند ، و فتنه قتل و کشتار بناحق مسلمانان را از میان برداشتند و بنیان امارت اسلامی افغانستان را گذاشتند ، که با وجود کمی ها و کاستی ها و اشتباهات ناشی از بی تجربی گی و کم علمی و یا فراموشی توانستند يك حکومت اسلامی را بر مبنای اصل تعین امیر توسط شوری علماء (اهل حل و عقد) و حکم بما انزل الله و اصول توحید تشکیل و تا پنچ سال (1996م-2001م ، 1375ه-1380ه) بخوبی و بشکل شرعی آن ادامه دهند.

اما بار دیگر طاغوت عصر؛ غرب به رهبری ایالات متحده امریکا بر اساس اصل قرآنی دشمنی خویش را با مسلمان و دین شان يك بار دیگر آشکار ساخته و در سال 2001م بر مبنای تصمیم از قبل اتخاذ شده[5] بر بالای دولت اسلامی وحشیانه تجاوز نمودند که بعَون و نصرت الله بعداز 12 سال جنگ شکست خورده و فراری و متواری گشته اند، اما با رفتن خویش یکجا خواستن تا میراث جاهلیت خویش را درینجا برجا گذارند و دیموکراسی و جمهوری (کفری و شرکی) را درین سرزمین شهداء همچنان نهادینه گردانند، و مسلمانان این سرزمین را از دین ایشان باز دارند همانطوریکه در عراق اسلامی چنین خواستند کنند و از همین جهت نیز در همه کشور های اسلامی جنگ و قتال میکنند، طوریکه الله متعال میفرماید:{**وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا**}.

ترجمه: و (کفار و مشرکین) پیوسته با شما خواهند جنگید تا آنکه اگر بتوانند شما را از دین تا باز گردانند.

و خوشبختانه در نظر خواهی که در اگوست سال 2013 از طرف روزنامه واشنگتن پوست (The Washington Post) صورت گرفته بود نشان میدهد که مردم افغانستان 99 فیصد

---

[4] . چون استاد مولوی خالص رحمه الله ، و امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد (حفظه الله ونصره) امیر امارت اسلامی افغانستان، ملا ربانی ، ملا داد الله ....اسد الاسلام شیخ اسامه ابن لادن رحمهم الله ، حکیم الامة شیخ ایمن الظوهری ....و سایر همسنگران شان.

[5] . بر اساس اسناد مؤثق تصمیم حمله و اشغال افغانستان از هنگام ظهور دولت اسلامی در افغانستان بلکه از زمان پیروی مجاهدین در برابر آئدیولوژی کمونیزم گرفته شده بود اما تا بعداز حملات 11/9 به تعویق انداخته شده بود.

خواستار نظام اسلامی و تطبیق شریعت اسلامی هستند، که یکبار دیگر برای همه جهانیان نشان دادند که هر آرزوی باطل ، و جاهلی که در قبال افغانستان دارند مجال تطبیق نخواهد داشت.

فصل اول
رد بر انتخابات جمهوری بر مبنای نظام دیموکراسی

مبحث اول: دلائل رد و غیر شرعی بودن انتخابات.

در مورد غیر شرعی بودن انتخابات در اسلام گذشته از رد بر اندیشه دیموکراسی و نظام جمهوری که کتب زیادی در رد و تبیان مفاسد آن[6] توسط علماء تحریر شده است ، باید به موارد ذیل اشاره نمایم:

اولاً- انتخابات تحاکم (به داوری خواندن) ملت است: یعنی مردم هرکسی را با هر وصفی که داشته باشد حق دارند به امارت و ریاست انتخاب نمایند، بناً در انتخابات معیار و ملاك رضایت و خواست مردم است نه رضایت الله و معیار

---

[6] . دیموکراسی به عنوان یك دین مستقل پذیرش آن کفر بوده و پذیرفتن آن به معنی پذیرفتن دینی به غیر از دین اسلام میباشد- برای توضیحات بیشتر الدیموقراطیة دین/ از شیخ ابو محمد المقدسی ، و الدیموقراطیة و تعددیة الحزبیة / از شیخ ابو بصیر الطرطوسی ، و خمسون مفسدة جلیة من مفاسد الدیموقراطیة / از شیخ عبدالمجید الریمي؛ وحیقیة الدیموقراطیة/ از شیخ محمد شاکر الشریف...وغیره.

شـرعی ، در حالیکـه استرضـاع ملت – در برابـر استرضـاع اللـه قرار میگیرد و این خود شرك است ، زیرا پذیرش آنچه از جــانب الله میباشد مشروط و مؤکول به هیچ چیزی بوده نمی تواند – نه اراده ملت و نـه خواسـت کسـی دیگـر بلکـه مفهـوم تسـلیمی و اسلام آوردن شخص پذیرش احکام و اصول دین بدون ابـراز رأی در مورد قبولی و یا عدم قبولی آن است.

بدلیل آنکه حاکمیت خاص به الله تعلق داشته و ملت و مردم باید در برابر خواست و اراده الله تسلیم و مطیع باشـد نـه اینکـه شـریك در امـر اللـه قـرار داده شـوند، در حالیکـه در انتخابـات دیموکراسی حاکمیت مطلقاً بـه افـراد ملت تعلـق دارد و فیصـله کننده نهائی ملت قرار داده میشـود ، عم ازینکـه رئیس دولت را را انتخاب کنند و یا اینکه از طریق نمایندگان خویش بـه خواسـت خود تشریع و قانون سازی کنند؛ و در اسـلام چـنین اراده مطلـق برای افراد و هیچ کسی شناخته نشده است و جواز ندارد.

طوریکـه اللـه متعـال میفرمایـد: {**وَلَا يُشْـرِكُ فِي حُكْمِـهِ أَحَدًا**}-الکهف/26

ترجمـه: و (اللـه) در فرمانـدهی و قضـاوت خـود کسـی را شریك نمیسازد.

و قسیمکه یاد آور شدیم در نظام های جمهـوری معیـار بـرای انتخاب شدن شخصی بـه ریاسـت و امـارت، اراده ملت اسـت و اراده ملت همانا خواست هر فرد آن ملت میباشد ، اما در اسلام برای فرد و ملت آزادی مطلق شناخته نشـده اسـت بلکـه آزادی ایشان تا جائی اعتبار دارد که در برابر اراده شارع (الله متعال) قرار نگیرد و از حدود خویش فرا نرفته باشد – و انتخـاب امـیر و حاکم شرعی از حدود صلاحیت های ملت (جمهـور یـا اکـثریت) خارج بوده و حق ندارند امیر و یا خلیفه شرعی را به طبق امیال خویش انتخاب نمایند، بلکه این امر خاص به الله تعلـق داشـته و معیار ها و شرایط لازمـه بـرای امـیر را اللـه متعـال تعین نمـوده است وباید برای تحقق این امر مهم به کتاب الله و سنت رسول الله صـلی اللـه علیـه وسـلم و هـدایت خلفـای راشـدین مراجعـه گردد.

طوریکـه اللـه متعـال میفرمایـد: {**وَمَـا كَـانَ لِمُـؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْـرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُـولَهُ فَقَـدْ ضَـلَّ ضَـلَالًا مُبِينًا**}-الأحزاب/36.

ترجمه: هیچ مرد و زن مؤمـنی ، در کـاری کـه اللـه و رسـول اش داوری کرده باشد (و آن امر را مقرر نمـوده باشـد) اختیـار از خود ندارند، (و اراده ایشان بایـد تـابع اراده اللـه و رسـول او باشد) و هرکس هم از دستور الله و رسول اش سـرپیچی کنـد ، گرفتار گمراهی و ضلالت آشکار میگردد.

و میفرماید: {**فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَـا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَـيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا**}-النساء/65.

ترجمه: اما نه ! و به رب تـو سـوگند کـه آنـان مـؤمن بشـمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و در گـیری هـای خـود بـه داوری و قضاوت نطلبند و سپس تنگی ای در دل هـای خـویش نسـبت بـه این قضاوت نداشته و کاملاً تسلیم (حکم و فیصله تو) باشند.

و میفرماید: {**وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَـيْءٍ فَحُكْمُـهُ إِلَى اللَّهِ**}-الشوری/10.

ترجمه: و در هرچیز و امری اختلاف داشـتند پس حکم آن بـه اللـه واگـذار میگـردد (یعـنی بـر مبنـای قـرآن و سـنت فیصـله میگردد).

درین آیت الله متعال به نفس مقـدس خـویش سـوگند مؤکـد یاد نموده است که تا زمانیکه مسلمانان در همه امور متنازع فیه دین خویش اعم از اصول و فـروع رسـول اللـه صـلی اللـه علیـه وسلم را (در زمان حیاتش و بعد از آن سنت او را) به قضـاوت نطلبند ، و در عوض برای قضاوت و فیصله به سوی جرگـه هـا و پارلمان ها و اراده ملت (ریفرندم) بروند ، و هر فیصله که آنان انجام داد به عنوان اصل آنرا بپذیرند هر چند در مخالفت با قرآن

و سنت قرار داشته باشد ، يقينناً در كفر آشكار واقع شـده انـد ، و هرگز مؤمن بوده نمی توانند .

و از جهت ديگر تحاكم (طلب قضاوت) در اسـلام بـه معـنی عبادت ميباشد ، و اين حق خاص برای اللـه متعـال اسـت كـه در جميع شؤن به تحاكم طلبيده شود ، زيرا عبادت خاص او اسـت ، هرچنـد در امـور و مسـائل كوچـك باشـد و يـا بـزرگ و مهم ، و برعكس آن عبادت مخلوق است.

همانطوريكـه اللـه متعـال ميفرمايـد: {**أَلَمْ تَـرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَـا أُنْـزِلَ مِنْ قَبْلِـكَ يُرِيــدُونَ أَنْ يَتَحَــاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَــدْ أُمِــرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِـهِ وَيُرِيـدُ الشَّـيْطَانُ أَنْ يُضِـلَّهُمْ ضَـلَالًا بَعِيـدًا**}-النساء/60.

ترجمه: آيا تعجّب نمي‌كني از كساني كـه مي‌گوينـد كـه آنـان بدانچه بر تو نـازل شـده و بدانچـه پيش از تـو نـازل شـده ايمـان دارند (ولي با وجود تصديق كتابهاي آسماني ، به هنگام اختلاف) مي‌خواهند داوري را به پيش طاغوت ببرند (و حكم او را به جاي حكم الله بپذيرند ؟ !) . و حال آن كه بديشان فرمان داده شــده است كه (به اللـه ايمـان داشـته و) بـه طـاغوت ايمـان نداشـته باشند . و شيطان مي‌خواهد كه ايشان را بسي گمـراه (و از راه حق و حقيقت بدور) كند .

و ميفرمايـد: {**إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَـرَ أَلَّا تَعْبُـدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الـدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَـرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُـونَ**}-يوسف/ 40.

ترجمه: فرمانروائي (و قضاوت) از آن الله است و بس . (اين ، او است كه بر كائنات حكومت مي‌كنـد و از جملـه عقائـد و عبادات را وضع مي‌نمايد) . الله دستور داده است كـه جـز او را عبادت نكنيد . اين است دين راست و ثابتي (كه ادلّـه و بـراهين عقلي و نقلي بر صدق آن رهبرند) ولي بيشـتر مـردم نمي‌داننـد (كه حق اين است و جز اين پوچ و ناروا است) .

سـيد قطب رحمـه اللـه در تفسـيرش في ضـلال القـرآن (1990/4) ميگويد : حاكميت و حكومت جز برای الله تعالی برای

احـدی نیسـت ، و حـاکمیت بـه حکم الـوهیت اش بـه او منحصـر است ، زیـرا حـاکمیت و حکـومت از خصـائص الـوهیت میباشـد ، پس هرکسیکه درین حق دعوی و نزاع کند خـود را اولی و مقـدم بر خصائص الوهیت دانسته است ، و برابر اسـت کـه ادعـای این حق را فردی انجام بدهد یا طبقه ای ، و یا حـزبی و یـا گـروهی و یـا ملـتی و یـا جمیـع مردمـان بـه شـکل اجتمـاع منطقـه ای و یـا جهانی[7] ، و دعوی و نزاع در اخص خصائص الـوهیت کفـر بـوده و کفر صریح میباشد.

ثانياً- انتخابات بر مبنای اصل اکثریت گذاشـته شـده است: هرچند این اکثریت بر کفر و ضلالت و حکم بغیر ما انـزل الله فیصله کند ، پس برین اساس حق ، راست و درسـت چـیزی اسـت کـه اکـثریت آنـرا پذیرفتـه باشـد ، و ملزمـاً بایـد از طـرف هرشخص رعایت گردد، و اگر شخص کافر و لائیك نیز به ریاست انتخاب گردد چون اکثریت آنرا انتخـاب نمـوده اسـت بایـد از وی اطاعت گردد ، و اگر مرتکب کفر و شرك گردد خـروج علیـه وی جواز ندارد زیرا بر مبنای اکثریت برگزیده شده است.

و این یك اصل باطل از مبدأ و اساس خویش میباشد زیرا در اسلام اعتبار چیزی دارد که موافق با حق (قـرآن و سـنت) باشـد نه آنچه که اکثریت برآن اجماع کـرده باشـند ، و بـرعکس باطـل همیشه باطل میباشد هرچند همـه اهـل زمین و یـا قاطبـه مـردم آنرا حق بدانند.

و اکــثریت اصــلی اســت مــذموم و بــر ضــلالت و کفــر – همانطوریکه الله متعال میفرماید: {**وَمَا يُـؤْمِنُ أَكْثَـرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ**}-یوسف/106.

ترجمه: و اکثر آنان که مدّعي ایمان به الله هسـتند ، مشـرك مي‌باشند .

[7] . طوریکه سازمان ملل متحد بلکه تنها شورای امنیت سازمان ملل که منحصر به پنج قدرت مشرك جهانی است چنین انجام میدهد، و بالای سرنوشت کشور ها تصمیم میگیرند، و برای آنان حد و مرز و قانون قابل تطبیق تعین میکنند.

و میفرمایـد: {**وَإِن تُطِـعْ أَكْثَـرَ مَن فِي الأَرْضِ يُضِـلُّوكَ عَن سَـــبِيلِ اللّـــهِ إِن يَتَّبِعُـــونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ** }-الأنعام/116.

ترجمه: اگر از بيشتر مردم پيروي كني ، تو را از راه الله دور مي‌سازند . چرا كـه آنـان جـز از ظنّ و گمـان پـيروي نمي‌كننـد و آنان جز به دروغ و گزاف سخن نمي‌گويند .

مـدلول این آیـات آنسـت کـه اطـاعت و پـیروی از اکـثریت ضلالت و گمراهی بوده زیـرا اکـثریت مـردم بـه الله ایمـان نمی آورند، یا آشکار کافر هستند و یا منافقین میباشند.

و از نبی صلی الله علیـه وسـلم روایت اسـت کـه میفرمایـد: «**ما صُدق نـبي من الأنبيـاء مـا صـدقت، إن من الأنبيـاء من لم يصدقه من أمته إلا رجل واحد**».-مسلم.

ترجمـه: هیچ نـبی از انبیـاء آنقـدر تصـدیق نشـده انـد (امت بیشتر ندارنـد) بـه انـدازه کـه من تصـدیق شـده ام ، و از میـان انبیاء کسانی هستند که بجز يك فرد هیچ کسی دیگر نبوت وی را تصدیق نکرده است.

پس اگر اکثریت دائماً بر حق استوار باشـد موقـف این انبیـاء در کجـا اسـت؟ در حالیکـه تنهـا بـا او يـك شـخص میباشـد ، و همینطور اگر دیموکراسی واکثریت بر حق باشد ، پس قوم لـوط در برابر لوط علیه السـلام در حـق قـرار داشـتند ، و فرعـون در برابـر موسـی علیـه السـلام اکـثریت بـود ، و نمـرود در مقابـل ابراهیم علیه السلام ، و قریش در برابر محمـد صـلی اللـه علیـه وسـلم در اکـثریت قـرار داشـتند ، امـا بـه هیچ يـك ازین اکـثریت شّرعاً اعتبار داده نشده است.

اما هرگاه به حدیث جماعت استدلال گردد اینکه جمـاعت بـر حق است و نصرت الله با جماعت میباشد، در جواب بایـد بگـویم جماعت یعنی بودن با حق هر چند در اقلیت باشد ، همانطوریکـه از ابن مسعود روایت شده است که میگوید: «**فقال عمرو بن ميمـون لابن مسـعود: و كيـف لنـا بالجماعـة؟ قـال: يـا عمرو بن ميمون ، إن جمهور الجماعة هي التي تفـارق**

الجماعة ، انما الجماعة ما وافـق طاعـة اللـه و إن كنت وحدك[8]».

ترجمـه: عمـر بن ميمـون از ابن مسـعود پرسـيد: و چگونـه جماعت بر ما لازم است (تا با آن باشـيم) ؟ گفت: اى عمـرو بن ميمون : اكثريت و جمهور مردمان كسانى هستند كه از جمـاعت دور و جدا ميباشند ، و جماعت آنست كه موافق با اطاعت الله (و رسول او صلى الله عليه وسلم) باشد ، هرچند تنها هم باشى.

و ابن جرير طبرى در تفسيرش ميگويـد : ***الجماعة هـو ان تكون مع الحق ولو كنت وحدة***.

يعنى: جماعت آنست كه با حق باشـى هرچنـد تنهـا نـيز بـوده باشى.

و نعيم بن حماد ميگويد: ***اذا فسدت الجماعة فعليك بمـا كانت عليه الجماعة قبل أن تفسد ، و إن كنت وحـدك ، فإنك أنت الجماعة حينئذ***- *ذكره البيهقي وغيره*[9].

ترجمه: هنگاميكه جمـاعت فاسـد شـد پس بـر تـو اسـت كـه برآنچه جماعت قبل از فسادش بود باشى ، هر چند تنها نيز بوده باشى ، زيرا در آن حالت تو خود جماعت هستى.

امـا حـديث سـواد اعظم (سـياهى بـزرگ)[10]، كـه روايت ابن ماجه و غيره كتب حديث نيز است ، يعنى از نبى صلى الله عليـه وسلم نقل شده است كه ميفرمايـد:«**أتبعوا السـواد الأعظم فإنه من شذ شذ**[11] **في النار**[12]».

ترجمه: از سياهى بزرگ (اكثريت) پيروى كنيد زيـرا آن جـدا شده گان و غير از اهل آتش جهنم هستند.

اين حديث جـداً ضـعيف اسـت و تنهـا از يـك طريـق أبوخلـف الأعمى (كه حازم بن عطاء است) روايت شده است و به اتفاق

---

8 . شرح اصول اعتقاد اهل سنة و الجماعة : جزء1 ص 122. حديث : 160.
9 . إغاثة اللهفان من مصائد الشيطان ، باب العاشر- ص 91.
10 . مراد از آن اكثريت است ، يعنى آنچه اكثريت برآن قرار دارند.
11 . شذاذ الناس: الذين يكونون في القوم و ليسوا من قبائلهم و لا منازلهم/ مجمل اللغة لابن فارس.
12 . ضعيف سنن ابن ماجه ، من طريق انس بن مالك:3950.

محدثين وی ضعيف ميباشد و شيخ آلباني وی را جداً ضعيف گفته است، و سائر احـاديث کـه در آن از پـيروی و اتبـاع سـواد اعظم ذکر شده است نيز ضعيف ويا موضوع (جعلی) ميباشند[13].

و از نبی صلی الله عليـه وسـلم روايت اسـت کـه ميفرمايـد: «**الإسـلام بــداء غريبـاً[14] و سـيعود کمـا بــداء فطـوبی للغرباء ، قالوا يا رسول الله و ما الغرباء ؟ قال : الذين يصلحون عنـد فسـاد النـاس[15] ، و فی الروايـة : طـوبی للغربــاء أنــاس صــالحون في أنــاس ســوء کثــير من يعصيهم أکثر ممن يطيعهم**[16]».

ترجمه: اسلام غريب آغاز شده است و دوبـاره بـه همانگونـه ای غربت بر ميگردد ، پس خوشا بحـال غربـاء، گفتنـد يـا رسـول الله اين غرباء چه کسانی هستند؟ گفت: کسانی اند که هنگاميکه همه مردم به فساد گرفتار شدند نيك انجام ميدهند (و بـه قـرآن و سنت عمل ميکنند)، و در روايت ديگر آمـده اسـت – مردمـان صالح کمی در برابر مردمان بد زياد هستند ، و کسانيکه ازيشــان سرکشی و عصيان ميکننـد بيشـتر از آنـانی هسـتند کـه ازيشـان اطاعت مينمايند.

و اينکه عصر حاضر چه زمانی ميباشد برای همه آشکار است ، قرآن و سنت غايب گرديده و جايش را بدعت و احـداث گرفتـه است ، و بقول ابن عباس رضی الله عنه زمانی است کـه مـردم سنت را بدعت مينامند و با آن دشمنی ميکنند و بـدعت را سـنت گفته و از آن پيروی ميکنند ، و از جـانب ديگـر فسـاد همـه شـهر های مسـلمانان را فـرا گرفتـه و حکومـات طـاغوتی همـه دين و

---

[13] . مانند؛ روايت 18450 ، 19351، مسند أحمد ، و روايت 68 السنة ابن أبي عاصم از قطن بن عبدالله و محمد بن مهران است روايت ميکند: «افترقت بنو أسرائيل علی إحی و سبعين فرقة أول قال:«**أثنتين و سبعين فرقة و تزيد هذه الأمة فرقة واحدة کلها في النار إلا السواد الاعظم**». که قطن بن عبدالله ضعيف و در و اين حديث در روايت ابن أبي حاتم 137/2/3 از طريق محمد بن مهران بوده و وی مجهول است.

[14] . غريب : کسی که اهل و فاميل و خانواده خويش را ترك گفته باشد و يا غايب يا ناپذيد شده باشد ، و همچنين غريب بی کسی گفته ميشود که در جلا وطنی (دور از وطن و سرزمين خويش قرار داشته باشد) ، همين طور غربا مهاجرين فی سبيل الله را ميگويند، و مراد از اين حديث قلت مسلمان و در آغاز اسلام و همينطور در اخر آن ميباشد ، و نيز به مفهوم نا آشنا بودن احکام اسلام دلالت دارد.- النهاية لابن اثير.

[15] . السلسلة الصحيحة: 1273، شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة:175.

[16] . صحيح الجامع: 3921.

شريعت و اطاعت از الله و رسول او را ترك گفته و بـه اطـاعت و تقليد از مشـركين پرداختـه انـد، مردمـان كـه بـه حـق و سـنت رسول الله صلى الله عليه وسلم و منهج صحابه رضى الله عنهم قرار دارند به گونه هاى مختلف و بنام هاى گونانگون توهين شده و دين و عقيده شان مورد تعرض و طعن قرار ميگـيرد و از حـق بودن آنان صريحاً انكار ميكنند ، و رسانه ها را نيز بعنـوان برنـده ترين اسلحه خويش قرار داده اند[17].

طوريكـه از ابى هريـره روايت اسـت كـه ميگويـد: «**تـراءى الناس الهلال ذات ليلة قـالوا : مـا أحسـنه ، مـا ابينـه ! فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : كيـف أنتم إذا كنتم من دينكم في مثل القمر ليلة البدر لا يبصر منكم إلا البصير**[18]».

ترجمه: مردم شبى مهتاب را ديدند و گفتند: چه زيبا و روشن است ، رسول الله صلى اللـه عليـه وسـلم گفت: چگونـه خواهـد بود آنزمانيكه شما بر دين خـويش اسـتوار بـهماننـد مهتـاب بـدر (شب چهارده) قرار داشته باشيد ، و هيچ كسـى از شـما اين را نمى بيند بجز (تعداد اندكى) از اهل بصيرت.

يعنى: باوجود آنكه شما بـر حـق و منهج صـحيح و ثـابت قـرار ميداشته باشيد ، بازهم مردم نمى خواهند بر حـق بـودن شـما را ببيند و بپذيرند بلكه دانسته از آن انكار و عناد ميكنند.

و سفيان بن عينه بـراى ابن مبـارك گفت: ***اذا رأيت الناس قد اختلفوا ، فعليك بالمجاهدين ، و أهل الثغـور ، فـإن الله تعالى يقول: {لنهدينهم}***.

ترجمه: زمانيكه ديدى مردمان با هم در (امور دين) اختلاف دارند ، پس بر توست (منهج و هدايت) مجاهدين كه در خطـوط

---

[17] . از نبى صلى الله عليه وسلم نقل است كه ميگويد:«**إنها ستكون فتنة ... اللسان فيها أشد من وقع السيف**». ضعيف أبى داود و الترمذي و ابن ماجه -. ترجمه: فتنه هاى بعداز من برپا خواهد شد كه زبان درآن شديد تر و قوى تر از شمشير عمل كند؛ - هرچند اين حديث غير قابل استناد است اما امروز مطابق واقع حال عصر ما ميباشد.

[18] . شرح اصول عقيدة اهل السنة و الجماعة: جزء1 ص 127 ، حديث رقم:175.

مقدم جهاد با کفار قرار دارند ؛ زیرا الله متعال وعده داده است که آنان را هدایت میکند.

و همینطور حدیث صحیح دیگر نیز مصداق این قول میباشد که مجاهدین بر حق هستند و آنان طائفه و مجتمع کوچك و مردمان اندکی هستند: طوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**لا تزال طائفة من امتي يقاتلون على الحق ظاهرين إلى يوم القيامة ، قال: فينزل عيسى بن مريم فيقول أميرهم: تعال صل لنا فيقول لا إن بعضكم على بعض أمراء تكرمه الله هذه الأمة**[19]».

ترجمه: همواره گروهی از امت من بر حق بوده و در راه الله به جهاد و قتال میپردازند تا آنکه قیامت برپا شود ، و گفت: و عیسی بن مریم در میان آنان فرد میآید ، امیر ایشان میگوید: بیا و برای ما نماز گذار ، عیسی علیه السلام میگوید: نه بعضی شما بر بعضی دیگر امیران هستید و الله این امت را اکرام نموده است.

و میفرماید: «**لا تزال طائفة من أمتي قائمة بأمر الله لا يضرهم من خذلهم أو خالفهم حتى يأتي أمر الله و هو ظاهرون على الناس**»[20].

ترجمه: همواره گروهی از امت من برحق و امر الله استوار بوده و هیچ کسی از مخالفین شان برای آنان ضرر رسانیده نمی تواند تا آنکه قیامت برپا شود و ایشان همچنان استوار و متمسك بر حق و امر الله میباشند.

و در جائی دیگر میفرماید : «**إن بنى اسرائيل افترق على إحدى و سبعين فرقة و إن أمتى ستفترق على اثنين و سبعين فرقة كلها في النار إلا واحدة و هي الجماعة و في الرواية- ما أنا عليه و اصحابي**[21]».

ترجمه: همانا بنی اسرائیل به هفتاد و یك فرقه تقسیم شدند و امت من نیز به هفتاد و دو فرقه تقسیم میشود ، که همه ایشان به جهنم خواهد رفت بجز یك گروه و طائفه – و آنهم

---

[19] . رواه مسلم ، صحیح مشکاة :5507.

[20] . رواه مسلم ، و احمد.

[21] . صحيح الجامع: 2042-907.

جماعت است- و در روایت دیگـر آمـده اسـت و آن منهج و راهی است که من و اصحابم بر آن قرار دارد.

پس همانگونه که دیدیم بعضی از احادیث بعضی دیگر خویش را تصـدیق میکنـد ، واین احـادیث مجموعـاً دلالت بـر حـق بـودن طائفه کوچك که همانا جماعت و منهج صـحیح (قـرآن و سـنت) است دارد، و جماعت را طوریکه قبلاً گفتیم؛ بودن با حــق اســت هرچند شخص تنها هم باشد، و از متن لفظ حدیث 72 فرقـه نـیز واضـح میشـود کـه نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم در یـك روایت جمـاعت را حـق و راه نجـات و منهج هـدایت گفتـه اسـت ، و در روایت دیگـر گفتـه اسـت : بـر آنچـه کـه من و صـحابه من قـرار دارد ، و حق بودن رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه نیز از امور بدهی است.

بناً اکثریت یك اصل و معیار ناپسند و نادرست و مذوم و غالبا باطل میباشد و از جانب دیگر حق را در اکثریت جستجو کردن و معیار قرار دادن ضلالت و گمراهی و اتباع غیر منهج رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه است ، و همچنـان راه حـق بـر اسـاس معیار قرآن و سنت شناخته میشود نه اکثریت که قبلاً نـیز بـه آن اشاره داشتیم ، و به همین ترتیب هفتـاد و دو گـروه و فرقـه نـیز اکثریتی هستند که خود را مسلمان و مؤمن میدانند امـا همـه بـر ضلالت هستند، و در برابر شان اقلیـتی 72/1 قـرار دارد امـا این اقلیت چه کسانی هستند ؟ آنانکه بر حق هستند- ***ما أنا عليه و اصحابي***- آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه بـرآن قرار دارند.

و همچنان این نیز واضح است که رسول الله صلی الله علیـه وسلم و هیچ نبی دیگری بر اساس اصل دیموکراسی و انتخابـات و نظام جمهـوری (اکثریـتی) قـرار نداشـتند، بلکـه بـرعکس در مسـیر تـاریخ شـاهد آن بـوده ایم کـه بین حـق و باطـل شمشـیر

فیصله کرده است نه اینکه حق در ترازوی انتخـاب ملت گذاشـته شده باشد و اکثریت اولی و مقدم شناخته شود.

ثالثا- در انتخابات (مستقیم باشد یا غیر مسـتقیم) برای انتخاب کننده و انتخاب شونده هیچ معیار شـرعی وجود ندارد:

چون انتخابات بر اساس اصل دیموکراسی بر گزار میشـود و با در نظرداشت بررسـی تطـبیقی و مقایسـه ای در کشـور هـای اسلامی هیچ معیار شرعی برای انتخاب کننـده و انتخـاب شـونده وجود ندارد، طوریکه هر شخص کافر و بی دین ، معاند و دشـمن الله و رسول اعم از زن و مرد خود را میتوانـد کاندیـد این پُسـت نماید ، و اگر اکثریت را با خود داشته باشد رئیس وامیر شـهر و کشور میگردد ، در حالیکـه این معیـار غـیر معیـار قـرآن و سـنت میباشد طوریکـه اللـه متعـال بـرای ابـراهیم علیـه السـلام گفت: {**وَإِذِ ابْتَلَى إِبْـرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَـاتٍ فَـأَتَمَّهُنَّ قَـالَ إِنِّي جَاعِلُـكَ لِلنَّاسِ إِمَامًـا قَـالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَـالَ لَا يَنَـالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**}-البقرة/124.

ترجمـه: و آن گـاه را کـه رب اش ابـراهیم را بـا سـخناني (مشتمل بر اوامـر و نـواهي و تکـاليف و وظـائف ، و از راههـاي مختلف و بـا وسـائل گونـاگون) بیـازمود و او آنهـا را بـه تمـام و کمال و به بهـترين وجـه انجـام داد . و گفت : من تـو را پيشـواي مردم خواهم کرد . (ابراهیم) گفت : آيا از اهل و اولاده ای من (نـيز کسـاني را پيشـوا و رهـبر خـواهی کـرد ؟ اللـه) گفت: (درخواسـت تـو را پـذيرفتم ، ولي) پيمـان من بـه سـتمکاران نمي‌رسد (بلکه تنها فرزندان نيکوکار تو را در بر مي‌گيرد) .

و میفرمایـد: {**وَعَـدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُـوا مِنْكُمْ وَعَمِلُـوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْـتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ**}-النور/55.

ترجمه: الله به کساني از شما که ايمـان آورده‌انـد و کارهـاي شايسته انجام داده‌اند ، وعده مي‌دهد که آنان را قطعـاً جـايگزين (پيشـينيان ، و وارث فرمانــدهي و حکـومت ایشـان) در زمين خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمـان ، در پرتـو عـدل و داد

خود آبادان گردانند) همان گونـه کـه پیشـینیان (عـادل و مـؤمن ملّتهاي گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبـل از خـود (در ادوار و اعصـار دور و دراز تـاریخ) کـرده اسـت (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است) . همچنین دین ایشان را برایشان استوار خواهد ساخت.

و میفرماید: {**الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَـا فَضَّـلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ**}-النساء/35.

ترجمه: مـردان بـر زنـان سرپرسـتند ، بـدان خـاطر کـه اللـه (بـراي نظـام اجتمـاع ، مـردان را بـر زنـان در بـرخي از صـفات برتریهائي بخشیده اسـت و) بعضـي را بـر بعضـي فضـیلت داده است.

و نبی صلی اللـه علیـه وسـلم میفرمایـد:«**لن یفلح قوم و لواء أمرهم امراة**»[22].

ترجمه: هیچ قوم (ملتی) رستگار نمیشوند که امـیر و رهـبر آنان زنی باشد.

و همچنان از نبی صلی الله علیه وسـلم روایت اسـت کـه در مـورد نقصـان دین و عقـل زنـان میفرمایـد: «**مـا رایت من ناقصـات عقـل و دین أذهب للب الرجـل الحـازم من إحداکن ، قلن: و ما نقصان دیننا و عقلنا یا رسول الله ؟ قال: ألیس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجـل؟ قلن: بلی قـال:فـذلك من نقصـان عقلهـا، الیس إذا حاضـت لم تصـل و لم تصـم؟ قلن:بلی قـال: فـذلك نقصان دینها**»[23].

ترجمه: من هیچ ناقص عقل و دینی را ندیده ام که مرد عاقل را زودتر از شما ، فریب بدهد ، زنان گفتند: یا رسول الله نقصان دین و عقل ما در چه است؟ گفت: آیا شهادت زن نصف شهادت یك مرد نیست ؟ گفتند بلی ، نبی صـلی اللـه علیـه وسـلم گفت: پس همین نقصان عقـل شـان اسـت ، و گفت: آیـا چنـان نیسـت

[22] . البخاری.
[23] . البخاری: 304.

هنگامیکه زن حائض میشود نه نماز میگـزارد و نـه روزه میگـیرد، گفتند بلی (همینطور است) ، نبی صلی الله علیـه وسـلم گفت: پس این نقصان دین ایشان است.

بناً زمانیکه دین و عقـل شـخص نـاقص باشـد چگونـه میتوانـد ملت و کشوری و یا دین اسلام را رهبری کنـد در حالیکـه رهـبری ملت اسلام از بزرگـترین و مهمـترین امـور دین و حسـاس تـرین آنها میباشد.

و از طرف دیگر برای رأی دهنده گان هیچ گونه معیاری تعین نگردیـده اسـت خاصـتاً درین زمانیکـه امـانت ضـایع میگـردد و صـداقت از امت ازبین رفتـه و دروغ و فتنـه هـا گسـترش یافتـه اسـت، و عصـبیت و تعصـب جـاهلیت دوبـاره زنـده شـده اسـت، همانطوریکـه نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم میفرمایـد:«**أول ما تفقـدون من دينكم الأمانـة ، و آخـره الصـلاة**». ترجمـه: اولین چیزی کـه ازین دیتـان از میـان مـیرود امـانت و آخـرین آن نماز ؛ پس طوریکه میبنیم در چنین انتخابات اکثراً به معیـار هـای قومی و سمتی و زبانی و مـذهبی و یـا منـافع شخصـی و حـزبی اعتبـار داده میشـود بـدون آنکـه درك از شایسـتگی و توانـائی شخص برای تولی این منصب داشته باشند.

<u>رابعاً- رأی (votes) در انتخابات معادل به شهادت دادن است</u>: یعنی در انتخابات عمومی مستقیم یا غیر مسقیم ، به مفهوم امروزی آن رأی دهنده شهادت میدهد که فلان شـخص یـا علان کس مسـتحق و مسـتوجب امـارت و ریاسـت میباشـد و کسی است که توانائی مدیریت کشـور و امت را داشـته و جمیـع شروط امیر و حاکم در او جمع میباشد.

در حالیکه در شریعت اسلام از يك جهت شـهادت يـك مـرد و زن مسلمان با شـهادت يـك فـرد کـافر و مشـرك و یـا مسـلمان فاسق مساوی نیست ، زیرا صدق و عـدالت شـخص در اسـلام و ایمان اش اسـت و اگـر مسـلمان نباشـد صـدق و عـدالت از وی ساقط میگردد، و از جهت دیگر شهادت يك مرد مسلمان بـا زن مسلمان برابر نمی باشد.

طوريكـه اللـه متعـال ميفرمايـد: {**وَأَشْـهِدُوا ذَوَيْ عَـدْلٍ مِنْكُمْ**}- الطلاق/2.

ترجمه: و بر آنان از ميان خـويش دو (مـرد) عـادل را گـواه گيرد.

كه مفهوم برعكس اين آيت آنست كه در ميان شـما كسـانى هم وجود دارند كه مسلمان و مؤمن ميباشند اما صاحبان عدالت و صدق نيستند ، و همينطور مراد از لفظ «**منكم**» يعنى از ميان خويش، مسلمان و مـؤمن بـودن شـخص ميباشـد ، و غـير آن بـه مفهوم كافر است ، بناً آنان را بشهادت نطلبيـد زيـرا شـهادت از آنها ساقط ميباشد.

و ميفرمايـد: {**أَفَمَنْ كَـانَ مُؤْمِنًـا كَمَنْ كَـانَ فَاسِـقًا لَا يَسْتَوُونَ**}-السجدة/18.

ترجمه: آيا كسيكه مؤمن بوده اسـت ، همچـون كسـى اسـت كه فاسق بوده است ؟! (نه هرگز! اين دو) برابر نيستند.

و ميفرمايد: {**أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَـالْمُجْرِمِينَ، مَـا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ، أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ، إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ**}-القلم/35.

ترجمه: آيا مسـلمانان را بـا مجـرمين (گناهكـاران) يكسـان ميشماريم؟! شما را چه شده است چگونه قضاوت ميكنيد؟؟! يـا اينكـه شـما را كتـابى (از جـانب اللـه اسـت) كـه از روى آن ميخوانيد (و بر اساس آن حكم و قضاوت ميكنيد ؟؟!) ، و در آن چيزى است كه شما را در آنچه ميگزينند (و بر مبناى آن قضاوت ميكنيد) اختيار داده است.

و الله متعال در مقايسه مؤمنين با مشركين ميگويـد: {**مَثَـلُ الْفَـرِيقَيْنِ كَـالْأَعْمَى وَالْأَصَـمِّ وَالْبَصِـيرِ وَالسَّـمِيعِ هَـلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**}-هود/24.

ترجمه: حال اين دوگـروه هماننـد حـال كـور و كـر ، بـا بينـا و شنوا است ، آيا اين دو گروه مسـاوى هسـتند؟! آيـا هيچ پندپـذير نميگرديد.

و میفرماید:{**قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**}-المائدة/100.

ترجمه: (برای مردم) بگو: ناپاك و پاك با هم مساوی نیستند، هرچند کثرت و زیادی ناپاك (وحسن آن) شما را به شگفت اندازد ، پس ای خردمندان خویشتن را از (غضب و عذاب) الله برحذر دارید تا آنکه رستگار شوید.

و میفرماید:{**قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ**}-الزمر/9.

ترجمه: بگو: آیا کسانیکه میدانند با کسانیکه هیچ چیزی را نمی دانند برابر هستند.

و میفرماید:{**وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**}-النحل/76.

ترجمه: و الله مثل (دیگری) زده است: دو مرد را که یکی از آن دو گنگ است و بر هیچ چیزی توانا نیست ، سربار صاحب (و مولای) خود است، هر کجا او را بفرستد هیچ خیری را نمی آورد و (مأموریتش را خوب انجام نمی دهد) ، آیا و کسیکه به عدل فرمان میدهد، وخود بر راه مستقیم قرار دارد، برابر است؟!

و میفرماید:{ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ**}-آل عمران/118.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! از غیر خود محرم اسرا [24] بر نگیزنید، آنان از هرگونه شر و فسادی در حق شما کوتاهی نمی کنند ، آنان آرزوی رنج و زحمت شما را در دل دارند (و پیوسته در انتظار نشانه های) دشمنانگی از دهان آنان آشکار است، و آنچه در دل دارند بزرگتر (از آنچه ظاهر میکنند) است ، ما نشانه های را (که بتوان از آن دوست را از دشمن باز

[24] . البطانة : به معنی: صاحب سِر و کسیکه در امور شخص داخل بوده و در احوال از وی مشوره گرفته شود، - النهاية في غريب الحديث/ جزء1 ص 136.

شـناخت) بـرای شـما بیـان کـرده ایم اگـر اهـل عقـل و درایت هستند.

در حالیکـه در بسـیاری از شـهر هـای مسـلمانان اقلیت هـای کافر و مشرك و یا زنادقه و یـا هنـدو و سـیکولار ، صـوفی (قـبر پرست) ...رافضـی و غـیره کفـار زنـدگی دارنـد و آنـان همـه در چنین انتخابات سهم مسـاوی بـا یـك مسـلمان و مؤحـد میداشـته باشند.

و این آیات صریحاً به عدم تساوی آنان (از هر لحاظ) با یـك مسلمان و مؤمن دلالت دارد ، و از جانب دیگـر شـهادت یـك زن مسلمان نصـف شـهادت مـرد مسـلمان میباشـد ، طوریکـه اللـه متعال میفرماید:{**وَاسْتَشْهِدُوا شَـهِيدَيْنِ مِنْ رِجَـالِكُمْ فَـإِنْ لَمْ يَكُونَــا رَجُلَيْنِ فَرَجُــلٌ وَامْرَأَتَــانِ مِمَّنْ تَرْضَــوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِـلَّ إِحْـدَاهُمَا فَتُـذَكِّرَ إِحْـدَاهُمَا الْأُخْـرَى**}-البقرة/282.

ترجمـه: و دونفـر از مـردان خـود را بـه شـهادت (گـواهی) بطلبیـد، و اگـر دو مـرد نبودنـد پس یـك مـرد و دو زن ، از میـان کسانیکه مورد رضایت و اطمینان شما هستند گواه گیرد، تـا اگـر یکی از آنها انحراف (فراموش) کند دیگری بدو یاد آوری کند.

و قبلاً حدیث را روایت کردیم که نبی صلی اللـه علیـه وسـلم گفت: « **ألیس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجــل؟ قلن: بلی...**».

ترجمه: آیا شهادت یك زن نصف شهادت یك مـرد نیسـت ؟! زنان گفتند بلی یا رسول الله.

و اگر این انتخابات را بر مبانی پارلمانی آن (یعـنی انتخابـات غیر مستقیم و معیار اکثریتی حزبی) ببررسی گیریم ، عدم جواز آن بلکه کفر آن به تمام وضاحت معلـوم میباشـد، زیـرا مجـالس پارلمانی و تشریعی (قانونگذاری) در نفس خود مجالس شرکی و کفری و طاغوتی میباشد، و انتخابات آن بطریـق اولی شـرك و کفر میباشد ، زیـرا قـانون سـازی و تشـریع از خصـائص الـوهیت

بوده و خاص برای الله متعال ثابت میباشد، زیرا این مجـالس بـه خود حق قانونگذاری و تحلیل و تحریم داده و خـود را متصـف بـه صفات شارع متعال میدانند.

طوریکه الله متعـالی میفرمایـد:{**أَمْ لَهُمْ شُـرَكَاءُ شَـرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ**}-الشوری/21.

ترجمه: شاید آنان شریکان و معبودانی دارند که برای ایشـان دینی پدید آورده اند که الله بدان اجازه نداده است.

و میفرمایـد: {**اتَّخَـذُوا أَحْبَـارَهُمْ وَرُهْبَـانَهُمْ أَرْبَابًـا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًـا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ**}-التوبة/31.

ترجمــه: یهودیــان و نصــارا علاوه از اللــه ، علمــاء دیــني و پارسایان خـود را هم بـه الـوهیت پذیرفته‌انـد (چـرا کـه علمـاء و پارسایان ، حلال خدا را حرام ، و حرام خـدا را حلال مي‌کننـد ، و خودسرانه قانونگذاري مي‌نمایند ، و دیگران هم از ایشان فرمان مي‌برند و سخنان آنان را دین مي‌دانند و کورکورانه به دنبالشــان روان مي‌گردند . و نصارا افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نـیز الله مي‌شمارند . (در صورتي که در همه کتابهاي آســماني و از سوي همه انبیاء الهي) بدیشان جز این دستور داده نشده اسـت که : تنها الله یگانه را بپرستند و بس . جز جـز معبـودي نیسـت و او پاك و منزّه از شرك‌ورزي و چیزهائي است که ایشــان آنهـا را شریك قرار مي‌دهند .

و از عدی بن حاتم روایت اسـت کـه میگویـد:« **أتيت النبى صلى الله عليـه وسـلم و في عنقى صـليب من ذهب ، فقال : يا عدي اطرح عنك هذا الوثن ، و سـمعته يقـرأ في سورة براءة:{أتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله}، فقلت: {ظناً منه أن العبادة مجرد الصلاة و السـجود و الصـيام و نحـو ذلـك} أمـا انهم لم يكونـوا يعبـدونهم ، فقـال نـبى صـلى اللـه عليـه وسـلم : ألم يكونـوا يحلـون لهم الحـرام و يحرمـون عليهم الحلال ، قال نعم ، قال فتلك هي عبادتهم... و في الرواية- اما انهم لم يكونـوا يعبـدونهم ولكنهم إذا أحلـوا لهم شـيئاً**

استحلوه و إذا حرموا عليهم شيئاً حرموه ، فقال نبی صلی الله علیه وسلم ، تلك عبادتهم »[25].

ترجمه: نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمدم در حالیکه در گردنم صلیبی از طلا بود ، گفت: ای عدي این بت را از گردن ات دور انداز ، و میشندیم که این آیت سورة براءت را میخواند {علماء و پرهیزگاران خویش را به بغیر از الله به الوهیت (و عبادت گرفته اند)..}، پس گفتم : {به گمان اینکه عبادت مجرد نماز و سجده و روزه و غیره میباشد}، اما آنان علماء و پرهیزگاران خویش را عبادت نمیکردند ، نبی صلی الله علیه وسلم گفت: آیا حلال الله را برایشان حرام ، و حرام را حلال نمیگردانیدند ، گفتم : بلی ، پس گفت: همین عبادت ایشان است، و در روایت دیگر آمده است، اما ایشان آنان را عبادت نمیکردند، بلکه چیز های را که آنان حلال میشمردند ایشان نیز از آنان اطاعت کرده و حلال میشمردند و چیز های را که حرام میدانستند ایشان نیز حرام دانسته و اطاعت میکردند، پس نبی صلی الله علیه وسلم گفت: همین به معنی عبادت کردن ایشان است[26].

بناً انتخاب رئیس دولت یا امیر از طریق پارلمان همچنان درست نبوده و غیر شرعی میباشد ، زیرا برای کفار هیچ راه تسلطی بر مسلمانان وجود ندارد، طوریکه الله متعال میفرماید: **{وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا}**- النساء/141.

---

[25] . رواه احمد، و صحیح الترمذی/بتحقیق احمد شاکر و الآلباني.

[26] . در مورد غیر شرعی بودن بلکه شرکی بودن مجالس پارلمانی و قانونگذاری علماء کتابهای زیادی نوشته اند که درینجا مورد بحث ندارد و درصورت تقاضا به کتابهای مرجع مراجعه گردد، - الجواب المفيد بأن المشاركة في البرلمان و انتخاباته مناقضة للتوحيد/للشيخ ابي محمد المقدسي ، واقعنا المعاصر / للشيخ محمد قطب ، حكم الاسلام في الديموقراطية و تعددية الحزبية / للشيخ ابو بصير الطرطوسی ، و القول السديد في ان دخول البارلمان مناف التوحيد/ للشيخ عمر الحدوشی...وغیره کتب.

ترجمــه: و اللــه هرگــز بــرای کــافران بــالای مســلمانان راه تسلطتی نگذاشته است.

و چه راهی بزرگتر و واضح تر از این است که کـافر و معانـد و طاغوت بالای مسلمانان حکومت کند و یـا حـاکم و امـیر آنـانرا بگمارد.

و از جهت دیگـر کفـر و اجتنـاب از طـواغیت پارلمـان شـرط صحت توحید و ایمان میباشد، همانطوریکه الله متعال میفرمایـد: {**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُـوا بِمَـا أُنْـزِلَ إِلَيْـكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَـاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُـرُوا بِـهِ وَيُرِيـدُ الشَّـيْطَانُ أَنْ يُضِـلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا**}-النساء/60.

ترجمــه: آيا تعجّب نميكــني از كســاني كه ميگويند كه آنــان بدانچه بر تو نــازل شــده و بدانچه پيش از تو نــازل شــده ايمــان دارند (ولي با وجود تصديق كتابهاي آسماني، به هنگـام اختلاف) ميخواهند داوري را به پيش طاغوت ببرند (و حكم او را به جاي حكم الله بپذيرند ؟ !) . و حال آن كه بر ايشان امر كـرده شــده است كه به طاغوت كفر ورزند.

و میفرماید: {**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**}-النحل:36.

ترجمه : ما به ميان هر ملّتي رسولان خويش را فرســتادهايم تا آنکه الله را عبادت و از طاغوت اجتناب و دوري كنيد.

و میفرماید:{**فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُـؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَـدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى**}-البقرة:256.

ترجمه: هر آنکه به طاغوت کافر شده و به الله ایمان بیآورد، به محکم تــرین دســتاویز در آویخته اســت، (و او را از ســقوط و هلاکت می رهاند و) اصــلاً گسســتن نــدارد، و الله شــنوا و دانا است.

و در صــفت کفــر بــه طــاغوت شــیخ محمــد بن عبــدالوهاب میگوید: : ***فاما صفة الكفر بالطـاغوت بـان تعتقد بطلان عبــادة غــير الله و تتركها و تبغضــها و تكفر اهلها و تعــاديهم و تحب اهل الاخلاص و تــواليهم و تبغض اهل***

***الشرك و تعاديهم و هذه ملة ابراهيم التي سفه نفسه من رغب عنها و هذه هي الاسوة الحسنة التي أخبرالله بها في قوله*[27] **{قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ}-** الممتحنة:4.

ترجمه: اما صفت كفر به طاغوت آنست كه به بطلان عبادت اش غير الله معتقد باشى و آنها را ترك گوئى و با ايشان بغض و كينه ورزى، و آنها و اهل آنها را تكفير نمائى و (به كفر ايشان قائل باشى) با ايشان دشمنى نمائى، و در مقابل اهل اخلاص را دوست داشته و با آنها موالات نمائى، و با اهل شرك بعض ورزيده و دشمنى نمائى، و همين است! ملت ابراهيم كه هركسى از آن روى گرداند جز شخص بى عقل و نادان نيست، و همين است! اسوه حسنه كه الله عزوجل ما را درين قول خويش از آن خبر داده است: {- (رفتار و كردار) ابراهيم و كسانى بدو گرويده بودند، الگوى خوبى براى شما است، بدانگاه كه به قوم خود گفتند: ما از شما و از چيز هائى كه بغير از الله مى پرستيد، بيزار و گريزانيم، و شما را قبول نداريم و در حق شما بى اعتنائيم، و دشمنى و كينه توزى هميشگى ميان ما و شما پديد آمده است، تا زمانيكه به الله يگانه ايمان مى آوريد و او را به يگانگى مى پرستيد}.

خامساً- در انتخابات طلب رياست و امارت موجود است: و طلب امارت و رياست نظر به دلالت نصوص متعدد جواز ندارد.

طوريكه نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايد: «**يا عبدالرحمن بن سمرة ، لا تسأل الإمارة ، فإنك إن**

[27] . الدرر السنية ج1 ص 161.

أعطيتها عن مسألة وكلت إليها، و إن أعطيتها عن غير مسـألة أعنت عليهـا، و إذا حلفت على يمين ، فـرأيت غيرها خـيرا منهـا ، فكفـر عن يمينـك و أئت الـذي هـو خير.[28]».

ترجمه: ای عبدالرحمن بن سمرة امـارت را خواسـتار نشـو ، زيرا اگر نظر به تقاضای تـو ، بـه تـو امـارت داده شـود در آن در ميمانی (و آن امر به تو سپرده ميشود بدون اينكه الله تـو را در انجام آن كمك كنـد) ، و اگـر (بـر اسـاس شايسـتگی كـه داری) بدون تقاضايت به تو امـارت داده شـود در آن (از طـرف اللـه) كمك كرده ميشوی ، و اگر در كاری سوگند خوردی تا آنرا انجـام بدهی و سپس كـار بهـتری از آن ديـدی همـان كـاری كـه بهـتر از انجام داده و كفاره سوگند خويش را بده.

و از أبی موسـی رضـی اللـه عنـه روايت اسـت كـه گفت: «**دخلت على النبى صلى الله عليـه وسـلم أنـا و رجلان من قومي ، فقال أحد الرجلين: أمرنا يا رسول الله ، و قال الآخر مثله ، فقال *أنا لا نولي هذا من سـأله ، و لا من حرص عليه***»[29].

ترجمه: من و دونفر از اقوام من نزد رسول اللـه صـلی اللـه عليه وسلم رفتيم ، يكی ازين دو نفـر گفت: يـا رسـول اللـه مـرا امير گردان ، و ديگری نيز همين حـرف را گفت. نـبی صـلی اللـه عليه وسلم گفت: ما كسی را كه خواستار ولايت شود و كسی را كـه در رسـيدن بـدان اشـتياق داشـته باشـد، امـير و ولی الامـر مسلمانان نمی گماريم.

و ميفرمايد:«**إنكم ستحرصون على الإمارة ، و ستكون ندامـــة يـــوم القيامـــة ، فنعم المرضـــعة و بئســـت الفاطمة**»[30].

ترجمه: همانا شما در رسيدن به امارت حريص خواهيد بــود ، و اين موجب پشـيمانی شـما در روز قيـامت خواهـد شـد ، شـير دهنده خوبی است اما بازدارنده خيلی بد ميباشد.

---

[28] . متفق عليه.
[29] . متفق عليه.
[30] . البخاري.

و میفرماید: «**من تكفل لي أن لا يسـأل النـاس شـيئاً أتكفل له بالجنة**»[31].

ترجمه: اگر کسی به من تعهد بدهد کـه از مـردم چـیزی نمی خواهد[32]، من برای وی جنت را تعهد میکنم.

پس واضح میگردد که طلب امارت و ریاست در اسلام جـواز نـدارد ، در حالیکـه در انتخابـات دیموکراسـی هـر فـرد عـالم ، جاهل ، کافر و معاند زن و مرد برای کاندید شدن بیرون میشوند و از طرق مختلف کوشش میکنند تا مردم برای آنان رأی بدهند.

و همچنان قابل ذکر است طلب امارت برای کسـیکه توانـائی و صلاحیت (شائستگی) امارت را ندارد جواز ندارد همانطوریکه نبی صلی اللـه علیـه وسـلم میفرمایـد: «**لا ينبغى لمؤمن أن يذل نفسه ، قالوا: و كيف يذل نفسـه؟ قـال : يتعـرض من البلاء ما لا يُطيق**»[33].

ترجمه: برای مؤمن سزاوار نیست (و جواز نـدارد)کـه خـود را ذلیل و در معرض توهین قرار دهد ، اصـحاب گفتنـد: و چگونـه خود را ذلیل میسازد ؟ گفت: خود را بـه امتحـان و آزمایشـی (و کاری) مواجه میسازد که توانائی انجام آنرا ندارد.

و هیچ آزمایش و ابتلاء بزرگ نسبت به مواجه ساختن شخص خویش را به امارت و ریاست شئون کشور و مسلمانان نیسـت ، زیرا ولایت امر مسلمانان يك امر مهم و مسئولیت خیلی سنگین میباشد، و خیر و مصالح اسلام و مسلمانان به او وابسته بـوده و جز شخصی که شروط امـارت در او جمـع نباشـد نمی توانـد این بار مسئولیت را بردوش گیرد.

آنطوریکه رسول الله صلی اللـه علیـه وسـلم میفرمایـد:«**ما من رجل يلي أمر عشـرة فمـا فـوق ذلـك، إلا أتى اللـه**

---

31 . صحیح الترغیب و الترهیب:813..

32 . بخصوص طلب ریاست و امارت ، چون این حدیث در همین باب روایت شده است.

33 . صحیح الجامع:7797-2896. السلسلة الصحیحة:613.

مغلولاً يده إلى عنقه، فكه بره، أوثقه إثمه، أولها ملامة، و أوسطها ندامة و آخرها خزي يوم القيامة »[34].

ترجمه: هرگاه فردی امارت و ولایت ده نفر را بعهده گیرد اما این امر فوق توان اش باشد (یعنی نتواند امور این ده نفر را بخوبی به پیش ببرد) ، الله او را (در روز قیامت) آورده میشود در حالیکه دستان اش در گلو اش بسته میباشد ، الاشه اش شق شده میباشد و گناه اش او محکم گرفته و از حرکت باز میدارد ، و اول آن ملامتی است و وسط آن پشیمانی و آخر آن رسوائی در روز قیامت.

و میفرماید: «**ما من عبد يسترعيه الله رعية ، فلم يحطها بنصحه لم يجد رائحة الجنة**»[35].

ترجمه: بنده ای که الله کسانی را رعیت وی قرار داده باشد و او به اصلاح و محافظت از امور شان نپردازد (و یا توانائی آنرا نداشته باشد) ، بوی جنت به مشام اش نمیرسد.

و میفرماید: «**ما من وال يلي رعية من المسلمين فيموت و هو غاش لهم إلا حرم الله عليه الجنة**»[36].

ترجمه: والی که ولایت مسلمانان را بعهده دارد چون بمیرد در حالیکه با آنها فریب کرده است ، الله جنت را بر وی حرام میگرداند.

شیخ مصطفی البغاء در شرح این حدیث میگوید: (غاش لهم) یعنی: عدالت را در میان آنها برپا نداشته و به شریعت الله حکم ننموده ، و امر به معروف و نهی از منکر را ترك نموده است.

و کسیکه توانائی این کار را نداشته باشد هم علماً و هم قدرتاً اولی برین وعید است ، زیرا علم و قدرت مقدم بر عمل میباشد.

و در حدیث دیگر میآید: «**من أتاكم و أمركم جميع على رجل واحد يريد أن يشق عصاكم أو يفرق جماعتكم فأقتلوه**»[37].

---

[34] . صحيح الجامع: 5718.

[35] . متفق عليه.

[36] . متفق عليه.

[37] . مسلم، و صحيح الجامع:5944-1960.

ترجمه: هرگاه کسی نزد شما (بـرای طلب امـارات و ولایت امر مسلمانان) آمد در حالیکه شـما بـر یـك شـخص واحـد جمـع بودید (یعنی امیر مشروع داشتید) ، و بخواهـد جمـاعت شـما را متفرق گرداند پس او را بکشید.

و میفرماید: «**إنه ستكون هنات و هنات ، فمن أراد أن يفــرق أمــر هــذه الأمــة ، و هي جميــع ، فاضــربوه بالسيف ، كائنا من كان ، و في رواية : بمثله غــيره أن في حديثهم جميعاً فأقتلوه**»[38].

ترجمه: (بعد از من) فتنه ها و بدعت های بوجود خواهد آمد ، پس هرکسیکه خواست این امر (امارت که شما بر یکنفر جمع شده باشـید ازبین بـبرد) و شـما را متفـرق گردانـد ، در حالیکـه شما بـر امـیر مطـاع (مشـروع و واجب الاطـاعت) جمـع شـده باشـید ، پس گـردن او را بزنیـد ، ولـو هرکسـی کـه باشـد (و در هرجائی که باشد) و در روایت دیگر آمده است: در حالیکه شـما در امور (حکومت ودولت تان بر فردی) اجمـاع داشـته باشـید ، پس او را بکشید.

درین احادیث امور ذیل تحریماً ذکر شده است:

1- **تحریم تحزب و فرقه گرائی جهت بدســت آوردن قدرت و حکومت**: در حالیکه در انتخابـات دیموکراسـی حـزب و فرقـه گـرائی امـر بـدهی بـوده و از ملزومـات دیموکراسـی میباشـد، و هـر کاندیـد نماینـده گی از یـك آئدیولوژی خاص دارد، کمونست برای بـه قـدرت رسـیدن از حزب کمونست خویش حمایت میشود ، و دیموکرات و سیکولار از طرف مردمان و حزب دیمـوکرات خـویش؛ و اسلام را نیز بعضی جماعات گمراه در قالب دیموکراسـی بعنوان حزب در آورده و در صف کاندیدان طلب امارت و ریاست ایستاده اند که اگـر اکـثریت نصـیب شـان گـردد ،

---

[38] . مسلم.

آنـوقت بـر مبنـای قـانون اساسـی و قـوانین وضـعی و قوانین پارلمانی بالای ملت مسلمان حکم کنند [39].

2- **موضـوع دوم عـدم جـواز تعین مـدت امـارت و ولایت شخص میباشد**: یعنی زمانیکـه امـیر مسـلمانان تعین گردید تـا زمانیکـه کفـر آشـکار از وی دیـده نشـود ، اطاعت از وی واجب است ، اما در انتخابات دیموکراسی برای این امر خلاف نصوص شرعی قانون وضع گردیده و مدت تعین گردیده است[40].

3- **گرفتن ولایت و امارت برای شخصی که توانـائی آنرا ندارد حرام میباشد**: امـا درین انتخابـات عمـومی کـه بـر مبنـای دیموکراسـی (جـاهلیت معاصـر) اسـتوار است ، هر شخص خود را بر مبنای قوانین اساسی کاندید میکنـد ، در حالیکـه بسـیاری ازین اشـخاص توانـائی اداره نمـودن ریاسـت فامیـل و امـوال خـویش را ندارنـد ، پس چنین کسی چگونه میتواند کشور و امـور دولت را اداره و مدیریت نماید در حالیکه صلاح و خیر دین و امت به بعهده او گزارده میشود.

4- **وجـه چهـارم اینسـت کـه همـه این امـور شـرعاً تحریم شـده اسـت امـا توسـط قـانونی مشـروع گردانیده شده اسـت:** و این شـخص فاقـد صـلاحیت و توانـائی و یـا شخصـی کـه بسـوی تحـزب و فرقـه گـرائی میرود و در مخالفت با امیر واجب الاطاعت قـرار میگـیرد و قصد ایجاد تفرقه در میـان جمـاعت مسـلمانان دارد بـر اساس قانون این همه را انجام میدهد ، و قانونگذاری بــر خلاف شرع صریحاً شرك و کفر میباشد.

<u>**سادساً- در انتخابات تعریف و تزکیـه شـخص کاندیـد موجود میباشد**</u>: و نصوص متعدد بـر تحـریم تزکیـه و تعریـف و تمجید شخص از خودش و یا کسی دیگر دلالت دارد.

---

[39] . همانطوریکه حزب اخوان المسلین در مصر انجام داد ، و صریحاً اعلان کردند که ما به شریعت اسلام حکم نمی کنیم ، از طریق مردم به قدرت رسیدیم و قوانینی را که مردم (نماینده ها مردم در پارلمان) وضع کرده است بالای امت تطبیق میکنیم.

[40] . در صفحات بعدی درین مورد مفصلاً بحث خواهیم داشت.

طوريكه الله متعال ميفرمايد: {**أَلَمْ تَـرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ**}-النساء/49.

ترجمــه: مگــر آگــاه نيســتى از كســانيكه خويشــتن را پــاك ميشــمارند (و بــا صــد دروغ و گــزاف خــود را متقى قلمــداد مى نمايند؟) ، بلكه (اين تنها) الله است كـه (چنانكـه بايـد پاكـان و ناپاكان را از هم ميشناسـد و) كسـانى را كـه خـود بخواهـد پـاك ميدارد.

و ميفرمايد: {**فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى**}-النجم/32.

ترجمه: پس از پاك بودن خود سخن مگوئيد زيرا كه او پرهيز كاران را از همه (بهتر) ميشناسد.

و نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايـد: «**أيـاكم و التمـادح فإنه الذبح**[41]».

ترجمه: برحذر باشد از مدح و توصيف (خود و ديگران) زيرا اينكار ذبح نمودن شخص است.

و ميفرمايد: «**من كان مادحاً لا محالة فقليل : أحسـب فلاناً ، و الله حسيبه و لا أذكي على الله أحداً ، أحسـبه كذا و كذا إن كان يعلم ذلك منه** [42]».

ترجمـه: اگـر كسـى از شـما فـردى را مى سـتايد، البتـه بايـد بگويد: گمـان ميكنم كـه فلان شـخص چـنين اسـت ، و اللـه خـود حسابش را بهتر ميداند و هيچ كس را در (علم) الله تزكيـه نمى كنم ، و اگر چيز از او ميدانست بايد بگويد ، چنين و چنـان گمـان ميكنم كه باشد.

و لفظ (لا محالة) نشان دهنده اصل بر عدم مدح و توصيف ميباشد ، و اگر داراى چنين صفات باشد بايد بگويد چنين بحساب ميآوريم.

در حاليكــه آنعــده كســانيكه در انتخابــات خــويش را كانديــد امارت يـا رياسـت ميكننـد ، اكـثر بـه مـدح و توصـيف خـويش بـا

---

41 . صحيح الجامع: 2674.

42 . متفق عليه.

اکاذیب و دروغ های آشکار میپردازنـد ، و در مقابـل بـه تحقـیر و تهمت بر رقیبان خود مبـادرت میورزنـد ، و گـاهی این رقـابت تـا حـدی شـدید میشـود کـه منجـر بـه قتـل و کشـتار میانشـان و یـا معامله با کفار میگردد.

و از جـانب دیگـر این اشـخاص خـود را بـر علاوه آن واجـد صفات و شروط امـارت و ولایت امـر مسـلمانان وصـف میکننـد بالاتر از آن نیز خود را میدانند- که این کـار نـیز نظـر بـه نصـوص متذکره جواز ندارد و حرام میباشد.

سابعاً- این نوع انتخابات مسـتلزم رعـایت و تطـبیق قـوانین و منهج غـیر شـرعی و کفـری میباشـد، بنـاً اطاعت و پیروی از کفار را در خود دارد:

طوریکه قوانین اساسی کشورها اکثراً بر مبنای دیموکراسـی و اصول دیموکراسـی وضـع شـده اسـت، و مـوارد فـوق را حلال شمرده است و آنرا جواز داده است ، و انتخابـات را بعنـوان یـك اصل مشروع شناخته ، و حاکمیت را از قاطبه ملت اعلان نموده است ، و حق قانونگذاری و تشـریع (تحلیـل و تحـریم) را خـاص برای پارلمان شناخته است ، و مسـائل مهم دین و امـور مملکت را مشروط به تصویب پارلمان و جرگه ها نموده اسـت و تقریبـاً در همـه سـرزمین هـای اسـلامی قـوانین وضـعی بربنیـاد قـوانین رومی و فرانسوی بنا نهاده شـده و محرمـات اللـه در آن حلال و حلال الله در آن حرام و احزاب و فرقـه گـرائی را جهت نیـل بـه قدرت و سائر اهداف شان مشرع قرار داده اند.

که کاندید نمـودن شـخص بـرای احـراز این پُسـت و همچنـان بعداز آنکه شخص به این مقام انتخـاب شـود مسـتلزم رعـایت و تطبیق و حکم به همین قوانین میباشد، که بصورت اولی حـرام و حتی کفر میباشد، زیرا تشریع از خصائص الوهیت بوده و تشــریع برخلاف شریعت الله کفر و شرك میباشد.

و بر علاوه اطاعت و پیروی از شیوه و دستور یهود و نصـاری و قوانین جهانی جواز نداشته و گمراهی و کفر میباشد ، طوریکه الله متعال میفرمایـد:{**ذَلِكَ بِـأَنَّهُمْ قَـالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُـوا مَـا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ**}- محمد/26.

ترجمه: این (برگشت شان از دین توحید بسوی کفر) بدلیل آنست که به کسانیکه دشمن چیزی هستند که الله نازل کرده است ، گفته بودند: ما در برخی از امور از شما اطاعت و پیروی میکنیم.

و میفرماید: {**وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ**}-الأنعام/121.

ترجمه: و از گوشت حیوانی نخورید که نام الله بر آن برده نشده باشد ، زیرا (خوردن چنین گوشتی) خروج و نافرمانی از حکم الله میباشد ، و شیطان (و شیطان صفتان) همواره برای دوستان خویش بطور وسوسه انگیزی القاء میکند تا با شما (در احکام دین تان و حلال و حرام) به مجادله بپردازند، و اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما نیز مشرك خواهید بود.

و میفرماید:{**وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ**}-المؤمنون/34.

ترجمه: اگر از انسانی همسان خود (در برابر احکام الله و رسول او) پیروی کنید و از وی اطاعت نماید درینصورت سخت زیانکار خواهید بود.- زیان و خسران در دنیا و آخرت.

و میفرماید:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ**}-آل عمران/149.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید اگر از کافران فرمانبرداری کنید ، شما را به کفر بر میگرداند و زیان دیده (از سوی ایمان ودین به سوی کفر و حرمان) بر میگردید.

فصل دوم
چگونگی انتخاب خلیفه

حالا اگر گفته شود طریقه مشروع و صحیح ، که خیر و صلاح امت در آن باشد چه و کدام است؟

در جواب میگویم: جز شیوه و منهج قـرآن و سـنت و هـدایت خلفای راشدین و صحابه رضی الله عنهم راه دیگری نداریم، امـا قبل از آن بـه چنـد مبحث دیگـر کـه دانسـتن آن قبـل از انتخـاب خلیفه یا أمیر المؤمنین لازم است اشاره میکنیم:

مبحث اول: نظام دولت در اسلام:

نظام دولت در اسلام همانا خلافت (جانشـینی) میباشـد ، کـه از طریــق اســتخلاف و شــوری بــه رضــایت و مــوافقت همــه مسلمانان بـه وجـود میباشـد ، یعـنی نظـام حکـومت و دولت بـر مبنای قرآن و سنت و رضایت امت برپا میشود ، و رضـایت امت از خلیفـه مسـلمان شـرط اساسـی انعقـاد بیعت بـا او اسـت ، برخلاف ادعای دشمنان اسلام که میگویند مردم در اسـلام آزادی در انتخاب خلیفه خویش ندارند ، طوریکـه نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم میفرمایـد:« **شــرار أئمتكم الــذين تبغضــونهم و يبغضونكم ، و تلعنونهم و يلعنونكم**[43]».

ترجمه: بدترین آئمه و امیران شما کسانی هستند که شـما از آنان نفرت و کینـه داشـته باشـید و آنـان از شـما ، و شـما آنـانرا لعنت کنید و آنان شما را.

باید یـاد آور شـویم کـه این آزادی بـرای مسـلمانان شـناخته شده است، اما نه به گونه مطلق و لجام گسیخته آن ، بلکـه این آزادی برای هر فرد مسلمان در مکان اش و بشکل کنترول شده آن اعتبار دارد یعنی تا زمانیکه مـوافقت بـا قـرآن و سـنت باشـد اعتبار دارد در غیر آن و برخلاف قـرآن و سـنت این آزادی تجـاوز از حق و هدایت میباشد و بعداز حق هرچیزی گمـراهی و ضـلالت

[43] . مسلم.

است، «**فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ**». ترجمه: و بعد از حق و هدایت چیزی جز ضلالت و گمراهی نیست.

1- **<u>خلافت</u>**: همانطوریکه یاد آور شدیم در اسلام نظام حکومت خلافت یا جانشینی میباشد.

و خلافت یا استخلاف: در لغت طلب جانشین در امری است ، و در اصطلاح شرعی: عبارت از جانشینی از صاحب شریعت در حفظ دین و سیاست دنیا[44] و یا خلافت (امامت) : جانشینی مقام نبوت ، در پاسداری دین و سیاست دنیا[45].

الله عزوجل میفرماید:{**وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ**}-النور/ 55.

ترجمه: الله برای کسانیکه از شما ایمان آورده اند ، و کار های شایسته انجام داده اند ، وعده میدهد که آنان را قطعاً جانشنین (پیشنیان و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد ، همانگونه که پیشنیان (مؤمن و عادل را از ملت های گذشته) جانشنین قبل از خود کرده است (و حکومت و قدرت را بدانانها بخشیده است) ، و دین ایشانرا برایشان پابرجا و استوار خواهد ساخت.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**تكون النبوة فيكم ما شاء الله أن تكون ، ثم يرفعها الله إذا شاء أن يرفعها ، ثم تكون خلافة على منهاج النبوة ، فتكون ما شاء أن تكون ، ثم يرفعها إذا شاء أن يرفعها ، ثم تكون ملكاً عاضاً فيكون ما شاء الله أن تكون ، ثم يرفعها إذا شاء الله أن يرفعها ، ثم تكون ملكاً جبرياً فتكون ما شاء الله أن تكون ، ثم يرفعها إذا شاء أن**

[44] . ابن خلدون : مقدمة : ص 191.
[45] . الأحكام السلطانية / للماوردي : ص3.

یرفعها ، ثم تکون خلافة علی منهاج النبوة ثم سکت[46]».

ترجمه: نبوت درمیان شما میباشد تا آنوقتی که الله بخواهد باشد ، سپس برداشته میشود هنگامیکه الله بخواهد برداشته شود ، بعداز آن خلافت به منهج (شیوه) نبوت بمیان میآید ، پس پابرجا میماند تا هنگامیکه الله بخواهد ، سپس برداشته میشود هنگامیکه الله بخواهد برداشته شود ، بعداً پادشاهی خشن و متشدد و ظالم بوجود میآید[47] ، آنگاه که الله بخواهد بوجود آید ، سپس برداشته میشود هنگامیکه الله بخواهد برداشته شود ، بعداً پادشاهی مستبد و ستمگر بوجود میآید ، آنگاه که الله بخواهد بوجود آید ، سپس برداشته میشود هنگامیکه الله بخواهد برداشته شود ، بعداً خلافت بر منهاج (شیوه) نبوت بوجود میآید ، سپس سکوت نمود.

2- ***حکم تعین خلیفه***: به اجماع سلف امت و جمهور متأخرین انتخاب و تعین امام – تولی برای ولایت امر مسلمین- شرعاً واجب میباشد.

بدلیل اینکه:

1- اجماع صحابه بر تأکید نصب خلیفه تا جائیکه فیصله درین امر را مقدم بر دفن نبی صلی الله علیه وسلم دانسته بودند.

2- لزوم تطبیق شریعت و احکام دین به استناد قاعده :«**ما لا یتم الواجب إلا به فهو واجب**»، ترجمه: هر امری که رسیدن بواجب بدون آن ممکن نباشد آنهم واجب است، و اقامه حدود (احکام شریعت) و سد ثغور و حفظ نظام امت از مهمترین واجبات است.

3- جلب منافع و دفع مضار و ضرر از امت اجماعاً واجب است.

---

46 . السلسلة الصحيحة: 5.

47 . العضوض: الشدید فیه عسف و عنف و ظلم للرعیة./ الفائق في غریب الحدیث 2/443.

4- وجوب بیعت با خلیفـه و اطـاعت در معـروف از وی و معرفت با کتـاب و سـنت؛ و حصـول این امـر مقتضـی نصب خلیفه است.

*3- **شروط امام و ولی الامر مسلمانان:***

ولی الامر مسلمانان باید متصف به شروط ذیـل باشـد ، در غـیر آن و در صـورت سـقوط یـك شـرط ازین شـروط صـلاحیت امـامت مسـلمانان را از دسـت میدهـد، بـرعلاوه انتخـاب کننـده (خلیفه قبلی ویا اعضای شوری اهل حل و عقد) نیز بایـد واجـد چنین صفات باشد (که بعداً آنرا بیان میکنیم).

اولا: باید مسلمان باشد: زیـرا کـافر اعم ازینکـه کفـرش اصـلی باشـد ویـا طـارئ (از جهت ارتـداد) حـق ولایت بـر مسلمانان را ندارد، الله متعال میفرمایــد:{**وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا**}- النساء/141.

ترجمـه: و اللـه هرگـز بـرای کـافران بـالای مسـلمانان راه تسلطتی نگذاشته است.

یعـنی راه سـلطنت و حکـومت کـه بتوانـد بـالای مسـلمان حکومت نماید و حکم براند، همانطوریکه ابن کثیر در تفسـیر این آیت (437/2) میگوید: *و بسیاری از علماء به همین آیت اسـتدال کرده اند و صحیح ترین قول علمـاء نـیز همین اسـت کـه فـروش (غلام) مسلمان برای کافر جواز ندارد، زیرا درآن سلطه و علـو کافر موجود است.*

پس زمانیکـه مجـرد تملـك و سـلطه کـافر بـالای یـك غلام مسـلمان جـواز نداشـته باشـد بطریـق اولی و مقـدم ریاسـت و سـلطنت کـافر بـر ملت مسـلمان و شـهر هـای اسـلام ، امن و امانات آنان و اسرار و دین و دنیا آنان جواز ندارد.

و میفرمایـد:{**يَـا أَيُّهَـا الَّذِينَ آمَنُـوا إِنْ تُطِيعُـوا الَّذِينَ كَفَـرُوا يَـرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَـابِكُمْ فَتَنْقَلِبُـوا خَاسِـرِينَ**}-آل عمران/149.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید اگر از کافران فرمانبرداری کنید ، شما را به کفر بر میگرداند و زیان دیده (از سوی ایمان ودین به سوی کفر و حرمان) بر میگردید.

و میفرماید: {**أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**}-النساء/59.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! از الله (با پیروی از احکام قرآن) و رسول او (با تمسك به سنت) و از صاحبان امر (فرماندهان مسلمان ازمیان) خویش پیروی کنید.

یعنی: صاحبان امر از علماء و امیران که در میان شما از مسلمانان است پیروی کنید ، و کافران از جمله ایشان بحساب نمی آید ، زیرا سمع و طاعت از کافر جواز ندارد.

و از عباده بن الصامت روایت است که میگوید:«**دَعَانَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَبَايَعْنَاهُ، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا:«أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةً عَلَيْنَا، وَأَنْ لا نُنَازِعَ الأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلاَّ أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ**»[48].

ترجمه: نبی صلی الله علیه وسلم ما را بخاطر بیعت نزد خویش خواست، پس بیعت کردیم و از آنجمله اموری که از ما بیعت گرفت این بود که : در حالت خوشحالی و نگرانی، سختی و آسانی و ترجیح دیگران برما، ازیشان بشنویم و اطاعت کنیم، و با صاحبان امر (حکام و امیران خویش) بخاطر حکومت و سایر مسائل درگیر جنگ نشویم، مگر زمانیکه کفر آشکاری ازیشان ببینیم که از جانب الله و (رسول اش) بر آن دلیل باشد.

بناً زمانیکه مسلمانان از امیران و صاحب امر شان کفر آشکار را دیدند ، مساوی است که این کفر از جهت ارتداد و یا کفر اصلی باشد ، اطاعت از وی ساقط شده و باید او را از حکومت خلع کرده و در صورت توانائی با ایشان به جنگ و قتال نیز بپردازند، تا آنکه وی را از ولایت امر مسلمان عزل نمایند.

---

48 . بخاری : 7056.مسلم : 1709.

ابن حجر در فتح الباری (13/7) میگوید: *هنگامیکه سلطان در کفر صریح واقع شد ، پس اطاعت از وی جواز ندارد ، بلکه به قدر استطاعت مجاهده با وی واجب میباشد.*

و نووی در شرح مسلم (12/229) میگوید: *قاضی عیاض میگوید: علماء اجماع دارند که امامت بر کافر منعقد نمیگردد ، و همچنان هرگاه از امیر و سلطان (امام) مسلمانان کفر دیده شود باید عزل گردد ، و همچنان هرگاه اقامه نماز و یا دعوت و امر به نماز را ترك نماید در آنصورت نیز باید عزل شود.*

ثانیاً: باید عاقل باشد: زیرا مجنون مرفوع قلم بوده و تکلیف از بالایش برداشته شده است ، همانطوریکه رسول الله صلی علیه وسلم میفرماید: «**رفع القلم عن ثلاثة : عن النائم حتى يستقيظ و عن الصبي حتى يشب و عن المجنون حتى يعقل – و فی روایة: عن المعتوه حتى يفيق** »[49].

ترجمه: قلم (نوشتن اعمالنامه/ثواب و گناه) از بالای سه شخص برداشته شده است: از شخص خوابیده تا آنکه بیدار شود ، و از طفل تا آنکه بجوانی برسد (احتلام شود) ، و از مجنون تا آنکه عاقل گردد[50] – و در روایت دیگر آمده است- از معتوه[51] تا آنکه هوشیار شود.

و همینطور ولایت شخص سفیه (کسیکه نمیتواند امور خویش را بخوبی تدبیر نماید و عواقب کار را بسنجد) نیز ساقط میباشد: طوریکه الله متعال میفرماید:{**وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا**}-النساء/5.

---

[49] . صحیح الترمذی: 1423.

[50] . مجنون در اصطلاح حقوقی: عبارت از کسی است که قوه عقل و ادراك ندارد و به اختلال کامل قوه دماغی مبتلا است.

[51] . شخص کم عقل بر خلاف فاقد عقل (مجنون) برابر به احمق. و در اصطلاح حقوقی: عبارت از کسی است که شعورش مختل شود طوری که فهم وی کم باشد و در کلامش اختلال بوجود آید و تدبیرش فاسد گردد.

ترجمه: و برای سفیهان[52] اموالتان[53] را ندهید ، زیرا الله آنــرا سبب قـوام معیشـت شـما قـرار داده اسـت ، و از آن خـوراك و پوشاك شان دهید ، و با آنان سخن پسندیده بگوید.

پس سفیهان کسانی هستند که اهل اسـراف و تبـذیر بـوده و بالای اموال خویش به وجـه احسـن و صـحیح و مطلـوب تصـرف کرده نمیتوانند ، و آنـرا در هـر وقت و هـر حـال بـه حـق و نـاحق ضایع میگرداند.

بناً زمانیکه دادن اموال خودشان برای سفیهان جواز نـدارد از تـرس اینکـه مبـادا آنـرا ضـایع گردانـد و یـا در جـای غـیر صـحیح اسـتعمال نمایـد ، پس از بـاب اولی تـولی او بـر امـوال عامـه مـردم ، دین و دنیـا و امن و خـیر امت ، و سـپردن مصـالح امـور مسلمانان ، و تسـلیم نمـودن بلاد و عبـاد بـر او ، ممنـوع بـوده و جواز ندارد.

ثالثـاً: بایـد مـرد ، بـالغ و رشـید باشـد: ولی الامـر مسلمانان باید مرد باشد ، بدلیل فرموده اللــه متعـال:{**الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ**}- النساء/35.

ترجمه: مردان بر زنان سرپرستند ، بدان خاطر که اللــه بعضـی را بر بعضی فضلیت داده ، و نیز بدان خـاطر کـه از امـوال خـود خرچ میکنند.

پس اگر گفته شود این امر در مجتمـع کوچـك یعـنی خـانواده میباشد ، و ما از مجتمع بزرگ و امور دولت صحبت میکنیم؟

در جواب میگویم: زمانیکه قوامیت (ولایت) مرد در مجتمــع کوچك یا خانواده لازم باشد ، پس از بـاب اولی قـوامیت و ولایت وی در مجتمـع بـزرگ یـا دولت کـه دارای مسـئولیت و تکـالیف سنگین تر است ثابت میشود.

---

[52] . سفیه : در اصطلاح حقوقی کسی را گویند که عادت او اسراف در خرج است و تصرفات مالی او عاقلانه نیست، و یا کسی است که مالش را بیجا مصرف کند در مصارف زیاده روی کند و اموال خویش را ضایع سازد و با اسراف اموال خود را تلف کند./ مجلة الاحکام العدلية: 946.

[53] . درینجا مراد از اموالتان ، اموال خود سفیه است.

امـام بغـوي (207/2) ميگويـد: {**الرجـال قوامـون على النساء**}، يعنى: آنان مسلطت بر تأديب ايشان است ، و قوام و قيم (سرپرست) به يك معنى ميباشد ، و لفظ قوام بليغ تـر (از قيم) است ، و مـراد از آن يعـنى قـواميت بـر مصـالح و تـدبير و تـأديب ميباشـد ، و قـول {بمـا فضـل اللـه بعضـهم على بعض}، يعنى: مردان بر زنان فضليت دارند بسبب زيـادت در عقـل ، دين و ولايت.

ابن كثير (292/2) ميگويد: مردان بر زنان قـواميت دارنـد بـه اين معنى كه : آنان رئيس و بزرگ و حاكم بر ايشان و بـر تـأديب ايشان هنگام سركشى و نشوز (عدم اطاعت) ميباشـد ، بـدليل آنكه {الله بعضى از انسانها را بـر بعضـى فضـليت داده اسـت}. يعنى: مردان افضل از زنان و مرد بهتر از زن ميباشــد ، از همين جهت امر مهم نبوت و همچنـان قضـاوت بـراى مـردان تخصـيص داده شده است و همينطور سلطنت و امارت نـيز ؛ بـدليل اينكـه نبى صلى الله عليه وسلم ميفرمايـد: :«**لن يفلح قوم و لـواء أمرهم امراة**».

ترجمه: هيچ قوم (ملتى) رستگار نميشوند كه امـير و رهـبر آنان زنى باشد.

و لفظ (**لَنْ**) به شكل نكره و صيغه عمـوم آمـده اسـت كـه نفى مطلق از آن افاده ميگردد، يعنى: اين حكم شامل هر قــوم و هر ملتى در حال و مستقبل ميباشد ، و همچنان شامل هــر زن در هر موقعيت و زمانيكه قرار دارد.

و از جهت ديگر الله متعال براى زنان ميفرمايد:{**وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى**}- الأحزاب/33.

ترجمـه: و در خانـه هـاى خـويش بمانيـد و همچـون جـاهليت پيشين در ميان مردم ظاهر نشويد.

و ميفرمايد:{**قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ**}-النور/30.

ترجمه: و برای مردان مؤمن بگـو: کـه چشـمان خـود را (از دیـدن نامحرمـان) فـرو ببرنـد. میفرمایـد:{**وَقُـلْ لِلْمُؤْمِنَـاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ**}-النور/31.

ترجمه: و بـرای زنـان مؤمنـه بگـو: چشـمان خـود را (از نـا محرمان) فرو گیرند.

و همین طور نبی صلی الله علیـه وسـلم خطـاب بـرای زنـان میفرماید: «**أستأخرن فإنه ليس لكن أن تحققن الطريـق عليكن بحافات الطريق**[54]».

ترجمه: در هنگام خروج از مسـجد تـأخیر نمایـد ، زیـرا بـرای شما (اجازه) و شائسته نیست که با آنان (یعنی مردان) دریك مسیر یعنی وسط راه یکجا بروید بلکه برشماسـت کـه در کنـاره های راه (راه روها) بروید.

و در حکم معاملـه بـا زنـان اللـه متعـال میفرمایـد: {**وَإِذَا سَـأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًـا فَاسْـأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَـابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ**}-الأحزاب/53.

ترجمـه: اگـر از زنـان چـیزی را خواسـتند (یعـنی: متـاعی را خریداری یـا بـه امـانت خواسـتید) ، پس این خواسـت را از پس پرده ازیشان انجام بدهید این برای پاکی دلهای شما و آنـان بهـتر است.

این نصوص و نصوص متعدد دیگر همـه دلالت بـه عـدم جـواز اختلاط زن و مرد دارد، پس چگونه یك زن میتوانـد بـا حفـظ این حالات قیادت امور مسلمانان را به پیش ببرد، در حالیکه مدیریت کشور ، رهبری لشکر ، مقابـل شـدن بـا وزراء و والیـان ، حـل و فصل اختلافات امور مسلمانان ، قضاوت منازعات و مشـاجرات در میان شان ، آگاهی و پرسان از احوال مسلمانان ، رویاروی با لشکر محارب دشمن ، و سفراء و رهـبران آنـان ....وغـیره همـه امـوری اسـت کـه نیازمنـد ظـاهر شـدن و آشـکار شـدن بـوده و همچنان از ملزومات و ضروریات امارت و ریاست میباشـد ، کـه انجـام چـنین کارهـا بـرای زن ممکن نبـوده و از نصـوص ثـابت نیست.

---

54 . صحیح ابی داود ، صحیح الجامع:929-459.

اما صفت بلوغ ولی الامر مسلمانان ، بدلیل قـول نـبی صـلی الله علیه وسلم اسـت کـه میفرمایـد:«**رفع القلم عن ثلاثـة. منهـا. عن الصـبي حـتى يحتلم**[55] **، و فی روایـة: و عن الصبي حتى يشب**[56]».

ترجمه: قلم از بـالای سـه شـخص برداشـته شـده اسـت . از جمله آنها . از بالای طفـل تـا زمانیکـه احتلام گـردد ، و در روایت دیگر آمده است: از بالای طفل تا هنگامیکه جوان شود.

بناً تکلیف و مسئولیت از بالای صغیر برداشته شده اسـت ، و ازین جهت خود نیازمند ولایت و وصایت میباشد تا امور صـغیر را به وجه مطلوب و احسن به پیش بـبرد ، و زمانیکـه شـخص خـود نیازمند ولایت ، و قیومیت امور خویش باشد ، جواز نـدارد کـه او مکلف به ولایت و قیادت جمیع امت گردد.

پس هرگاه گفته شود: سن مشخص بـرای تـولی این منصـب چه زمانی میباشد؟

در جواب میگویم: برای بلـوغ عم از زن و مـرد سـن و زمـان مشخص وجود ندارد ، هر زمانیکه آثار بلوغ در آنها پیدا شود حکم به بلوغ آنان میشود، اما رشیدیت: یعنی: حسن تدبیر و تصـرف و توانائی اداره و مدیریت و حسن آینده نگری عاقبت امـور چـیزی متفاوت از بلوغ است ، طوریکه الله متعال در مورد اموال صغیر میفرمایـد: {**وَابْتَلُـوا الْيَتَـامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُـوا النِّكَـاحَ فَـإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ**}-النساء/6.

ترجمه: پس اگر از آنان صـلاحیت و حسـن تصـرف دیدیـد ، اموالشان را بدیشان برگردانید.

بغوي میگوید: از سعید بن جبـیر، شـعبي و مجاهـد در تفسـیر این آیت روایت است که میگویند: ***لا يدفع إليه ماله وإن كان شيخا حتى يؤنس منه رشده.***

ترجمه: برای یتیم مالش داده نمیشود هرچند پیر و کهن سال گردد تا زمانیکه از وی رشیدیت دریافت نگردد.

[55] . صحيح سنن ابي داود: 3700.
[56] . صحيح الجامع: 3513.

و میگوید:{فإن آنستم منهم رشدا}، مفسرین میگویند: یعنی: عقل و صلاح در دین و حفظ مال و علم به آنچه که مصلحت وی در آن است.

پس زمانیکه رشد شرط دفع اموال برای صغیر قرار گرفته است ...از باب اولی رشد باید شرط برای دفع اموال و بلاد مسلمان و ولایت امور آنان قرار داده شود.

اما نظر به نصوص صحیح، تقدیم یا مقدیم داشتن بزرگان در صورت تکمیل شروط خلافت ارجح است، طوریکه در حدیث میآید:«**أمرني جبريل بأن أقدم الأكابر**[57]- **و في رواية: البركة مع أكابركم**[58]».

ترجمه: جبرئل مرا دستور داد تا بزرگان را جلوتر قرار دهم ، و در روایت دیگر آمده است: برکت با بزرگان شما است.

و یا میفرماید:«**فإذا حضرت الصلاة فليؤذن لكم احدكم و ليؤمكم أكبركم**».

ترجمه: و هنگامیکه وقت نماز فرا رسید یکی از شما برایتان اذان بگوید و بزرگتر تان بر شما امامت کند[59].

اما این امر و حکم حتمی نبوده بلکه از وجهه تحسین و احتیاط باید بکار گرفته شود ، زیرا از نبی صلی الله علیه وسلم ثابت است که : اسامة بن زید رضی الله عنه را امیر لشکری تعین کرد که در رکاب اش کبار صحابه چون عمر رضی الله عنه...حضور داشتند ، و اسامه رضی الله عنه در آنزمان بیشتر از بیست سال سن نداشت.

رابعاً: باید آزاد و مستقل باشد: زیرا غلام مملوك و برده در بسیاری از امور عام و خاص خویش بدون اذن مالك و صاحب اش اختیار و حق تصرف ندارد، که با چنین حالت تولی غلام (عبد یا برده) در ولایت امر عامه مسلمانان درست نمیباشد ، زیرا از مقضی و لوازم تولی در این منصب ، آزادی و استقلال در تصرفات و امورات است.

---

[57] . السلسلة الصحيحة: 1555.

[58] .السلسلة الصحيحة: 1787.

[59] . در صورتی است که همه ای آن جماعت در علم (فهم قرآن و سنت) با هم مساوی باشند.

شنقطي در أضـواء البيـان (1/27) ميگويـد: از شـروط امـام اعظم آزاد بودن (الحرية) است، پس جواز ندارد كه غلام متـولی اين منصب شـود ، و هيچ اختلافی ميـان علمـاء درين امـر وجـود ندارد.

اما اگر گفته شود كه احاديث صحيح دلالت بـر جـواز امـامت غلام دارد مانند؛ حديث كـه بخـاری آنـرا از انس بن مالـك روايت كرده است ، كه نبی صلی الله عليه وسلم ميفرمايـد:«**أسـمعوا و أطيعوا ، و إن استعمل عليكم عبد حبشي كان رأسـه زبيبة**[60]».

ترجمـه: بشـنويد و اطـاعت كنيـد ، هرچنـد بـالای شـما غلام حبشی كه سرش بـهماننـد كشـمش باشـد بـر حكـومت گمـارده شود.

و ميفرمايد:«**إن أمر عليكم عبد مُجدع يقـودكم بكتـاب الله فاسمعوا له و أطيعوا**[61]».

ترجمه: هرگاه غلام گوش و بينی بريده ای بر شما بـر مبنـای كتاب الله حكم كند از وی بشنويد و اطاعت كنيد.

جواب آنرا از چنـد جهت ببررسـی ميگـيريم: **وجه اول**: اين كلام بگونه ضرب المثل استعمال شده است يعنی آنچه در واقـع غـير موجـود ميباشـد ، و اطلاق غلام حبشـی بمنظـور اصـرار و مبالغه در اطاعت از امير گفته شده است ، در حاليكه تصـور هم نميرود كه چنين شخص شرعاً شايسته ای تولی اين امـر باشـد ، و ابن حجر نيز در جواب اين شبهه از خطابي روايت ميكند كه او مشابه اين امر را از قول الله متعـال ذكـر ميكنـد كـه ميفرمايـد: {**قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِـدِينَ**}-الزخـرف/ 81 -. بگو: اگر الله رحمن پسـر ميداشـت ، پس من اولين كسـی ميبودم كه پسرش را عبادت ميكردم.

وجه دوم: مراد از غلام حبشی درين حديث و قـول، يكی از امراء و واليان مسلمانان است كـه توسـط امـام اعظم (خليفـه

60 . البخاري.
61 . مسلم.

عام مسلمانان) گمارده شده باشد ، نـه اینکـه خـود امـام اعظم تعین شود ، و این ظاهر ترین معنی درینمورد است.

وجه سوم: و شاید هم اینکه مراد از آن صـرفاً اطلاق اسـم عبد باشـد ، یعـنی: سـابقاً وی متصـف غلامیت بـوده اسـت ، امـا هنگام تولی اش به امارت و خلافت آزاد گردیـده اسـت، و نظـیر آنرا در اطلاق لفظ یتم بر شخص بالغ به اعتبار وصف قــدیم اش بـه این صـفت یافتـه میتـوانیم ، طوریکـه اللـه متعـال میفرمایـد: {**وَآتُـوا الْيَتَـامَى أَمْـوَالَهُمْ** }- یعـنی: و بـرای یتیمـان امـوال ایشان را باز گردانید. انتهی.

در حالیکه در آیت قبلی خواندیم که اللـه متعـال میفرمایـد تـا زمانیکه یتمان به بلوغ و رشد کامل نرسند برایشان اموالشان را ندهد ، و صفت بلوغ منافی و متضاد صفت یتیم که معادل صــغیر میباشد است.

مبارکفوری در تحفة الأحوذی (6/399) میگوید: و مراد از این دو حدیث و معنی که از آنها برداشت میشـود اینسـت کـه هرگـاه امـام اعظم (خلیفـه) غلام حبشـی را بـرای امـارت شـهر و یـا ولایـتی بگمـارد ، اطـاعت از وی واجب میباشـد ، نـه اینکـه غلام حبشی خود به عنوان امام اعظم باشد.

و از ابن حجـر نـیز مثـل این قـول روایت شـده اسـت ، کـه میگوید: مراد از آن مبالغه در لـزوم امـر اطـاعت از امـیر و ولی الامر مسلمانان میباشد.

و چون امروز بـرده گی بـه معـنی قـدیم آن مـورد نـدارد بنـاً آزادی بـه معـنی اسـتقلال و عـدم وابسـتگی مطـرح بحث قـرار میگیرد ، و شخص امیر و یا ولی الامر مسـلمانان بایـد بـر مبنـای شوری اما مستقل در روشـنائی کتـاب و سـنت تصـمیم گرفتـه و امور امت و لشکر را مدیریت نماید.

همانطوریکـه در حـدیث میآیـد: «**من يُطيـع الأمـير فقـد أطاعني و من يعص الأمير فقد عصاني ، و إنما الإمــام جنة يقاتل من ورائه و يتقى به** [62]».

---

[62] . البخاری: 2957، مصطفی البغاء در تعلیق این حدیث میگوید: (الأمير) یعنی: امیر سرية (تنظيم جهادي) و یا ولی امر مطلق مسلمانان، و (الإمام) حاکم اعلی که در رهبری امور امت قرار داشته باشد ، (جنة) ستر و سپر که مانع دشمن از رسانیدن اذیب به مسلمانان و از يك مسلمان به مسلمان دیگر گردد ، (يقاتل من ورائه)

ترجمه: کسیکه از امیر اطاعت کند (به مانند آنست که) ازمن اطاعت نموده و هرکسیکه از اطاعت امیر سرکشی نماید (به مانند آنست که) از اطاعت من سرکشی نموده است، و سپری است که از عقب وی (با دشمن) جنگ کرده شده و به وی پناه برده میشود.

یعنی: امام و امیر کسی است که تحت حمایت و اعتماد او با دشمن جنگیده میشود ، و با حسن تدبیر و تصامیم صحیح وی از تیرهای دشمن و شر و خطر آنها در امان میگردند ، و هر زمانیکه خون امت مصئون نباشد و شر و خطر دشمن و فتنه آنها امت را فراگیرد پس آنگاه کمی امامت و ولایت امور مسلمان احساس میشود ، زیرا همین امام و امیر است که جهت اداره شئون امت پیش شده و آنرا قیادت کرده و تحت حمایت خویش از خطرات دشمن و فتنه های آنان قرار میدهد.

پس زمانیکه امیر و امام آزاد و مستقل نباشد و وابسته یا تحت حمایت دشمن کافر قرار داشته باشد و صلاحیت و توانائی امور خود را نداشته باشد چگونه میتواند امت را اداره و قیادت نماید ، در حالیکه در چنین موارد وی فاقد قدرت و توانائی بحساب میآید که بتواند امت تحت حمایت وی علیه دشمن بجنگند و یا از نظر و مشوره و تصامیم وی امور مسلمانان ملزماً اطاعت کرده و از مخالفت بای وی برحذر باشند.

درحالیکه در عصر حاضر حالت اکثریت حکام عصر (طواغیت عصر) که بالای امت و شهرهایشان تسلطت دارد ، و یا کاندید های که در انتخابات خویش را برای تولی چنین منصب کاندید نموده اند همه وابسته به یهود و نصاری و سائر مشرکین و احزاب و اقوام هستند از ایشان پول دریافت میکنند و به نفع آنان در میان امت فعالیت میکنند و از عدم اطاعت ایشان در امور چنان هراس دارند که از عدم تطبیق شریعت الله در روی زمین ترس و هراس ندارند ، و با همه ای آنان در معامله بوده و

یعنی: جهاد با وی علیه کفار و بغات و سائر اهل فساد.

هیچ تصمیمی و حمکی را بدون آنکه نظر آنان نباشد اخذ و صادر نمیکنند ، هرچند امن و امان و مصحلت امت در آن باشد و یا نباشد ، ولو با حکم قرآن و سنت موافق باشد یا نباشد ، تا جائیکه اگر از یکی این حکام پرسیده شود که چرا حکم بما انزل الله نمی کنید و احکام شریعت را تطبیق نمی نماید فوراً جواب میدهد که امریکا و دول غرب با این کار موافق نیستند ، و امکان ندارد بایشان مخالفت کنیم ، در غیر آن با ما کمك ها و روابط خود را قطع میکنند – که این حرف ایشان کاملاً بیانگر عدم استقلالیت آنان است بلکه کفر و شرك ایشان که حکم و رضایت الله را در مقابل رضایت امریکا و دول غرب ترك میکنند ، و بعداً همین دولت غرب آنان را به چالش ها و حوادثی مواجه میسازد که این حکام مجبور میشوند برای رفع آنها از بالایشان از آنان طالب کمك و حمایت گردد ، و آنان عملاً مشاورین و فرماندهان نظامی خویش را تحت عنوان حمایت و کمك در رأس امور مسلمانان مقرر میکنند و یا خائن ترین اشخاصی که با کفار پیوند ولاء و دوستی و وفاداری داشته و پیوسته جاسوسی امت و اسرار ایشانرا میکند میگمارند ،که بعداز آن این حکام کاملاً به عنوان شخص اسیر در مقابل دول غرب و یا حامیان خویش در سائر دول مشرك قرار میگیرند...پس با در نظر داشت این مسائل گفته میتوانیم که با فقدان استقلالیت و حریت شخص حاکم سقوط حق ولایت وی بر بالای مسلمانان و شهرهای آنان ثابت میشود.

و از طرف دیگر هنگامیکه چنین اشخاص به ولایت و ریاست امت برگزیده و یا ابقاء میگردند از بدترین حکام قرار میگیرند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد شان میفرماید: **«خیار أئمتكم الذين تحبونهم و يحبونكم، و يصلون عليكم و تصلون عليهم، و شرار أئمتكم الذين تبغضونهم و يبغضونكم ، و تلعنونهم و يلعنونكم**[63]**»**.

ترجمه: بهترین امیران و حکام شما کسانی هستند که شما آنان را دوست دارید و آنان شما را ، و آنان بر شما دعاء میکند و شما برای آنان دعاء میکنید ، و بدترین امیران و حکام شما

[63] . مسلم.

کسانی هستند که شما از آنان نفرت دارد و آنان از شما ، و آنـرا لعنت میکنید و آنان شما را لعنت میکند.

و میفرمایـد: «**لیأتین علی النـاس زمـان یکـون علیکم أمــراء ســفهاء ، یقــدمون شــرار النــاس و یظهــرون بخیارهم، و یؤخرون الصـلاة عن مواقیتهـا ، فمن أدرك ذلك منهم ، فلا یکونن عریفاً ، و لا شرطیاً ، و لا جابیــاً و لا خازناً**»[64].

ترجمه: همانا بـر بـالای مـردم زمـانی خواهـد آمـد و امـیرانی حکومت خواهند کرد که که بدترین مردمان را بـه خـویش نزدیـك کرده و از بهترین آنان روی میگردانند ، و نمـاز را از وقت آن بـه تـأخیر میخواننــد ، پس هرگــاه یکی از شــما را چــنین وضــعیتی دریافت، نه عَرِّیف[65] ، نه شُرطي[66] و نه جـابي[67] و نـه خـازن[68] او گردید.

و میفرماید:«**سیکون أمراء تعرفـون و تُنکـرون ، فمن نابــذهم نجــاء ، و من اعــتزلهم سَــلم ، و من خــالطهم هلَك**[69]».

ترجمه: همانا امیران و حکام سـرکار خواهنـد آمـد کـه (حـق را) میشناسند ، اما از آن انکـار میکننـد ، پس کسـانیکه بـا آنـان قتال کرد و جنگید نجات یافتـه اسـت ، و کسـانیکه از آنـان دوری

[64] . رواه ابویعلی و ابن حبان و حسنه البانی – و صحیح الترغیب و ترهیب ،السلسلة الصحیحة:360.
[65] . العَّریف: کسیکه ولایت امور قبیله یا جماعت مردم را بعهده داشته باشد و امور آنانرا اداره و به آن رسیده گی نماید/النهایة لابن اثیر – که در شرایط امروزی معادل – ریاست ، مدیریت ، مشاوریت ، ولایت و شاروال....میگردد.
[66] . شُرطي: به (ضم شین و سکون راء): به معنی کسی است که سلطان را در امورش معاونت کند و از جمله نزدیکان خاص به او بوده که سلطان در بسیاری از امور وی را نسبت به سائر لشکر و فرماندهانش ترجیح دهد، یعنی: دارای شناخت خاصی باشند-/التیسر و فیض القدیر:للمناوي- مانند؛ مشاور ..رئیس دفتر.
[67] . جبي یا جابي از مصدر جباوة و یجبو: کسی را میگویند که خراج و اموال زکات و یا جزیه را اهل ذمه جمع آوری کند، - و جباوة وجبیة که جمع آن الأجباء و الجابیة است به معنی: جمع نموده آب در حوض بزرگ بمنظور آب دادن شتران./ المحیط في اللغة- الصاحب بن عباد.
[68] . خازن: کسی است که به حفاظت و نگهداری خزانه دولت (بیت المال) و تنظیم امور آن مسئول باشد،- و در شرایط امروزی معادل وزیر مالیه یا رئیس بانك.
[69] . صحیح الجامع:3661.

اختیار کرد سلامت میماند ، و کسانیکه با آنان یکجا میشـود هلاك میگردند.

در حالیکـه کسـانیکه در حـال حاضـر بـالای امت و شـهرهای مسـلمانان مسـلط هسـتند ، بـر علاوه حکم بغـیر مـا انـزل اللـه مرتکب هرنوع ظلم و جنایت و تعدی و تجاوز به حـدود محرمـات مردم شده و فتنـه و فسـاد را در روی زمین برپـا داشـته انـد ، و دروازه های محرمات را بروی امت گشوده اند ، و دسـتان شـان به خون هزاران هزار مسلمان معصوم الدم آلوده است.

خامساً: باید عادل باشد: یعنی اهل ظلم نبـوده و شـخص صالح باشد و همچنان سوابق ارتکاب کبـائر و جـرم و جنـایت نداشته باشد.

همانطوریکـه اللـه متعـال میفرمایـد: {**وَإِذِ ابْتَلَى إِبْـرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَـالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**}-البقرة/124.

ترجمه: و آن گاه که رب اش ابراهیم را با سخناني (مشتمل بر اوامر و نواهي و تکالیف و وظائف ، و از راههاي مختلـف و بـا وسائل گوناگون) بیازمود و او (به خوبي از عهده آزمایش برآمد و) آنها را به تمام و کمال و به بهترین وجه انجـام داد . و گفت : من تـو را امـام (پیشـواي) مـردم خـواهم کـرد . (ابـراهیم) گفت : آیا از اهل و اولاده ای من (نیز کسـاني را پیشـوا و رهـبر خواهی کرد ؟ الله) گفت: (درخواسـت تـو را پـذیرفتم ، ولي) پیمان من به ستمکاران نمي‌رسد (بلکه تنها فرزندان نیکوکار تـو را در بر مي‌گیرد) .

قرطـبي در تفسـیر این آیت میگویـد: *جمـاعتی از علمـاء بـه استناد همین آیت گفته اند که امام باید از اهل عـدالت و احسـان و فضیلت و قادر بر قیام (تطبیق) آن باشد، و این چـیزی اسـت که رسول الله صلی الله علیه وسلم امر نمـوده اسـت کـه تـا آن هنگام با صاحبان امر منازعه (و علیه آنان قیام) نکنند .*

و میفرماید:{**إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ**}-النحل/90.

ترجمه: همانا الله به عدالت و نیکوکاری دستور میدهد.

و میفرمایـد:{**إِنَّ اللَّهَ يَـأْمُرُكُمْ أَنْ تُـؤَدُّوا الْأَمَانَـاتِ إِلَى أَهْلِهَــا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُــوا بِالْعَــدْلِ**}-النساء/58.

ترجمه: بیگمان الله به شما دستور مي‌دهد که امانتهـا را بـه صـاحبان (و مسـتحقین) آن برسـانید ، و هنگـامي کـه در میـان مردم به قضاوت (و حکومت) نشستید این که بـه عـدالت حکم کنید .

و ولایت الامر مسلمانان از مهمترین و با ارزش ترین امانـات است که باید به اهل آن سپرده شـود ، طوریکـه نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم بـه ابـوذر غفـاری رضـی اللـه عنـه گفت: « **إنـك ضعيف، و إنها أمانة**...»-مسلم.

یعنی: تو ضعیف هستی و این امر امارت يك امانت است (و تو توان پیش بردن آنرا نداری).

و میفرمایـد:{**وَضَـرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَـدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُـوَ كَـلٌّ عَلَى مَـوْلَاهُ أَيْنَمَـا يُوَجِّهْـهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُـوَ وَمَنْ يَـأْمُرُ بِالْعَـدْلِ وَهُـوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**}-النحل/76.

ترجمه: و اللـه مثـال دو مـرد را میزنـد کـه یکی از آنهـا گنـگ اسـت ، و هیچ کـاری از او بـر نمی آیـد ، و او سـربار (بـاردوش) است بر سرپرست خویش ، هرجا که او را میفرستند هیچ خـیری بعمـل نمی آورد ، آیـا این شـخص بـا کسـیکه بـه عـدل فرمـان میدهد ، و براه مستقیم و راست قرار دارد برابر است؟!.

و همینطـور اللـه متعـال بـرای شـاهد عـدالت وی را شـرط گذاشته است ، و شهادت و عـدالت را از کـافر و فاسـق سـاقط گردانیده است ، بناً کسیکه در مرتبه عالی تر از شاهد قـرار دارد حاکم و ولی الامر مسلمانان میباشد از باب اولی لازم اسـت کـه عادل بوده و از اهل کبائر و فسق نباشد.

و عدالت منافی و مناقض ظلم است بناً شخصی عادل است که به هیچ صورتی ظالم نباشد.

و عدالت مستلزم صداقت (راست گوئی) و وفاء بـه عهـد و حفظ امانت میباشد.

و عـدالت مسـتلزم عـدم اولیت دادن مصـالح شخصـی بـر مصالح دین و شریعت و امت میباشد.

و عدالت مستلزم عدم گرفتن و یا خوردن اموال عامه مردم به ناحق است.

و عـدالت مسـتلزم عـدم برداشـت یـك دینـار و درهم از بیت المال به ناحق و یا بیشتر از آنچـه کـه نیـاز ولی الامـر را مرفـوع سازد.

و عدالت مستلزم رفع نیازها و فقـر از امت و غـیره کسـانی که از جمله رعایای دولت اسلامی است میباشد.

و عـدالت مسـتلزم شـنیدن مشـکلات و ضـروریات رعیت و حرص به اصلاح و رفع آن مشکلات و مانع گردیـدن هـر آنچـه بـر علیه مصالح و منافع علیا آنان میباشد و دسترسی عامه رعایا بـه ولی الامر میباشد.

و عدالت عبارت از آسانگیری (رفق) و بخشـش و مهربـانی و ایجاد سهولت در کار های امت است.

و عدالت عبارت از احسان و تقوی است.

و عدالت عبارت از شوری است.

و عدالت عبـارت از اختیـار اشـخاص نیـك و شایسـته و قابـل برای پیشبرد امور مردم است.

و عدالت عبارت از نصحیت (امر بالمعروف و نهی از منکر) و داشتن اخلاص در برابر رعیت است.

سادساً: باید عالم باشد: یعنی از اهل فقاهت و اجتهاد در دین بوده و به مسائل و امور سیاسی عصر آگاه ، و از احوال امت بـاخبر باشـد ، و توانـائی اداره حکـومت و دولت را بـه شیوه درست و صحیح آن داشته باشد.

بناً امام بایـد در اسـتنباط احکـام شـریعت و اخـذ تصـامیم در امور امت کفایت و صلاحیت علمی داشته باشــد ، از همین جهت

بسیاری از علماء چون ؛ ابن حزم ، ابن تیمیة و ابن عبدالبر اجماع را نقل کرده اند که امر امامت (خلافت و یا امارت) بر جاهل و مقلد منعقد شده نمیتواند ، و باید مجتهد در دین الله باشد، چون شخص جاهل به امری به مانند، فاقد آن امر و چیز میباشد، و هنگامیکه نزد شخص چیزی نباشد چگونه میتواند برای دیگران بدهد[70]؟! و علم مقدم بر عمل و شرط صحت و قبولی آن میباشد ، و قاعده واجب درین مورد اینست که «***ما لا یتم الواجب إلا به فهو الواجب***»، - هرآنچیزی که واجب بدون آن تکمیل نمیگردد خود واجب میباشد.

و از صحت علم و عقل همچنان صحت اندیشه و تفکر و تدبیر در قضایای سیاسی و نظامی و اقتصادی و اداری میباشد، زیرا بسیاری افراد علم کافی دارند اما کفایت استعمال و کاربرد علم را در عمل ندارند.

و الله متعال میفرماید:{ **وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**}- البقرة/247.

ترجمه: و نبي شان [یعنی: بنی اسرائیل] به آنان گفت : همانا الله طالوت را براي زمامداري شما روانه کرده است . بزرگان قوم گفتند : چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با این که ما از او براي زمامداري سزاوارتریم و او که مال و دارائي زيادي ندارد ؟ گفت : الله او را بر شما برگزیده است و علم و (قدرت) جسم او را وسعت بخشیده است و الله ملك خود را به هرکس که بخواهد مي‌بخشد . و (احسان و تصرّف و قدرت) الله فراخ ، و آگاه (از لياقت افراد براي منصبها) است .

---

[70] . جاهل الشيء كفاقده لا يمكن أن يعطيه للآخرين.

سابعاً: باید متصف به قوت ایمـانی و بـدنی ، عقلی و نفسی باشد: تا بتواند احکام شریعت و امور حکــومت و سیاست را به بهترین وجه آن تطبیق و اداره نماید.

لـذا لازم اسـت ولی الامـر مسـلمانان قـوی و قـادر بـه قیـام احکام شـرعی بـوده و نابینـا ، یـا ناشـنوا و یـا مقطـوع الیـدین و الرجلین[71] و یا سائر نقص در اعضاء و یا ترسو و جبون نباشد کـه مانع خوبی پیشبرد امور توسط وی گردد.

همانطوریکه اللـه متعـال در مـورد ولی الامـر بـنی اسـرائیل میگوید: {**وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَـدْ بَعَثَ لَكُمْ طَـالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْـكِ مِنْـهُ وَلَمْ يُـؤْتَ سَـعَةً مِنَ الْمَـالِ قَـالَ إِنَّ اللَّهَ اصْـطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْــطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْــمِ وَاللَّهُ يُــؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**}-البقرة/247.

ترجمه: و نبي شان به آنان گفت : همانا الله طالوت را بـراي زمامداري شما روانه كرده است . بزرگان قوم گفتند : چگونه او بر ما حكومت داشته باشـد بـا اين كـه مـا از او بـراي زمامـداري سزاوارتريم و او كه مال و دارائي زيـادي نـدارد ؟ گفت : اللـه او را بر شما برگزيده است و علم و (قدرت) جسـم او را وسـعت بخشيده است و الله ملك خود را به هركس كه بخواهد مي‌بخشد . و (احسان و تصرّف و قدرت) الله فـراخ ، و آگـاه (از ليـاقت افراد براي منصبها) است .

بناً آنچیزیکه طـالوت را بـرای حکـومت و پادشـاهی در برابـر بنی اسرائیل از سایر اشخاص متمایز گردانید همـان وسـعت وی در علم...جمال و قوت جسمی بود.

پس آن حاکم و ولی الامر کامیاب و پیروز در امر حکــومت و ولایت میباشد که قوی و امین بوده و همه صفات قوت ، درایت ، ذکـاوت ، شـجاعت و زرنگی و توانـائی اسـتعمال اسـحله در آن واحد در وی جمع باشد.

و زمانیکه أبي ذر غفاری رضی اللـه عنـه کـه از کبـار فقهـای صحابه بود از نبی صلی الله علیه وسـلم طلب امـارت کـرد نـبي صلی الله علیه وسلم وی را به دلیـل ضـعف بـدنی اش شایسـته

[71] . دست و یا پا بریده.

چنين منصبى ندانست ، طوريكه مسلم روايت ميكنـد:«**عن أبي ذر قال: قلت: يـا رسـول اللـه ! ألا تسـتعملنى ؟ قـال: فضرب بيده على منكبى.ثم قال: يا أبا ذر! إنك ضعيف. و إنها امانة. و إنها يوم القيامة، خـزي و ندامـة، إلا من أخذها بحقها و أدى الذي عليه فيها**».

ترجمه: از أبي ذر روايت است گفت: يا رسول اللـه! آيـا مـرا امـير (والى) نميگـردانى؟ گفت: رسـول اللـه صـلى اللـه عليـه وسلم دستش را بر شانه ام زد و سپس گفت: اى ابو ذر! تو فرد ضـعيفى هسـتى، و اين امـر (ولايت و امـارت) امـانت اسـت، و باعث شرم سارى و پشيمانى در روز قيامت ، مگـر آنكـه برحـق متولى آن گردد و حق آنرا كه بر بالايش است اداء نمايد.

و در روايت ديگر آمده است ، كه نبى صلى الله عليـه وسـلم براى ابو ذر ميگويد:«**يا أبا ذر إني أراك ضعيفاً و إني أحب لك مـا أحب لنفسـي لا تتـأمرن على أثـنين و لا تـولين مال يتيم**»[72].

ترجمه: اى ابو ذر من ترا شخص ضعيف ميبينم ، و (جــز اين نيست) كه آنچه را بخود دوسـت دارم و ميپسـندم بـراى تـو نـيز دوست داشـته و ميپسـندم ! هرگـز امـارت دو نفـر را عهـده دار مشو و ولايت مال يتيم را اخذ مكن.

و اللــه متعــال و ميفرمايــد:{**إِنَّ اللَّهَ يَــأْمُرُكُمْ أَنْ تُـؤَدُّوا الْأَمَانَـاتِ إِلَى أَهْلِهَـا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُـوا بِالْعَدْلِ**}- النساء/58.

ترجمه: بيگمان الله به شما دستور مي‌دهد كه امانتهـا را بـه صـاحبان (و مسـتحقين) آن برسـانيد ، و هنگـامي كـه در ميـان مردم به قضاوت (و حكومت) نشستيد اين كه بــه عـدالت حكم كنيد .

---

[72] . صحيح الجامع:7825-2923.

و در قصه دختران شعیب و موسی میفرماید:{**قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ**}- القصص/26.

ترجمه: ویکی از آن دو (دختر شعیب علیه السلام)گفت: ای پدر من! او را استخدام کن چرا که بهترین کسی را که استخدام کنی شخص است که قوی (نیرومند) و امانت کار باشد.

پس زمانیکه قوت جسمی و بدنی لازمه ای يك عمل اسلامی چون ولایت و یا حضانت باشد، از باب اولی لازمه حکومت و امارت عام مسلمانان میباشد.

مسأله: امامت قریشی: از موضوعات و مسائل اختلافی و غالباً ترجحی میباشد ، یعنی در صورتیکه جمیع صفات و شروط و ضوابط و قیود واجب برای حاکم در وجود دو شخص موجود شود و یکی آن قریشی و دیگر آن غیر قریشی باشد ، پس قریشی مستحق و اولی بر امامت و خلافت میباشد.

طوریکه از رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**لا يزال هذا الأمر. أي أمر خلافة. في قريش، ما بقي منهم أثنان**[73]».

ترجمه: این امر (خلافت و امارت) پیوسته در میان قریش باقی میماند ، تا آنکه حتی دو نفر ازیشان نیز باقی مانده باشد.

و یا حدیث : «**إن هذا الأمر في قريش لا يعاديهم أحد إلا كبه الله في النار على وجهه ، ما أقاموا الدين**[74]».

ترجمه: این امر (خلافت و امارت) در قریش است ، کسی با ایشان مخالفت و دشمنی نمیکند ، مگر اینکه الله او را در آتش جهنم بروی می افگند ، تا هنگامیکه دین را اقامه کنند.

و یا حدیث **: «الناس تبع لقريش في الخير و الشر**[75]**».**

ترجمه: مردم در خیر و شر خویش تابع قریش است.

---

73 . متفق علیه.

74 . البخاری.

75 . صحيح الجامع: 6795.

به این احادیث نباید بـه گونـه مطلـق و اختصاصاً بـه وجـوب امامت بـه قـریش اسـتدلال گـردد ، زیـرا این احـادیث بـر تـرجح امامت و خلافت در قریش دلالت دارد نه وجوب آن ، بدلیل اینکه برخلاف آن نصوص دیگر ثابت میباشد.

طوریکه نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم میفرمایـد: :«**إن أمر عليكم عبد مُجـدع يقـودكم بكتـاب اللـه فاسـمعوا لـه و أطيعوا**[76]».

ترجمه: هرگاه غلام گوش و بینی بریده ای بر شما بـر مبنـای کتاب الله حکم کند از وی بشنوید و اطاعت کنید.

و میفرماید: «**أسمعوا و أطيعوا ، و إن استعمل عليكم عبد حبشي كان رأسه زبيبة**[77]».

ترجمـه: بشـنوید و اطـاعت کنیـد ، هرچنـد بـالای شـما غلام حبشی که سرش بـهماننـد کشـمش باشـد بـر حکـومت گمـارده شود.

درین احادیث مراد از غلام دست و گوش و بینی بریده تـولی چنین شخص نیست بلکه مبالغه در اطاعت از ولی الامر بدون در نظر داشت قبیله و نسب و رنگ پوست وی اسـت ، زیـرا واضـح اسـت کـه امـامت بـر غلام و دسـت و پـا و گـوش و بیـنی بریـده منعقد نمیگردد؛ و از طرف دیگـر درین جـا حـدیث بصـورت عـام بدون قید قریشی بودن آن ذکر شده است.

و در حدیث دیگر میآید:«**أسمعوا و أطيعوا، فإنما عليهم ما حُملوا، و عليكم ما حُملتم**[78]».

ترجمه: (از امیرانتان) بشنوید و اطاعت کنید ، زیرا (ثـواب و عقاب اعمال ناشی از) مسئولیت امـارت و امـامت ایشـان را خودشان حمل میکننـد ، و شـما نـیز مسـئولیت (ثـواب و عقـاب) اطاعت و شنیدن از ولی الامر تانرا حمل میکنید.

---

76 . مسلم.
77 . البخاري.
78 .مسلم.

و در حدیث دیگر میآید:«**ألا كلكم راع و كلكم مسئول عن رعيته، فالإمام الذي على الناس راع و هو مسئول عن رعيته** [79]».

ترجمه: آگاه باشید که هرکدام شما نگهبانید و هریك از شما مسئول رعایای خود هستید ، امام و خلیفه همان است که بر مردم نگهبان نگهبان است و از رعایای خود مسئول است.

که درین احادیث نیز امر به شنیدن و اطاعت از ولی الامر بصورت عام بدون ذکر قریشی بودن یا قبیله و نسب دیگر آمده است.

و از عمر بن خطاب روایت است که میگوید:«**إن أدركني أجلى و أبوعبيدة حي أستخلفته ، فإن أدركني أجلي ، و قد مات أبو عبيدة ، أستخلفت معاذ بن جبل**[80]».

ترجمه: اگر أجل (مرگ) من فرا رسد و ابو عبیده بن الجراح زنده باشد او را جانشین خویش تعین میکنم ، و اگر أجل من فرا رسد و أبو عبیده مرده باشد ، معاذ بن جبل را خلیفه یا جانشنین خویش تعین میکنم.

و معاذ بن جبل قریشی نبود ، بلکه انصاری خزرجی بود.

و همچنان حدیث که در آخرین لحاظات حیات نبی صلی الله علیه وسلم یعنی حجة الوداع از او روایت شده است مصداق این کار عمر رضی الله عنه میباشد طوریکه میفرماید:«**يا أيها الناس إن ربكم واحد و إن أباكم واحد ، ألا لا فضل لعربي على عجمي ولا لعجمي على عربي ولا لأحمر على أسود ولا لأسود على أحمر إلا بالتقوى ، إن أكرمكم عندالله أتقاكم...**[81]».

ترجمه: ای مردم همانا رب شما واحد و پدرتان واحد است ، آگاه باشد هیچ عرب ای بر عجم و هیچ عجمی بر عرب فضلیت ندارد ، و هیچ سیاه پوستی بر سرخ پوست و هیچ سرخ پوستی بر سیاه پوست برتری ندارد مگر به تقوی ، زیرا گرامی ترین شما نزد الله متقی ترین شما است.

---

[79] . متفق عليه.
[80] . أخرجه أحمد: 108. بسند رجاله ثقات.
[81] . رواه أحمد، و السلسلة الصحيحة ، صحيح الترغيب.. 2963.

همینطور نظر به متأخر بودن این حدیث میتوان بر نسخ احادیث متقدم و متضاد در معنی با آن نیز استدلال کرد.

و از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که میگوید: «**لتفتحن القسطنطينية ، و لنعم الأمير أميرها، و لنعم الجيش ذلك الجيش**[82]».

ترجمه: قسطنطینیه فتح خواهد شد ، و چه نیك امیر است امیر آن ، و چه نیك لشكر است لشكر آن.

و این امر واضح است که فتح قسطنطینیه توسط مجاهد معروف «محمد الفاتح» خلیفه عثمانی صورت گرفته است ، و او شخص غیر قریشی بود، و قبل از آن نیز قسطنطینیه توسط شخص دیگر فتح نشده است.

و اگر به استدلال ابي بكر صديق رضی الله عنه استناد گردد که در سقیفه بنی ساعده گفته بود ، این امر برای قریش است و سعد بن عبادة نیز با او موافقت نمود و گفت: ***صدقت أنتم الامراء و نحن الوزراء.*** *- یعنی: راست گفتی شما امیران و ما وزیران هستیم.*

در جواب باید بگویم: استدلال ابوبکر درست بود زیرا در آن زمان از میان قریش اکابر و افاضل صحابه حیات داشتند و نسبت به سایر مردمان از مهاجرین و انصار مستحق بر خلافت و امارت بودند ، و باید ایشان ترجحاً متولی خلافت میشدند.

بناً نظر به ادله که بیان کردیم واضح میشود که خلافت برای قریشی بصورت مطلق ثابت نیست ، پس هرگاه شروط خلافت در وجود قریشی و غیر قریشی به صورت مساوی موجود گردد ، قریشی ترجحاً به خلافت تعین میگردد ، در غیر آن اگر غیر قریشی صالح تر ، شایسته تر باشد باید به خلافت تعین گردد ، همانطوریکه عمر رضی الله عنه گفت: اگر معاذ بن جبل (که غیر قریشی بود) او را خلیفه تعین میکردم ، و هیچ کسی درینمورد مشورت هم نمیکردم؛ یعنی و او را ترجحاً نسبت به

[82] . أخرجه الحاكم في المستدرك:8300، 4/422، وقال حديث صحيح الأسناد و وافقه الذهبي.

سایر بزرگان صحابه که قریشی نیز در میان شان بود خلیفه تعیین میکرد و با هیچ کسی مشورت هم نمی کرد؛ و عمر کسی است که ما به اتباع از وی و سنت وی در صورت که مخالف با قرآن و سنت نبی صلی الله علیه وسلم نباشد مأمور هستیم.

مبحث سوم: منهج و طریقه درست تعین خلیفه

در مسأله چگونگی تعین خلیفه و امام باید بگویم: در تعین خلیفه و ولی الامر مسلمان طریقه و منهج رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و هدایت را اعتبار میدهیم ، بدلیل اینکه الله متعال میفرماید:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**}-النساء/59.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید ! از الله (با پیروی از قرآن) و از رسول (با تمسك به سنت او) و از زمامداران و صاحبان امر خویش اطاعت کنید.

و اطاعت از اولی الامر متضمن پیروی ازیشان نیز میباشد ، و بهترین اولی الامر و خلفاء همانا خلفای راشدین و کسانی است که ازیشان به نیکی پیروی کرده اند.

همانطوریکه الله متعال در مورد ایشان میفرماید: {**وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**}-التوبة/100.

ترجمه: پیشگامان نخستین مهاجران و انصار ، و کساني که به نیکي روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبي پیمودند ، الله از آنان خوشنود است و ایشان هم از الله خوشنودند ، و الله براي آنان جنت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهاي) آن رودخانه‌ها جاري است و جاودانه در آنجا مي‌مانند . این است پیروزي بزرگ و رستگاري سترگ .

و میفرماید:{**وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا**}-النساء/115.

ترجمه: و هرکس پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد ، با پیامبر مخالفت کند ، و راهی غیر مؤمنان را پیروی کند ، او را بدانچه روی خود را بدان سو کرده است وا میگذاریم ، و (عاقبت) وی را به جهنم میکشانیم و چه بازگشتگاه بدی است.

و طبری در تفسیرش (9/204) میگوید:{***ويتبع غير سبيل المؤمنين}، يقول: ويتبع طريقًا غير طريق أهل التصديق، ويسلك منهاجًا غيرمنهاجهم، وذلك هو الكفر بالله، لأن الكفر بالله ورسوله غير سبيل المؤمنين.***

ترجمه: (و راهی غیر مؤمنان را پیروی کند) ، به معنی: پیروی کردن از طریق و شیوه غیر طریق اهل تصدیق را پیروی کند ، و منهج غیر منهج ایشان را تعقیب نماید ، و این کفر به الله میباشد ، بدلیل اینکه کفر هر راه و روش و شیوه غیر از راه الله و رسول او و مؤمنین میباشد.

بناً نزدیکترین مراد از مؤمنین درین آیت صحابه میباشد ، خصوصاً خلفای راشدین ، عشره مبشره و اصحاب غزوه بدر و بیعت رضوان بهترین کسان برای اتصاف به این صفت هستند.

زیرا تنها بر صحابه خصوصاً عشره مبشره و اصحاب غزوه بدر و اصحاب بیعت رضوان میتوان ایمان را شهادت داد و قائل به مؤمن بودن آنان گردید، و شهادت دادن به ایمان غیر از آنان جز گمراهی نیست ، بدلیل اینکه ایمان یك امر قلبی میباشد، همانطوریکه نبی صلی الله علیه وسلم روایت است: «**قال سعد: يا رسول الله أعطيت فلاناً و منعت فلاناً ، و هو مؤمن؟ قال: لا تقل مؤمن وقل مسلم. قال ابن شهاب {قالت الاعراب آمنا...}**[83]».

---

[83] . رواه النسائی:4993، صححه الآلباني في التعليق.

ترجمه: (هنگامیکه نبی صلی الله علیه وسلم غنائم را تقسیم میکرد) سعدگفت: یا رسول اللـه بـه فلانی دادنی و فلانی را منـع کردی، در حالیکه او مؤمن اسـت؟ نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم گفت: کسی را مؤمن نگوید بلکه مسـلمان بگویـد؛ و ابن شـهاب در توضـح این حـدیث این آیت را شـاهد میـاورد.{اعـراب گفتنـد ایمان آوردیم بگو: ایمان نیاوریده اید بلکه بگوید که اسـلام آورده ایم...[84]}.

و میفرماید:«**أسلم الناس و آمن عمرو بن العاص**[85]».

ترجمه: مردمـان همـه اسـلام آورده انـد ، و عـرو بن العـاص ایمان آورده است.

و در روایت دیگـر از نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم میآیـد کـه گفت:«**الاسلام علانيـة ، و الايمـان في القلب-ثم يشـير بيـده إلى صـدره و يقـول: التقـوى هاهنـا ، التقـوى هاهنا**[86]».

ترجمه: اسلام علنی است و ایمان در قلب- سـپس بـا دسـت اش بسـوی سـینه اش اشـاره کـرد و گفت: تقـوی اینجـا اسـت ، تقوی اینجا است.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**اقتدوا بالـذين من بعدي أبي بكر و عمر**[87] **و فی رواية: إن يطع الناس- اي من بعدي- ابي بكر و عمر يرشدوا**[88]».

ترجمه: بعد ازمن به ابوبکر و عمر اقتـداء کنیـد ، و در روایت دیگر آمده است: اگر- بعداز من- مردم از ابو بکر و عمر اطاعت کنند هدایت میشوند .

و میفرماید:« **عليكم بسنتي و سنة الخلفاء الراشـدين المهدين من بعدي تمسكوا بها و عضوا عليهـا بالنواجـذ**

[84] . الحجرات:14.
[85] . صحيح سنن الترمذي:3844.
[86] . مصنف ابن ابی شيبة:30319، ضعفه الالباني في ضعيف الجامع:2280، ولكن معناه صحيح لأن لها شواهد عدة.
[87] . رواه الترمذي ، ابن ماجه و احمد ، صحيح الجامع:1142.
[88] . شرح اصول اعتقاد اهل السنة:2503 ، تثبيت الإمامة و ترتيب الخلافة /لابي نعيم الاصبهاني: 48، السلسلة الصحيحة: 2225.

و إياكم و محدثات الأمور فإن كـل محدثـة بدعـة و كـل بدعة ضلالة»[89].

ترجمـه: برشماسـت پـیروی از سـنت من و سـنت خلفـای راشدین و هدایت شده ، به آن متمسـك شـوید و بـا دنـدان هـای خویش آنرا محکم گیرد[90] ، و برحذر باشید از امور نو پیـدا ، زیـرا هر امر نوپیدا بدعت و هر بدعت ضلالت (گمراهی) است.

و از بدترین بدعت های که در عصر حاضر است همانا بـدعت دیموکراسی میباشد که در مقابل دین اللـه و شـریعت اسـلام بـه عنوان دین قرار گرفته است ، و اصول و ارکان دیموکراسی کفر آشکار بوده و دعوت گر به آن مشرك و دشمن اسلام میباشد؛ و انتخابات یکی از مظاهر عمده و اساسی در دیموکراسی است.

و از طرف دیگر نبی صلى الله علیـه وسـلم مسـلمانان را از مشابهت به کفار خصوصاً در امور دینی ایشان منع کرده اسـت ، و اصـول حکـومت و رعیت دارای از مؤلفـه هـا و شاخصـه هـای ارزنده و مهم هردین به شمول ادیان آسمانی است ، و مخـالفت با کفار در امور دینی شان از اصول و اساسات شریعت اسـلامی میباشد.

طوریکه الله متعال میفرمایـد:{**وَلَنْ تَرْضَى عَنْـكَ الْيَهُـودُ وَلَا النَّصَـارَى حَتَّى تَتَّبِـعَ مِلَّتَهُمْ قُـلْ إِنَّ هُـدَى اللَّهِ هُـوَ الْهُدَى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْـدَ الَّذِي جَـاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ**}-البقرة/120.

ترجمـه: یهودیـان و مسـیحیان هرگـز از تـو خشـنود نخواهنـد شد ، تـا اینکـه از دین (و ملت) ایشـان پـیروی کـنی، بگـو: تنهـا هدایت الله هدایت است ، و اگـر از خواسـتها و آرزوهـای ایشـان پیروی کنی ، بعداز آنکه علم و آگاهی یافته ای ، هیچ سرپرست و یاوری از جانب الله برتو نخواهد بود.

و دین یا ملت: در نزدیکترین معانی آن در لغت عبارت از : شرع، قانون، طریقت، مذهب، عادت، آداب و رسوم ، اطاعت و

[89] . رواه ابن ماجه و الترمذي و صحيح الجامع:2549، صحيح الترغيب:37.
[90] . نواجذ: دندان های اخیر را میگوید: که نشانده ای تأکید بر اتباع است.

بنده گی ، فرمانبرداری کردن ، پـذیرفتن ذلت، خضـوع کـردن در برابر قـدرت و سـیطره فـردی خـاص ، خـدمت کـردن، کـاملاً در اختیار کسی بودن....است.

اما در اصطلاح قرآن: استیلاء و چیره گی از جانب کسـی کـه دارای سلطه برتر است ؛ و اطاعت، بنده گی و خضـوع در برابـر کسی که دارای سلطه و قدرت است ؛ و حـدود ، قـوانین ، راه و روشی که مردم از آن پیروی می کنند ؛ و حاکمیت و سلطه برتر ؛ و اطاعت کردن و پذیرفتن سلطه آن حاکمیت مطلق و برتر.... [91].

ومیفرمایـد:{**وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُـوا وَاخْتَلَفُـوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ**}-آل عمران/105.

ترجمه: و بمانند کسانی نشـوید کـه پراکنـده شـدند و اختلاف ورزیدنـد ، پس از آنکـه نشـانه هـای روشـن (وحی الهی) بـرای آنان رسید.

و میفرمایـــد:{**وَلَا تَكُونُـــوا مِنَ الْمُشْـــرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُـوا دِينَهُمْ وَكَـانُوا شِـيَعًا كُـلُّ حِـزْبٍ بِمَـا لَـدَيْهِمْ فَرِحُونَ**}-الروم/31.

ترجمه: از مشرکان نباشید، از کسانیکه دین خود را پاره پاره کردند ، و فرقه فرقه شدند ، و هرگروه و حزبی به آنچه نزد خود دارند خوشحال اند[92].

و میفرمایـد : {**يَـا أَيُّهَـا الَّذِينَ آمَنُـوا إِنْ تُطِيعُـوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ**}.

ترجمـــه: ای کســـانیکه ایمـــان آورده ایـــد اگـــر از کـــافران فرمانبرداری کنید ، شما را به کفر بر میگرداند و زیـان دیـده (از سوی ایمان ودین به سوی کفر و حرمان) بر میگردید.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**لتتبعن سنن الذين من قبلكم شبرا بشبر أو ذراعا بـذراع حـتى لـو سـلكوا جحر ضب لسلكتموه قـالوا: اليهـود و النصـارى؟ قـال: فمن؟**[93]».

---

[91] . اصطلاحات چهار گانه در قرآن/ از أستاذ ابوعلی المودودی،ص193-196.

[92] . این آیت همچنان دلیل بر تحریم ساختن حزب و جمیعت و فرقه و انجمن ...وغیره میباشد.

[93] . متفق علیه. صحیح الجامع: 5063.

ترجمه: همانـا شـما از شـیوه و طریقـه ای کسـانیکه قبـل از شما بوده اند قدم به قدم و ذراع به ذراع پیروی خواهیـد کـرد تـا جائیکه اگر آنان در سوراخ سوسماری در آیند شما نیز به متابعت از آنان داخل آن سوراخ میروید، صحابه گفتند: آیا یهود و نصـاری را میگوئی ای رسـول اللـه؟ گفت: آیـا کسـی دیگـر غـیر از آنـان است. [یعنی: شدیداً از کفار و مشـرکین یهـود و نصاری پـیروی میکنید و مخالفت با آنان را برای خویش ذلت میدانید]

و شیخ الاسلام ابن تیمیة در مورد مخالف و عدم مشابهت در امور با کفـار کتـاب مفیـدی را تحت عنـوان «***أقضاء الصـراط المستقیم مخالفة اصحاب الجحیم***[94]»تحریر نموده اســت و میگوید: ***المُشابهة تفضي إلی کفر ، أو معصیة غالباً***[95]**.**

ترجمه: *مشابهت (در امور کفار و مشرکین) غالبـاً معصـیت وگناه و گاهی اوقات به درجه کفر میرسد.*

مبحث چهارم: چگونگی و شیوه های تعین خلیفه.

طریقه و منهج نبی صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین در تعین خلیفه دو شیوه میباشد:

1- استخلاف (مطلق جانشینی).
2- شوری (اهل حل و عقد).

1- استخلاف:

أ. از سنت نبی صلی الله علیه وسلم و ابی بکر صدیق رضی اللـه عنـه ثـابت میباشـد، **امـا نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم**: در حیـات خـویش کسـانیرا کـه بـه ولایت امـر مسلمانان میگماشت ، از بهترین شـان در علم و فقـاهت، فضلیت، تقوی، قـوت و شـجاعت، عـدالت و اسـتقامت در دین، صداقت و حریت ...میبودند، و همینطور اشخاصی را

[94] . یعنی از مقتضیات قرار گرفتن و بودن در راه و شیوه درست و منهج صحیح مخالفت نمودن اهل جهنم یا کفار و مشرکین میباشد.
[95] . اقتضاء الصراط المستقیم، ص184.

که از ایشان در امـور مسـلمین و جهـاد بـا کفـار مشـورت اخذ مینمود دارای چنین صفات بودند ، طوریکه از ابو بکــر صدیق ، عمر بن خطاب ، عثمـان بن عفـان ، علی بن ابی طالب ، سعد بن معاذ ، براء بن عازب ، عمـرو بن عـاص ، أسـید بن حضـیر....وغـیر اصـحاب مشـوره میکـرد ، یعـنی آنـــانرا اهـــل حکـــومت ، علم و فقـــاهت و دولت داری میدانست ، و از طرف دیگر به فضائل بسـیاری از صـحابه اشـاره نمـوده اسـت ، کـه در رأس این افضـل تـرین این اشخاص ابي بکر صدیق قرار دارد ، و روایات زیـادی درین مـورد موجـود اسـت ، همچنـان حـدیث عشـره مبشـره و تـرتیب اسـم بـردن از آنهـا دلالت بـر درجـه فضـلیت آن اصحاب دارد ، همانطوریکه در حدیث میآید: «**أبوبكر في الجنة، وعمر في الجنة، و عثمان في الجنـة، علي فى الجنـة، طلحـة في الجنـة، الزبـير في الجنـة، عبدالرحمن بن عوف في الجنة، وسعد في الجنـة و سـعيد في الجنـة، و أبـو عبيـدة بن الجـراح في الجنة** [96]».

ترجمـه: أبـوبکر در جنت اسـت، عمـر بن خطـاب در جنت است، عثمان بن عفان در جنت است، علی بن أبی طالب در جنت اسـت، طلحـه در جنت اسـت، زبـیر بن عـوام در جنت است، عبدالرحمن بن عوف در جنت است، سـعد در جنت است، سـعید در جنت اسـت، أبوعبیـده بن جـراح در جنت است.

و عمر بن خطاب نیز بر اسـاس همین معیـار شـوری اهـل حـل و عقـد را تأسـیس کـرد و این اشـخاص را مسـتحق خلافت دانست، و گفت من شش نفـر از کسـانیکه اللـه و رسول اش از آنان راضی بودند بـرای شـما پیش کـرده ام پس شما از میان خویش خلیفه را انتخاب کنید، زیرا درین حدیث و تـرتیب آن اشـاره بـه خلافت این اشـخاص وجـود داشت هرچند صراحت ندارد.

---

[96] . صحيح سنن الترمذي: 3747.

ب. همچنان اشاره دیگری که به استخلاف ابي بکر صدیق از طرف رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود دارد حدیث عائشه رضی الله عنها است که گفت: نبی صلی لله علیه وسلم در هنگام مریضی اش برایم فرمود:«**ادعي أبا بكر أباك و أخاك حتى أكتب كتابا فإني أخاف أن يتمنى متمن و يقول قائل: أنا أولى و يأبى الله و المؤمنون إلا أبا بكر**».[97]

ترجمه: [ای عائشه] پدرت ابوبکر و برادرت را برایم بخوان! تا آنکه برایشان نامه ای بنویسم ، زیرا همانا من از آن میترسم که آرزو کننده ای آرزوی [خلافت] کند ، و یا گوینده ای گوید: من مستحق [خلافت] ام، و الله و مؤمنان بجز ابوبکر از هر کسی دیگر این امر را إبا میورزد.

و همچنان از جبیر بن مطعم روایت است که میگوید:«**أتت امرأة النبي صلى الله عليه وسلم، فأمرها أن ترجع إليه، قالت: أرأيت إن جئت و لم أجدك ؟ كأنها تقول: الموت، قال صلى الله عليه وسلم: إن لم تجديني فأتي أبا بكر**[98]».

ترجمه: زنی (به قصد حاجتی) نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمد ، پس او را امر کرد تا وقت دیگری نزدش بیآید، آن زن گفت: به من خبره ده اگر آمدم و ترا نیابم (چه کار کنم ؟) ، گویا آن زن از مرگ نبی صلی الله علیه وسلم کنایت میکرد ، گفت: اگر مرا نیابی نزد ابو بکر برو.

و میفرماید: «**اقتدوا بالذين من بعدي أبي بكر و عمر**[99]**. و فی روایة: إن يطع الناس- اي من بعدي- ابي بكر و عمر يرشدوا**»[100].

---

97 .أخرجه مسلم، و أحمد في مسند، صحيح الجامع: 247.

98 . متفق عليه.

99 . رواه الترمذي ، ابن ماجه و احمد ، صحيح الجامع:1142.

100 . شرح اصول اعتقاد اهل السنة:2503 ، تثبيت الإمامة و ترتيب الخلافة /لابي نعيم الاصبهاني: 48، السلسلة الصحيحة: 2225.

ترجمـه: بعـد ازمن بـه ابـوبکر و عمـر اقتـداء کنیـد ، و در روایت دیگر آمده است: اگر- بعداز من- مردم از ابو بکر و عمر اطاعت کنند هدایت میشوند .
و از عایشه رضی الله عنهـا رواسـت اسـت کـه میگویـد:« **لما مرض النبي صلى الله عليه وسلم أمر أبا بكـر أن يصـلي بالنـاس**[101] – **و في روايـة عن عائشـة : لما مـرض النـبي صـلى اللـه عليـه وسـلم مرضـه الذي مات فيه ، أتاه بلال يوذنه بالصـلاة ، فقـال: مروا أبا بكر فليصل. قلت: إن أبا بكر رجل أسيف ، إن يقم مقامـك يبـك ، فلا يقـدر على القـراءة ، قال: مروا أبـا بكـر فليصـل. فقلت مثلـه ، فقـال في الثالثــة و الرابعــة : إنكن صــواحب يوســف ، مروا أبابكر فليصل. فصلى...**[102]».
ترجمه: هنگامیکه نبی صلی الله علیه وسلم مـریض شـد ، ابو بکر را امر کرد تا برای مردم نماز بگذارد ، و در روایت دیگر آمده اسـت: آنگـاه کـه نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم مـریض شـد، همـان مریضـی کـه در آن وفـات کـرد ، بلال نزدش آمد تا او را برای نماز بـا خـبر گردانـد ، نـبی صـلی الله علیه وسلم گفت: نزد ابو بکـر برویـد تـا برایتـان نمـاز گزارد ، من گفتم: ابوبکر مـردی نـرم دلی اسـت چـون بـه جایگاه تو بایستد گریه اش می گیرد ، و توان آنرا ندارد که قرائت کند ، نبی صلی الله علیه وسلم گفت: نزد ابـو بکـر بروید تا برایتان نماز بگزارد ، من گفته ام را تکرار کردم ، و نبی صلی اللـه علیـه وسـلم نـیز بـار سـوم و چهـار عین جواب را داد و در اخیر گفت: شما زنان به مانند زنــان هم صحبت یوسف هستید، ابو بکر را بگوید تا برای مردم نماز بگزارد. پس ابوبکر برای مردم نماز گزارد.

این احادیثی را که ما درینجا نقـل کـرده ایم و سـایر احـادیث متعدد دیگر همه دلالت به اشاره استخلاف نبی صـلی اللـه علیـه

[101] . متفق علیه ، فضائل الصحابة/ لأحمد بن حنبل: حديث:78.
[102] . متفق علیه/ فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل: 589.

وسلم به ابوبکر و عمر دارد ، اما از قرائن تأکید نـبی صـلی اللـه علیه وسلم به خلافت ابوبکر بعد از خودش بیشتر دیده میشــود ، و اهل علم و حدیث و مؤرخین نیز بـر صـدق این ادعـاء نظـر بـه فضائل ابوبکر و دلائـل و شـواهد از اقـول نـبی صـلی اللـه علیـه وسلم و روحیه صحابه قائل هسـتند، بـا وجـود آنکـه صـریحاً نـبی صلی الله علیه وسلم هیچ کسی را بعـد از خـود امـام مسـلمانان تعین نکرده بود.

و برعکس عبـدالرحمن بن سـمرة و عبـاس بن عبـدالمطلب، ابي ذر غفاري ...ویکتعداد دیگـر از صـحابه را از گـرفتن امـارة و تولی ولایت امر مسلمانان منع نموده است.

و از جهت دیگـر ولایت صـغراء (تـولی بـر امـارت لشـکر و ولایات دارالاسلام) دلیل بـر ولایت کـبراء (خلافت و ولایت امـر عام مسلمانان) میباشد.

زیرا نبی صلی الله علیه وسلم ابوذر رضی اللـه عنـه تنهـا بـه دلیل ضعف بدنی گفت:حـتی ولایت دو نفـر بلکـه ولایت یـك نفـر یعنی ولایت مال یتیم را نیز عهـده دار مشـو ، و اصـحابی چـون ، ابــوبکر صــدیق ، عمــر ، علی ، معــاذ بن جبــل ، ابوعبیــده بن الجــراح ، علی بن ابي طــالب ، عمــرو بن عــاص رضــی اللــه عنهم...وغیره را که شایستگی و توانـائی عهـده دار شـدن ولایت امر مسلمانان را داشت ، بر امارت لشکر و یا ولایت امر ولایات دار الاسلام گماشت، که بعداز رسول الله صلی الله علیه وســلم نیز این امر در اقوال ابوبکر ، عمر و سایر صحابه ثـابت شـد کـه آنان توانائی عهده دار شدن خلافت را میباشــند و بسـیاری از آن اصحاب چون ابوبکر ، عمر و علي و معاویه رضی اللـه عنهم بـه خلافت نیز رسیدند، و یکتعـداد دیگـر شـان چـون عبـدالرحمن بن عوف ، زبیر بن عوام ...بعنوان اشـخاص پیشـنهادی بـرای عهـده دار شـدن خلافت از طـرف عمـر ، و عثمـان رضـی اللـه عنهمـا پیشنهاد شدند.

اما عمل ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مورد استخلاف اش به عمر بن خطاب صراحت کامل دارد ، طوریکه : موضوع خلافت را بعد از خود در میان صحابه رضی الله عنهم به مشوره گذاشت ، و با هرکسیکه در این مورد صحبت میکرد آنشخص این امر را از خود دفع و آنرا برای برادر دینی خود که او را صالح تر و داری اهلیت کامل به این امر میدید میطلبید ، از همین جهت یك تعداد زیادی اصحاب جمع شده و نزد ابوبکر مراجعه کردند و گفتند: *ای خلیفه رسول الله* ما میخواهیم نظر تو را درین مورد بدانیم ؟ ؛ ابوبکر گفت: مرا مهلت بدهید تا ببینم چه شخصی درین امر با الله و دین و بنده گان الله صالح است.

پس ابوبکر عبدالرحمن بن عوف را خواست و برایش گفت: مرا از عمر بن خطاب با خبر ساز [یعنی در مورد شخصیت وی برای من بگو]؟ عبدالرحمن گفت: مرا از چیزی میپرسی که تو نسبت به من آگاه تر به آن هستی! ابوبکر گفت: این موضوع را در جایش بگذار، تو در موردش چه میگوئی؟ عبدالرحمن گفت: به الله سوگند که او بهتر از آنچیزی است که تو در مورد آن تصور میکنی ؛ بعداً عثمان بن عفان را خواست ، و گفت: مرا از عمر بن خطاب با خبر ساز ؟ عثمان گفت: تو آگاه ترین ما نسبت به او هستی! ابوبکر گفت: باوجود آن ای ابو عبدالله ؟ پس عثمان گفت: به الله سوگند آنچه من نسبت به آن آگاهم اینست که آنچه در نهان دارد بهتر از آنچیزیست که آشکار میسازد ، و به مانند او شخصی در میان ما نیست ؛ پس ابوبکر گفت الله ترا رحمت کند ، اگر عمر این امر را نپذیرد دست از تو بر نمی دارم ، [یعنی اگر عمر خلافت را بعداز من عهده دار نشد ترا خلیفه میگردانم] بعداً أسید بن حضیر را خواست ، و عین سؤال را از وی پرسید ، أسید گفت: به الله سوگند که او را بعداز تو بهترین شخص میدانم ، به رضایت الله راضی میشود و به خشم الله خشم میگیرد، و کسی است که نهان اش بهتر از آنست که آشکار میسازد ، و برای این امر (خلافت) هیچ کسی شائسته تر نسبت به او نیست، و همین طور با سعید بن زید و یکتعداد دیگر از کبار صحابه و انصار و مهاجرین مشوره کرد، و

همه ایشان تقریباً در مورد عمر به يك نظر بودند ، بجز طلحه بن عبیدالله که از شدت عمر خوف داشت و برای ابو بکر گفت: نزد الله چه خواهد گفتنی هنگامیکه ترا از استخلاف ات بـه عمـر بـر بالای ما سؤال کند در حالیکه شـدت و غلظت (سـختگیری) وی را شاهد هستی؟ ابوبکر گفت: مرا بنشانید! و گفت: آیا من را از الله میترسانید؟ نابود باد هرکسی که در امـور بـر شـما ظلم روا دارد ، و اگر اللـه از من پرسـید بـرایش میگـویم: یـا اللـه من بـر بالای ایشان بهترین کسان تو را خلیفه گردانیـده ام ، بعـداً بـرای کسیکه او را از غلظلت و شدت عمـر میترسـانید بیـان کـرد، این بدان خاطر است که حالا او (طلحه) مرا بسـیار ملایم میبینـد (و از شدت و سختگیری عمر هراس دارد) اما هنگامیکه این امر را بر عمر تفویض کردم بسیاری از سخت گیری ها و شدت خـویش را کنار خواهد گذاشت[103].

و بـدین تـرتیب ابوبکرصـدیق ، عمـر بن خطـاب را جانشـین خویش تعین کرد.

و از عمر بن خطاب در مورد تعین جانشین اش روایت اسـت که میگوید:« **لو أدركت أبا عبيدة بن الجراح فاستخلفته و ما شاورت فيه فإن سئلت عنه ، قلت: اسـتخلفت أمين الله و أمين رسوله**[104]».

ترجمه: اگر ابو عبیدة بن جراح را حالا زنده میـافتم، حتمـاً او را (بعـد از خـویش) خلیفـه تعین میکـردم ، و دربـاره او بـا هیچ کسـی مشـورت نمیکـردم در صـورتیکه در مـورد وی پرسـیده میشـــدم ؟ ، میگفتم : امین اللـــه و امین رســـول او را خلیفـــه گردانیده ام.

---

[103] . الانشراح و رفع الضيق في سيرة أبي بكر الصديق/ علي محمد الصلابي: ص 391-392.

[104] . فضائل الصحابة: 1285-1287، زیرا از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که میگوید: «ولكل أمة أمين و أمين هذه الأمة أبو عبيدة بن الجراح».- برای هر امتی امینی قرار داده شده است ، و امین این امت ابوعبیدة بن الجراح است.

و در روایت دیگـر از عمـر میآیـد کـه گفت:« **إن أدركـني أجلي و أبـو عبيـدة بن الجـراح حي اسـتخلفته ، فـإن سألني اللـه لمَ أسـتخلفته على أمـة محمـد صـلى اللـه عليه وسلم ؟ قلت: إني سمعت رسولك صلى الله عليه وسلم يقول: «إنه أمين هذه الأمة» و إن أدركني أجلي و قد مات أبو عبيدة ، اسـتخلفت معـاذ بن جبـل . فـإن سـألني ربي عزوجـل: لم اسـتخلفته ؟ قلت: سـمعت رسولك صلى الله عليه وسلم يقول: «إنـه يحشـر يـوم القيامــة بين يــدي العلمــاء ربــوة** أو **نبــذة»**[105] **ولــو اسـتخلفت سـالما مـولى أبي حذيفـة ، فسـألني عنـه ربي : ما حملك على ذلك ؟ لقلت : رب سمعت نبيك و هو يقول : إنه يحب الله حقا من قلبه**[106]**.و فى روايــة : قال عمر عند موته : ولو أدركـني أحـد رجلين ثم جعلت هذا الأمر إليه لوثقت بـه: سـالم مـولى أبي حذيفـة ، و أبو عبيدة بن الجراح**[107]**.**[108]».

ترجمه: اگر مرگ من فرا رسید و ابو عبیده بن الجـراح زنـده بود ، او را جانشین خویش میگردانم ، اگر الله از من پرسید چرا او را بر امت محمد صلى الله عليه وسلم گماشـتی میگـویم: از رسولت صلى الله عليه وسلم شنیده ام که میگفت: او امین این امت است ، و اگر مرگ من فرا رسید و ابـو عبیـده مـرده بـود ، معاذ بن جبـل را خلیفـه تعین میکنم ، و اگـر اللـه عزوجـل از من پرسید برای چه او را خلیفه تعین کـرده ام ؟ میگـویم: از رسـول ات صلى الله عليه وسلم شنیده ام که میگفت: معاذ بن جبـل در روز محشر در میان علماء چون تپه یا بلندی آشکار است، [یعـنی صاحب شـأن و مـنزلت اسـت] و اگـر سـالم غلام آزاد شـده أبي حذيفة را خلیفه تعین کنم و الله مرا بپرسد چه باعث شد تا او را به این منصب بگماری ، میگویم: از نـبی ات شـنیدم کـه میگفت:

---

[105] . رواه احمد في مسنده :108.

[106] . رواه احمد بسنده رجاله ثقات، قال ابن حجر في الفتح (13/127).

[107] . أخرجه أحمد في مسنده 1/18 ، تاريخ الخلفاء/للسيوطي:ص109، قال: و هذا اسناد رجاله ثقات.

[108] . أبو عبيده بن الجراح رضى الله عنه در طاعون عمواس در سال 18ه به سن 58 سالگی وفات کرد ، و معاذ بن جبل همچنان در همین طاعون به سن 38 سالکی وفات نمود.

او الله را بحـق از قلب خـود دوسـت داشـت ، و در روايت ديگـر آمـده اسـت: كـه عمـر هنگـام مـرگ خـويش گفت: اگـر ازين دو شخص يكى را (زنده) ميافتم ، حتمـاً اين امـر (خلافت) را بـه ايشـان وثيقـه ميكـردم (يعـنى بـدون هيچ تكلفى خلافت را بـه ايشان ميسپردم) ، **سالم غلام آزاد شده أبي حذيفه و أبو عبيده بن الجراح .**

و از عائشه رضى الله عنها پرسيده شد:«**من كـان رسـول اللـه صـلى اللـه عليـه وسـلم مسـتخلفا لـو اسـتخلفه؟ قـالت: أبـو بكـر ، فقيـل لهـا: ثم من ؟ بعـد أبي بكـر قالت : عمر ، ثم قيل لها من ؟ بعد عمـر ، قـالت : أبـو عبيدة بن الجراح**»[109].

ترجمه: اگر رسول الله صلى الله عليه وسلم بعـد از خـويش خليفه و جانشينى بر ميگزيد چه كسى بود؟ عائشه گفت: أبو بكر ، برايش گفته شد بعـد از ابـوبكر چـه كسـى ؟ گفت: عمـر ، بـار ديگـر از او پرسـيدند سـپس چـه كسـى؟ گفت: أبـو عبيـده بن الجراح.

بناً واضح ميگردد كه خليفه قبلى در يك شيوه و منهج درسـت قياس و اجتهاد ميتواند كـه شايسـته تـرين فـرد را از اهـل علم ، فقاهت ، عدالت ، و امانت و قوت كه مردم از وى راضى باشــند با مشاورت اهل مشوره به عنوان جانشين و خليفه بعداز خويش تعين كنــد ، و مشــاورت غــير از (رأى دهى نظــام جمهــورى و ديموكراسى است)، زيرا مشورت مستلزم بيان دلائل شـرعى و منطقى بـر هـر اظهـار رأى ميباشـد ، پس هنگاميكـه جروحـات (رد) شخص نسبت به تعـديل (تأييـد) اش بيشـتر باشـد سـبب ســقوط و انتفــاء شــروط امــامت و خلافت از وى ميگــردد ، همانطوريكه در قضيه اسـتخلاف و مشـوره ابـوبكر صـديق بـراى عمر بن خطاب بيان گرديد، و ديده شد كه جرح طلحه رضى الله عنه را اعتبار نداد.

[109] مسلم: 2385.

2- **شوری (اهل حل و عقد):**

همانطوریکه شیخ رشید رضا در کتاب خویش «الخلافة» میگوید: ***اتفق أهل السنة على أن نصب الخليفة فرض كفاية ، و أن المطالب به أهل الحل و العقد في الأمة ، ووافقهم المعتزلة و الخوارج على أن الامامة تنعقد ببيعة أهل الحل و العقد***[110]**.**

ترجمه: اهل سنت اجماع دارند که نصب (تعین) خلیفه فرض کفائی میباشد ، و برای آن وجود اهل حل و عقد از میان امت لازم است ، و درین امر با ایشان معتزله و خوارج نیز اتفاق دارند ، اینکه امامت (خلافت) با بیعت اهل حل و عقد منعقد میگردد.

و اهل حل و عقد باید از جمله کسانی باشند که شروط خلافت و امامت در وجودشان متوافر باشد، بدلیل اینکه هنگامیکه عمر شش نفر از بهترین و صالحترین و پابندترین صحابه به قرآن و سنت را که نبی صلی الله علیه وسلم در حیات خویش از ایشان راضی بود بعنوان «أهل حل و عقد» برگزید، یعنی: عمر آنانرا بعنوان مستحقین خلافت بعداز خود میدانست[111] و گفت: از میان خویش آن یکنفری را متولی امر خلافت گردانید که پنج عضو دیگر با او موافق باشد، پس همه ئی آنان شروط خلافت را داشتند که بعداً نیز عثمان و علي رضی الله عنهم از میان آنها به خلافت راشده رسیدند، و ابوبکر صدیق نیز در عصر خویش به تبع از نبی صلی الله علیه وسلم شوری ای تأسیس نموده بود که با آنان در امور حکومت و دولت مشوره مینمود و آنان کسانی بودند که شائستگی خلافت را داشتند[112].

---

[110] . الخلافة:ص18.

[111] . عثمان بن عفان ، علي بن أبي طالب ، عبدالرحمن بن عوف ، طلحه بن عبيدالله ، زبير بن عوام ، سعد بن أبي وقاص، و عبدالله بن عمر بدون حق تولی خلافت.

[112] . عمر بن خطاب ، عثمان بن عفان ، علي بن أبی طالب ، عبدالرحمن بن عوف ، معاذ بن جبل ، أبي بن كعب ، زيد بن ثابت.

و تعين خليفه ازين طريق شورى «اهل حل و عقد» از سنت های برتر دو خليفه راشده ، عمر بن خطاب و عثمان بن عفان رضى الله عنهم است.

طوريكه علي محمد الصلابي درينمورد ميگويد: «عمر بن خطاب رضى الله عنه شورى اهل حل و عقد را كه متشكل از شش نفر كبار اصحاب كه رسول الله صلى الله عليه وسلم هنگام وفات از همه ايشان راضى بود و از جهت ديگر در وجود همه ايشان شايستگى و توانائى عهده دار شدن مسئوليت خلافت را ميديد تأسيس نمود ، كه شامل « عثمان به عفان ، على بن ابي طالب ، عبدالرحمن بن عوف ، زبير بن عوام ، سعد بن ابي وقاص ، طلحه بن عبيدالله» بودند ، و گفت: با يكديگر به شمول عبدالله بن عمر مشورت كنيد اما عبدالله حق خليفه شدن را ندارد ، و تا آنكه شما خليفه را از ميان خويش تعين ميكنيد صهيب موقتاً امور امامت مردم را به پيش ميبرد ، و اين مدت را سه روز تعين كرد و گفت: در روز چهار خليفه را حتماً از ميان تان انتخاب كنيد ، و در صورتيكه سه نفر به يك شخص و سه نفر به شخص ديگر راضى بود در آنصورت اگر به فيصله عبدالله قناعت نموديد پس خليفه را عبدالله انتخاب كند ، و اگر راضى نبوديد در هر جهتى كه عبدالرحمن بن عوف قرار داشت خليفه را از همان جهت انتخاب نمايد زيرا او شخص مسدد[113] و رشيد و بهترين صاحب نظر است.

و بعداً چون عبدالرحمن بن عوف اعضاى شورى را به كناره گيرى از عهده دار شدن امر خلاف به نفع يكى از برادران كه او را صالح تر و شايسته تر از خود به امر خلافت ميبيند دعوت كرد ، تا بهترين كسان و صالح ترين آنان باقى بماند، زبير به نفع على ، و طلحه به نفع عثمان ، و سعد به نفع عبدالرحمن كناره گيرى كرد ، و چون عثمان و على رضى الله عنهم سكوت كردند ، عبدالرحمن نيز در برابر كناره گيرى از عهده دار شدن خلافت

[113] . راسخ و ثابت قدم.

خواست امر تعين خليفه را او واگذار شوند که عثمان و علي نـيز پذيرفت، سپس عبدالرحمن بعـداز مشـوره بـا بزرگـان صـحابه و انصار و مهاجرين و با اعضای شوری به شمول عثمـان و علي بـا عثمان بيعت نمود[114]».

و عثمان به عفان رضی الله عنه نيز برای تعين جانشنين خود از همين شيوه استفاده کرد ، و اعضای شوری بعداز عثمان على رضی الله عنه را مستحق خلافت دانستند.

بناً بر ما لازم تا از شيوه و منهج رسول الله صـلی اللـه عليـه وسـلم و خلفـای راشـدين در تعين اولی الامـر پـيروی کـرده و از محدثات (امور جديد و نوپيدا) دوری و اجتناب کـنيم ، و هـدايت را در اتبـاع از رسـول اللـه صـلی اللـه عليـه وسـلم و اصـحابش جستجو نمايم ، زيرا غير از آن همه ضلالت و گمراهی است.

طوريکه نبی صلی اللـه عليـه وسـلم ميفرمايـد:«**من أحدث في أمرنا هذا ما ليس فيه ، فهو رد**».

ترجمه: هرکسيکه درين دين و منهج مـا (کـه همانـا اسـلام و ملت ابراهيم است) چيزی را اختراع کند که ما برآن نباشم ، آن امر رد و باطل است[115].

و ميفرمايد: «**أوصاكم بتقوى الله و السمع و الطاعة، و إن عبدا حبشـياً، فإنـه من يعش منكم بعـدي فسـيرى اختلاف كثيرا، فعليكم بسنتي و سنة الخلفـاء المهـدين الراشدين، تمسكوا بها و عضوا عليها بالنواجذ، و أياكم و محدثات الأمـور، فـإن كـل محدثـة بدعـة و كـل بدعـة ضلالة [116]– و في رواية: كل ضلالة في النار**[117]».

ترجمه: شما را به تقـوی اللـه و شـنيدن و اطـاعت کـردن از اولی الامر (شرعی) تان هرچند غلام حبشی سياه پوست باشد توصـيه ميکنم ، زيـرا مردمـان کـه بعـد از من زنـدگی ميکننـد

---

[114] . تيسر الكريم المنان في سيرة عثمان بن عفان رضی الله عنه/ علي محمد الصلابي:ص 56-57.

[115] . البخاري: تعليق شيخ مصطفى البغاء: (أحدث) : يعنى اختراع نمود ، (أمرنا هذا): يعنى اين دين ما که همانا اسلام است ، (ما ليس فيه) : يعنى: آنچه در کتاب و سنت موجود نباشد و يا چيزی باشد که در تعارض با احکام قرآن و سنت باشد. (ما ليس منه) ، يعني : رد و باطل بوده و هيچ به حساب ميآيد.

[116] . صحيح سنن أبي داود:4607.

[117] . متفق عليه.

اختلافات زیادی را خواهند دید ، پس بر شما (و آنان است) کـه از سنت من و سنت خلفای هدایت و راشده پیروی کرده و به آن متمسك شود و با دندان های خویش آنرا محکم گیرید، و از امور نو پیدا و اختراع شده بر حذر باشید ، زیرا هر امر نوپیدا بدعت و هـر بـدعت ضـلالت و گمـراهی اسـت – و در روایت دیگـر آمـده است: و هر ضلالت (گمراهی) در آتش جهنم است.

این حدیث متضمن چند فایده مهم رد بـر انتخابـات و نظـام دیموکراسی و جمهوری است:

1- نبی صلی اللـه علیـه وسـلم بعنـوان صـاحب وحی میگویـد شما باید از امیر و ولی الامر شرعی تـان هرچنـد شـروط امارت و خلافت در وجود غلام حبشی (سـیاه پوسـت کـه سـرش بـهماننـد کشـمش باشـد) جمـع شـود بشـنوید و اطاعت کنید و برای طلب قدرت و امارت بعضی از شـما گــردن هــای بعض دیگرتــان را نزیــد زیــرا خــیر امت در جماعت است و اینکه ایشان بر یك امیر جمع باشند.
و همینطور نباید بـرین غلام حبشـی بـه قصـد عـزل وی از خلافت خروج و قیام صورت گیرد مادامی کـه بـر قـرآن و سنت حکم میکند[118].
و این خود رد بر طلب قدرت و دسته بندی افراد به گروه هــا و احــزاب جهت طلب قــدرت و امــارت میباشــد، و همچنان رد بر خروج و قیام بـه قصـد عـزل و خلـع خلیفـه بدون آنکه از وی کفری دیده شده باشد.

2- نبی صلی الله علیه وسلم میگوید: شما اختلافات زیادی را شاهد میباشید و حزب گرائی و فرقه سازی و دسته بنـدی افــراد در جمعیت هــا واحــزاب را خواهیــد دیــد (یعــنی

[118] . زیرا در حدیث دیگر که مکمل این حدیث است میآید. **إن أمر عليكم عبد مُجدع يقودكم بكتاب الله فاسمعوا له و أطيعوا.**

دیموکراسی و لیبرالیزم و نشنلیزم یا پولورالیزم، کمونیزیم...وغیره آئدیولوژی و پارادائم حاکم بر جهان خواهد شد) ؛ که این آئدیولوژی ها بوجود آورنده اختلاف و عدم اجماع و موافقت در امور است، و هریك ازین فرقه ها و احزاب برای طلب و کسب قدرت تحت یك جبر مصنوعی جهت یکی ازین آئدلوژی ها را میگیرد، و چون موقف آن آئدیولوژی ضعیف شود بسمت آئدولوژی حاکم دیگر میرود.

3- پس در چنین حالت بلکه در تمام حالات بر مسلمان واجب است تا به سنت رسول الله و سنت خلفای راشدین در همه امور خویش به شمول نظام حکومت و دولت پیروی کنند، و شیوه و طریقه ای را که آنان برای پیش برد امور و نظام حکومت در پیش گرفته بودند الزاماً اختیار نمایند ، زیرا یگانه راه و منهج درست همین میباشد و بس.

و بعداً نبی صلی الله علیه وسلم به تمام تأکید و اصرار میگوید که به همین طریقه و منهج متمسك گردید، و از امور نو پیدا و بدعتها بر حذر باشد که یکی از بدترین و شرترین امور نوپیدا همین دیموکراسی و نظام جمهوری است، هرچند نطفه های آن به زمان های خیلی دور بر میگردد اما در قرن 19 و اوائل قرن 20 عملاً بشکل امروزی آن ظهور و انکشاف کرده است، و با به وجود آمدن آن خلافت اسلامی ازمیان برداشته شد.

4- همچنان این حدیث متضمن اجتناب از پیروی و تقلید امور غیر مسلمانان میباشد ، زیرا واضح است که امور کفار و مشرکین بر غیر هدایت الله و رسول او صلی الله علیه وسلم استوار میباشد، در غیر آن حتماً رسول الله صلی الله علیه وسلم و بهترین مردمان یعنی صحابه به آن عمل میکردند، بناً نظر به دلالت این حدیث و سایر نصوص پیروی کردن از راه و طریقه غیر مسلمان جز گمراهی نیست.

طوریکـه اللـه متعـال میفرمایـد:« **فَمَاذَا بَعْـدَ الْحَـقِّ إِلَّا الضَّـلَالُ**». ترجمـه: و بعـد از حـق و هـدایت چـیزی جـز ضلالت و گمراهی نیست.
و انتخابات و نظام جمهوری و دیموکراسی یکی از مظاهر برجسته دین کفـری غـرب (یهـود و نصـاری) میباشـد، کـه مسلمانان شدیداً از مشابهت به آنان منع شده است.

مسـأله: **<u>حکم تعین مـدت بـر خلیفـه یـا ولی الامـر مسـلمانان بـرای مـدت هـای معین پنج سـال یـا هفت سال...چیست؟</u>**

در جواب میگویم: تعین مدت برای خلیفـه یـا ولی الامـر عـام مسـلمانان از امـور بـدعی و محـدث بـوده و بـر خلاف نصـوص شرعی و سنت خلفای راشدین میباشد.

طوریکـه از نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم روایت اسـت کـه میگوید:«**من أطاعني فقد أطاع الله ، و من يعصني فقد عصى الله، و من يطع الأمير فقد أطاعني، و من يعص الأمير فقد عصاني**[119]».

ترجمه: کسیکه از من اطاعت کنند به مانند آنست که اللـه را اطـاعت کـرده اسـت ، و کسـیکه از (اطـاعت) من عصـیان[120] و سرکشی کند از اطاعت الله عصیان و سرکشی نموده است ، و هرآنکـه از امـیر (ولی امـر شـرعی) اطـاعت کنـد همانـا از من

[119] .مسلم.
[120] . العصيان: ضد طاعة و خروج عن الطاعة = كفر و الفسق ، و الطغيان: هو مجاوزة الحد في العصيان./مجمل اللغة لابن فارس: ص 583.

اطاعت کرده است ، و کسیکه از (امیر و ولی الامر شرعی) عصیان و سرکشی نماید از من سرکشی کرده است.

و بزرگترین عصیان و سرکشی در برابر امیر همانا خلع و برکناری وی از خلافت و امارت میباشد زیرا خلع و عزل خلیفه مستلزم و مقتضی خروج و قیام علیه وی است، و خروج و قیام علیه وی مستلزم و مقضی عدم اطاعت و عصیان از اطاعت وی است.

و در حدیث دیگر از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است:«**إن بني إسرائيل كانت تسوسهم أنبياؤهم ، كلما ذهب نبي ، خلفه نبي ، و أنه ليس كائن بعدي ، نبی فيكم. قالوا: فما يكون؟ يا رسول الله ، قال: تكون خلفاء ، فتكثر. قالوا: فكيف نصنع؟ قال: أوفوا ببيعة. الأول. فالأول، أدوا الذي عليكم ، فسيسألهم الله عزوجل ، عن الذي عليهم**[121]».

ترجمه: بنی اسرائیل را انبیاء ایشان سیاست[122] (قیادت و رهبری) میکرد ، هر نبی ایکه از میان شان میرفت (فوت میکرد یا کشته میشد) نبی دیگر در عقب اش بود (و یا مبعوث میگردید) ، اما بعداز من هیچ نبوت دیگری نیست ، اصحاب گفتند: پس چه خواهد بود (و چه کسانی امور ما را به پیش خواهد برد) ؟ یا رسول الله ، گفت: خلفاء (جانشینانی) خواهند بود، اما زیاد میباشند ، اصحاب گفتند: پس آنگاه چه کار کنیم؟ گفت: به بیعت اول خویش وفاء کنید، و برشماست تا حق آن بیعت اول را که بر بالای شما است اداء کنید (یعنی: از امیری که اولاً با او بیعت صورت گرفته است اطاعت نماید) ، زیرا ایشان از رعیت داری شان نزد الله عزوجل مسئول هستند.

و از عبادة بن الصامت روایت است میگوید:« **دَعَانَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَبَايَعْنَاهُ، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا: «أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةً عَلَيْنَا، وَأَنْ لا نُنَازِعَ**

---

[121] .متفق علیه. صحیح سنن ابن ماجه: 2871.

[122] . السياسة: يعنى: پیش برد امور مردم و حکومت بر آنان به شیوه ای که مصلحت در آن است ، و (تسوسهم الانبياء) يعنى: انبياء ایشانرا قیادت و رهبری میکرد و متولی امور و شئون دینی و دنیوی... ایشان بود.

الأَمْرَ أَهْلَـهُ، إِلاَّ أَنْ تَـرَوْا كُفْـرًا بَوَاحًـا، عِنْـدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ[123] **- و في رواية عنـد ابن أبي عاصـم: و إن أكلوا مالك و ضربوا ظهرك**[124]**»** .

- نبی صلی الله علیه وسلم مـا را بخـاطر بیعت نـزد خـویش خواسـت، پس بیعت کـردیم و از آنجملـه امـوری کـه از مـا بیعت گـرفت این بـود کـه : در حـالت خوشـحالی و نگـرانی، سـختی و آسانی و ترجیح دیگران برما[125]، ازیشان بشنویم و اطاعت کـنیم، و با صاحبان امر (حکـام و امـیران خـویش) بخـاطر حکـومت و سایر مسائل درگـیر جنـگ نشـویم، مگـر زمانیکـه کفـر آشـکاری ازیشـان ببیـنیم کـه از جـانب اللـه و (رسـول اش) بـر آن دلیـل باشد- و در روایت دیگر نزد ابن أبي عاصـم آمـده اسـت: هرچنـد مال ات را به ناحق بگیرد و بر پشت ات بر به ناحق دُره زند.

پس ازین دو حدیث به صراحت معلوم میشـود هرگـاه بـا یـك امیر یا ولی الامر بیعت گردد اطاعت از او تا آنکه کفـر صـریح از وی دیده نشود واجب میباشد ، و بیعت در زمان حیـات و اسـلام او با امیر و خلیفه دوم باطل و درست نمی باشد.

نـووی در شـرح مسـلم (12/232) میگویـد: *این حـدیث از معجزات نبـوت اسـت و این خـبر از طریـق متـواتر روایت شـده است که در آن تشویق به سمع و اطـاعت از امـیر (اول) شـده است ، هرچند متولی ظالم و سـتمگر باشـد ، و بایـد حـق وی در اطاعت و عدم خروج علیه وی (به قصـد خلـع و عـزل او) اداء گردد ، بلکه باید به الله تضرع و نیایش کنند تـا اذیت و ظلم او را [اگر در او موجود باشد] از بالایشان برداشته و شـر اش را دفـع نماید و او را صالح گرداند*[126].

و همچنان در شرح اش بر مسلم (12/229) میگوید: ***و قال جمـاهير أهـل السـنة من الفقهـاء و المحـدثين و***

[123] . بخاری : 7056.مسلم : 1709.
[124] . السنة لإبن أبي عاصم: 1026- صححه شيخ ألآلباني، في تعليق.
[125] . مصطفی البغاء در تعلیق این لفظ میگوید: (أثر علينا) : یعنی: هرچند ما را از گرفتن حقوق منع کند، و یا حقوق ما را زیر پا نماید.
[126] . باب الوفاء ببيعة الاول.

المتكلمين لا ينعزل بالفسق و الظلم و تعطيل الحقوق و لا يخلع و لا يجوز الخروج عليه بذلك بل يجب وعظه و تخويفه. للأحاديث الواردة في ذلك. قال القاضي و قد أدعى أبوبكر بن مجاهد في هذا الإجماع.

ترجمه: و جمهور أهل سنت و فقهاء و محدثين و متکلمين ميگويند: ولی الامر با فسق و ظلم و تعطليل حقوق (رعايا) عزل و خلع نميشود ، و خروج و قيام عليه وی به اين دلايل جواز ندارد ، بلکه لازم است که وعظ و نصحيت شده و از الله ترسانيده شود ، نظر به احاديث صحيح که درين مورد روايت شده است ، و قاضی أبويعلی و أبوبکر بن مجاهد درين مورد اجماع را روايت و ادعاء کرده اند.

و سنت خلفای راشدين نيز در عدم تعين مدت برای خليفه روشن است ، طوريکه ابوبکر صديق ، عمر به خطاب ، عثمان بن عفان ، علی بن أبی طالب، رضی الله عنهم ، هيچ يك برای مدت معينی خليفه انتخاب نگرديده بودند.

همچنان نظر به دلالت نصوص صحيح خلافت مهدی هنگام ظهورش و عيسی عليه السلام هنگام نزول اش تا آنکه حيات دارند برايشان باقی ميماند.

برعلاوه مفاسد متعددی در تعين مدت برای ولی الامر وجود دارد :

1- در تناقض با نصوص شرعی و منهج خلفای راشدين قرار ميگيرد، و مفسده بزرگ از مخالفت با هدايت و حق وجود ندارد.

2- تعين مدت برای خلافت، از امور بدعی و محدث و از شيوه و منهج کفار و مشرکين ميباشد ، که مسلمان شديداً از پيروی و مشابهت در امور با مشرکين و غير مسلمانان منع و برحذر شده اند.

3- در تعين مدت برای خلافت ؛ ولی الامر نميتواند تا امور حکومت و امت را بتدريج و طبق برنامه هايش به پيش ببرد ، زيرا اصلاح بسياری از امور بمدت های طويل نيازمند ميباشد، و اگر مدت خلافت اش بپايان برسد،

امکان عدم اصلاح آن موارد به نظر میرسد ، بـدلیل اینکـه خلیفه بعدی شاید روش دیگری را در پیش گیرد که موازی با شیوه خلیفه قبلی نبوده یا حتی متضاد بآن باشد.

4- در تعین مدت برای خلافت امکان بـدتر شـدن اوضـاع نـیز مـیرود ، بـدلیل اینکـه خلیفـه قبلی کـه بعـداز پنج یـا هفت...سال تجارب کافی در امور دولت و سیاست، و راه حلهای مشکلات امت و دفع مفاسد از آنهـا را پیـدا میکنـد همان وقت عـزل میشـود، و خلیفـه جدیـد کـه هیچ تجربـه ندارد رویکار میآیـد، کـه دریجـا امکـان بـدتر شـدن اوضـاع نسبت به بهترشدن آن زیاد است.

5- در تعین مـدت بـرای خلافت امکـان دارد کـه حـرص و کوشش برای طلب امـارت و خلافت در میـان مـردم زیـاد میشـود، و این امـر بـاعث ضـعیف و تسـاهل در اطـاعت وگاهی سرکشی از خلیفه ئی برحال میگردد.

6- تعین مـدت بـرای خلافت مـانع قدرتمنـدی دولت میشـود ، زیرا انتقال قدرت بصورت متواتر از یـك دسـت بـه دسـت دیگر و عدم تمرکز و حفظ آن برای مـدت طـولانی سـبب ضعف و حتی نابودی قدرت میگردد.

تبصـره: حـالا اگـر گفتـه شـود کـه امـیر عـام بـرای مسلمانان موجود نمیباشـد و همینطـور شـوری (اهـل حل و عقد) نیز منعقد نیسـت ، پس چگونـه خلیفـه یـا ولی الامر مسلمانان تعین شود؟

در جواب میگویم: چـون زمانیکـه خلیفـه و ولی الامـر مجمـع علیه برای مسلمانان موجود نباشد، تا کسـی را جانشـین خـویش تعین کند، بناً لازم است تـا تعین خلیفـه از طریـق شـوری (اهـل حل و عقد) صورت گیرد ، همانطوریکه بعد از رحلت نـبی صـلی الله علیه وسلم چنین شوری هـر چنـد بـه اسـم مسـمی نبـود در سقیفه بنی ساعدة منعقد شد و برای انتخاب خلیفه رسـول اللـه صلی الله علیه وسلم مشوره کردند که بعداز مشوره در نخست پنج نفر از کبار اصحاب با ابوبکر صدیق بیعت کردند[127]، و سـپس سایر مردم به اتباع ازین پنچ نفر با ابوبکر بیعت نمودند و ابـوبکر به عنوان اولین خلیفه راشده تعین گردید[128].

اما در مورد اعضای شوری اهل حل و عقد همانطوریکـه قبلاً نیز یاد آوری نمودیم ، باید از صالح ترین و با تقوی ترین اشخاص که شروط خلیفـه در وجـود وی جمـع باشـد تعین گردنـد، امـا در عصر حاضر که صداق و امانت غائب گردیـده اسـت چـه کسـانی مستحق عضویت در شوری (اهل حل و عقد) بوده میتوانند؟

باز هم میگویم که برای تشخیص اشخاص مستحق در شوری (اهل حل و عقد) به قرآن و سـنت و هـدایت اللـه و روسـولش صـلی اللـه علیـه وسـلم رجـوع میکـنیم، طوریکـه اللـه عزوجـل میفرمایـد:{**وَمَـا أَنْزَلْنَـا عَلَيْـكَ الْكِتَـابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**}-النحل/64.- و ما کتاب (قرآن) را بر تو نازل نکرده ایم مگر بدان خاطر که بیـان کنی برای آنان آنچه را که در آن اختلاف کرده اند ، و (هم بـدان خاطر که) هدایت و رحمت برای مؤمنان گردد.

و میفرمایـد:{**وَنَزَّلْنَـا عَلَيْـكَ الْكِتَـابَ تِبْيَانًـا لِكُـلِّ شَـيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ**}-النحل/89.

ترجمه : و ما برتو کتاب (قرآن) را نازل کـردیم تـا بیـانگر و وضاحتی باشد برای شما در همه چیز و امور ، و وسیله هدایت و مایه رحمت و مژده برای مسلمانان.

---

[127] . عمر بن خطاب ، أبو عبيدة بن الجراح ، أسيد بن حضير ، بشر بن سعد ، سالم غلام آزاد شده أبي حذيفه رضى الله عنهم.

[128] . الأحكام السلطانية للماوردي. ص 23.

و قرآن برای ما بهترین و صادق ترین و افضل ترین هــدایت شده گان ، برعلاوه صفات ایمان ، توحیــد ، اتبــاع ، ولاء و بــراء ، صـبر و انفـاق و صـلاة .... علمـاء و مجاهـدین را توصـیف کـرده است:

1- **مجاهـدین**: جهـاد از برجسـته تـرین صـفات مؤمـنین و صادقان به دین الله و اتباع از سنت رسول الله صلى الله علیه وسلم میباشد، زیرا در میـدان جهـاد في سـبیل اللـه جهت اعلای کلمة الله جز مؤمنین و دوسـتداران شـریعت نبی صلى الله علیه وسلم نمیروند و دنیا و متاع آنرا پشت پا نمیزنند، و هیچ کسی جز چنین مردمـان خـود را در درد و مشقت های ناشی از جهاد گرفتار نمی سازند و کسانی هستند که مـرگ در راه اللـه دوسـت دارنـد و از فتنـه ای وهن (که همانا محبت دنیا و مال و متاع آن و کـراهیت از مـرگ اسـت) در امـان میباشـند ، و کسـانی هسـتند کـه شهادت در راه الله و اعلای کلمة اللـه را بهـتر از ذلت در زیر پا و پرچم طـواغیت و کفـار و قـوانین و نظـام کفـری ایشان میدانند، ایشان کسانی هستند که در میان کـوه هـا و مغاره ها و جبهات الله تعالى را به وحدانیت یـاد میکننـد و در حفظ و خـدمت و نصـرت دین اللـه و اطـاعت از آن میباشند، اگر یك جبهـه و پنـاه گـاه ازدسـت ایشـان رفت، بسوی پناه گاه و جبهه دیگر بـرای احیـاء و اقامـه فریضـه جهـاد میرونـد ، امـا هرکـز از جهـاد رو نمیگرداننـد، آنـان کسـانی هسـتند کـه خـانواده، مـال و اوطـان خـویش را بخاطر کسب رضای الله و اقامه احکام دین او و شریعت نبی صلى الله علیه وسلم ترك نموده اند و خویشتن را به الله فروخته اند ، آنان کسـانی هسـتند کـه همـواره مـورد رحمت الله قرار گرفته و هدایت نصیب ایشـان میباشـد و قیامت برپا نمیشود مگر اینکه آنان برحق و هدایت بوده و

استوار در راه الله میجنگند ، و آنان کسانی هستند که الله یك فرد ایشانرا در برابر ده فرد از دشمنان شان وعده نصرت و پیروزی داده است
طوریکه الله متعال میفرماید:{**وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ**}- العنکبوت/69.
ترجمه: کسانیکه در راه ما (و رضایت و پیروزی دین) جهاد کرده اند ، البته آنانرا بسوی راه های که ما منتهی میشود (یعنی بسوی حق) هدایت کرده ایم ، و بی گمان که الله با محسنان است.
بناً نظر به این آیت مجاهدین صفت احسان را نیز در خود دارند ، و احسان همانا عبادت الله است گوئی او را میبنی[129]، و این صفت یعنی احسان صفت علوی ایمان میباشد.
امام بغوي در تفسیرش (6/256) میگوید: ***{ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا } الذين جاهدوا المشركين لنصرة ديننا، {لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا} لنثبتنهم على ما قاتلوا عليه. وقيل: لنزيدنهم هدى كما قال: {ويزيد الله الذين اهتدوا هدى} (مريم-76)ـ ، وقيل: لنوفقنهم لإصابة الطريق المستقيمة، والطريق المستقيمة هي التي يوصل بها إلى رضا الله عز وجل. قال سفيان بن عيينة: إذا اختلف الناس فانظروا ما عليه أهل الثغور[130]، فإن الله قال: {وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا}.***
ترجمه: {کسانیکه در راه ما جهاد کرده اند}، یعنی: کسانیکه با مشرکین برای نصرت و یاری رسانی دین ما جهاد میکنند ، {ایشانرا بسوی راهی که بسوی ما منتهی میشود هدایت میکنیم}، یعنی: ایشانرا بخاطر امر و چیزیکه میجنگند استوار میگردانیم، و یا : در هدایت

---
[129] . مسلم.
[130] . الثغور : ج الثغر: و آن مکانی است که حد فاصل میان شهر مسلمانان و کفار میباشد /النهاية لابن اثير.ص1/213، و مراد از آن مجاهدین خطوط مقدم جهاد با دشمن میباشد.

ایشان افزایش بعمل میآوزیم، همانطوریکـه اللـه متعـال میفرماید:{و الله در هدایت هدایت شده گان زیادت بعمل میآورد} (مریم -76)۔ ، و یا: ایشانرا توفیـق قـرار گـرفتن در راه مستقیم نصـیب میگـردانیم ، و راه مسـتقیم همانـا راهی اسـت کـه بـه رضـایت اللـه عزوجـل بیانجامـد ، و سفیان بن عیینة میگوید: هنگامیکه مـردم بـا هم در امـور اختلاف کردند پس ببین کسانیکه در خطـوط مقـدم جهـاد در راه اللـه هسـتند برچـه قـرار دارند ، زیـرا اللـه گفتـه است: {کسانیکه در راه ما جهاد کرده اند آنانرا براهی که بسوی ما می انجامد هدایت میکنیم}.

و الله متعال در صفت و حـق بـودن مجاهـدین میفرمایـد: {**يَـا أَيُّهَـا الَّذِينَ آمَنُـوا مَنْ يَرْتَـدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِـهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُـؤْمِنِينَ أَعِـزَّةٍ عَلَى الْكَـافِرِينَ يُجَاهِـدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْـلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**}-المائدة/54.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! هرکس از شـما کـه از دین خود بـاز گـردد (و از ایمـان بـه کفـر گرایـد) اللـه قومی را خواهد آورد که دوستشان میدارد و آنان هم اللـه را دوسـت میدارنـد ، بـا مؤمنـان مهربـان و فـروتن و بـر کافران شدید و سختگیرند، در راه الله جهـاد میکننـد و از ملامت هیچ ملامت گـری نمی هراسـد ، این فضـل اللـه است که برای هرکسـیکه بخواهـد میدهـد و او گشایشـگر داناست.

و میفرمایـد: {**لَا يَسْـتَوِي الْقَاعِـدُونَ مِنَ الْمُـؤْمِنِينَ غَيْـرُ أُولِي الضَّـرَرِ وَالْمُجَاهِـدُونَ فِي سَـبِيلِ اللَّهِ بِـأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِـهِمْ فَضَّـلَ اللَّهُ الْمُجَاهِـدِينَ بِـأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِـهِمْ عَلَى الْقَاعِـدِينَ دَرَجَـةً**

وَكُلًّاوَعَــدَ اللَّهُ الْحُسْــنَى وَفَضَّــلَ اللَّهُ الْمُجَاهِـدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا}-النساء/95.

ترجمه: آنعده مؤمنان اهل صحت و غیر نقصان در بــدن و دیـد کـه (بجهـاد نمیرونـد و در خانـه هـای خـویش) می نشینند ، با آن مجاهدان که در راه الله با مال و جال خـود جهاد میکنند یکسان نیستند ، الله مجاهـدین را کـه در راه الله با مال و جان خویش جهاد میکنند بـا بخشـیدن مرتبـه والائی به ایشان نسبت به نشته گان فضـلیت داده اسـت، در حالیکه الله برای همه مؤمنان (مجاهد و غیر مجاهـد) وعده ئی نیکو داده است ، اما الله مجاهدین را نسبت بـه قاعدین (نشته گان و جهاد گریزان) پاداش عظیمی داده است.

و نبی صلی الله علیه وسـفم میفرمایـد:«**إن في الجنـة مائة درجه أعدها الله للمجاهدين في سـبيله بين كل درجتين كما بين السماء و الأرض**[131]».

ترجمه: همانا در جنت صد درجـه اسـت کـه اللـه آنـرا بـرای مجاهدین در راه خویش آمـاده سـاخته اسـت ، کـه میـان هـر دو درجه فاصله میان آسمان تا زمین است.

و الله متعال در مورد صـدق ایمـان و صـدق عمـل مجاهـدین میفرماید:{**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُـونَ الَّذِينَ آمَنُـوا بِاللَّهِ وَرَسُـولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَــبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**}-الحجرات/15.

ترجمه: مؤمنان (واقعی) تنها کسانیند که به الله و رسولش ایمان آورده اند ، سپس هرگز شك و تردیدی بـه خـود راه نـداده اند ، و با مال و جان خویش در راه الله به جهاد و قتـال پرداختـه اند، آنان حقیقتاً از صـادقان هسـتند، (کسـانیکه بـه عهـد خـویش وفاء میکنند و به گفتار خویش عمل مینمایند، و در ادعای خویش راست هستند و ایمان در قلب هایشان داخل شده است).

و نبی صلی الله علیه وسـلم میفرمایـد:«**ألا أخبركم بخـير الناس منزلة ، رجل آخذ بعنان فرسه في سبيل اللــه و**

---

131 . البخاري.

في روايـة: رجـل آخـذ بعنـان فرسـه حـتى يمـوت أو يقتل[132]**؛ - ألا أخـبركم بخـير النـاس منزلـة بعـده رجـل معتزل في غنيمـة له**[133] **يقيم الصـلاة ، يـؤتي الزكـاة و يعبد الله لا يشرك به شيئاً**»[134].

ترجمه: آگاه باشید! شـما را از بهـترین مردمـان در جایگـاه و منزلت آگاه میگردانم؟ مردی که عنان اسـپ اش را بـرای جهـاد في سبيل الله گيرد (و بجهاد برود) و در روايت ديگر: کسی کـه عنان اسپ اش را گيرد (و بجهاد في سبيل الله برود) تـا آنکـه بميرد يا کشته شود؛ آگاه باشید! شما را به بهترين مردمان بعداز آن خـبر میـدهم ! مـردی کـه (در هنگـام برپـائی فتنـه هـا) بـا گوسفندان اندکی گوشه نشينی نموده است ، نماز را برپا ميدارد ، زکات اموال خود را بيرون ميکند، و الله را عبادت نمـوده و بـه او شريك قرار نميدهد.

و ميفرمايد:«**خير النـاس في الفتن رجـل آخـذ بعنـان فرسه خلف أعداء الله يخيفهم و يخيفونه**[135]».

ترجمه: بهترين مردمان در هنگام پرپائی فتنه ها مردی اسـت كه قيضه اسـپ اش را گرفتـه بـه دنبـال دشـمنان اللـه بـرود ، و آنانرا بترساند و آنان نيز از او بترسند.

و الله متعال در مورد منزلت مهاجرين و مجاهدين ميفرمايـد: {**الَّذِينَ آمَنُـوا وَهَـاجَرُوا وَجَاهَـدُوا فِي سَـبِيلِ اللَّهِ بِـأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِـهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَـةً عِنْـدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ**}-التوبة/20.

ترجمه:کسانيکه ايمان آوردند و هجرت کردند و در راه الله با مال و جان خويش به جهاد پرداختنـد ، دارای مـنزلت و درجـه ئی والاتر در پيشگاه الله ميباشند، و ايشان همـان رسـتگاران (و بـه مقصد رسيده گان) هستند.

---

132 . صحيح الترغيب: 2737.
133 . غنيمة : اي غنمه القليلة/ الزرقاني- 3/11.
134 . رواه أحمد ، الجهاد لابن أبي عاصم: 152، صحيح الجامع:2601.
135 . رواه الترمذي ، صحيح الترغيب:3292.

و نــبی صــلی الله علیه وســلم میفرماید:«**أن الهجــرة لا تنقطع ما كــان الجهــاد- وفی روایــة:مــادام العــدو یقاتل**[136]».
ترجمــه: هجــرت (در راه الله) قطع نمیگــردد تا هنگامیکه جهاد برپا است، در روایت دیگر آمده است – تا زمانیکه دشــمنی وجود دارد و میجنگد.
و میفرماید:«**لَا تَنْقَطِعُ الْهِجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، وَلَا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا** [137]».
ترجمه: هجرت قطع نمیگردد تا هنگامیکه توبه قطع نگــردد، و توبه قطع نمیشود تا آنکه آفتاب از مغرب طلوع کند.
و در حــــدیث دیگر میآید«**لن تنقطع الهجــــرة ما قوتل الكفار**[138]».
ترجمه: هجرت قطع نمیشود تا هنگامیکه کفار میجنگند.[139]
و در مورد صــدق ایمــان مجاهــدین میفرمایــد:{**لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِـدُوا بِـأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ، إِنَّمَا يَسْــتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِـرِ وَارْتَـابَتْ قُلُـوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ**}- التوبة/44،45.
ترجمه: آنانکه به الله و روز آخرت ایمان دارند، برای جهاد در راه الله با مال و جان خویش، از تو اجازه نمیگیرند (زیــرا جهــاد واجب اســت و در کســب واجب اجــازه لازم نیســت) و اللــه نــیز آگاه از متقیان بوده و آنان را میشناسد ، بلکه تنها کســانی از تــو اجاره میخواهند (در جهاد شرکت نکنند) که به الله و روز آخرت ایمــان ندارنــد و قلب هایشــان دچــار شــك و تردیــد اســت، و در حیرت و سرگردانی خود بسر میبرند.
و نبی صلی الله علیــه وســلم میفرمایــد:« **لا تزال طائفــة من أمتي أمة قائمة بأمر الله، و في رواية: منصــورين-**

---
[136] . رواه احمد:1671، ابن حبان.السلسلة الصحیحة:1674.
[137] . صحیح ابو داود:2479.
[138] .سنن کبری للنسائی: و صحیح الجامع: 5218-1687.
[139] . موضوع عدم انقطاع هجرت را بدان خاطر یاد آور شدیم که بعضی افراد هجرت را بعداز فتح مکه منقطع میدانند.

لا يضرهم من خذلهم و لا من خالفهم حتى يأتيهم أمـر الله و هم على ذلك[140]».

ترجمه: جماعتی از امت من پیوسته استوار در رعایت احکام الله و در روایتی دیگر- در نصرت الله و پیروزی قرار دارند ، هیچ فردی از کسانیکه آنانرا فرو گذاشته است و یا با ایشان مخالفت میورزد، ضرر رسانیده نمیتوانند تا آنکه امر الله (برای قیام قیامت) فرا میرسد و ایشان همچنین بر حق استوار هستند.

و میفرماید:«**لن یـبرح هـذا الـدين قائمة يقاتل عليه عصابة من المسلمين حتى تقوم الساعة**[141]».

ترجمه: برپائی این دین قائم هرگز زوال نمی پزیرد و همیشه جماعتی از مسلمانان به جهاد و قتال خویش ادامه میدهند تا آنکه قیامت برپا میشود.

و میفرماید:«**لا تـزال طائفة من أمـتي يقـاتلون على الحق ظاهرين إلى يوم القيامة**[142]».

ترجمه: جماعتی از امت من همـواره بر حق بوده و قتال و جهاد میکنند، تا آن روز که قیامت فرا میرسد.

و میفرماید:«**لا تـزال طائفة من أمـتي يقـاتلون على الحـق، ظـاهرين على من نـاواهم حـتى يقاتل آخـرهم المسيح الدجال**[143].».

ترجمـه: هرگز طائفه از امت من زوال نمی پـذیرد و بر حق قتال –جهاد- میکنند، و صادق در نیات شـان بـوده تا آنکه آخـرین فردی از ایشان مسیح دجال را میکشد.

و بسیاری از نصوص دیگر از کتاب و سنت در تأیید مجاهـدین و مهاجرین وجود دارد که بیانگر هدایت و صدق ایمـان و فضـلیت و برتر بودن آنان بر سایر مسـلمان میباشـد، و اینکـه اللـه آنـانرا دوست دارد و آنان الله را دوسـت دارنـد، و معـنی رضـایت اللـه

---

140 . البخاری.
141 . صحيح الجامع:7295
142 .مسلم. صحيح المشكاة:5507.
143 .صحيح الجامع: 7994.

ازیشان برحق بودن آنـان میباشـد زیـرا اللـه صـرفاً از دو طائفـه اظهار رضایت کرده اسـت کـه همانـا صـحابه رضـی اللـه عنهم و مجاهدین در راه الله است.

پس مجاهدین در هر زمان طائفه ی منصوره، اهل فضـلیت و صداقت و هدایت یافته گان هستند، خصوصاً درین زمان که فتنـه ها شیوع یافته ، هرج [کشتار و قتال] ظهور نموده است، امانات ضـایع میگـردد ، دروغ و وعــده خلافی عــام گردیــده اســت ، و منافقین در میان مسلمانان افزایش یافته اسـت، و حفـظ دین و پابندی به احکام آن خیلی مشکل شده است.

2- **علماء**: علماء رهبران و پیشـوایان مـردم بـوده و بهـترین ایشان هستند، ورثه انبیاء و کسانی هستند که الله در حق ایشان خیر اراده نموده است.

آنان کسانی هسـتند کـه اللـه را شـناخته و دین او و شـریعت نبی او و صلی الله علیه وسلم را میدانند و بـه حـق بـه حـق بـودن آنان شهادت میدهند، و الله متعـال شـهادت عـالم را بـا شـهادت ملائك مساوی قرار داده است، طوریکـه میفرمایـد:{**شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**}-آل عمران/18.

ترجمه: الله گواهی داده است کـه الـه معبـودی بحـق جـز او نیست و ملائك و علماء (نیز بر این مطلب گـواهی می دهنـد) در حالی که (الله در جهان هسـتی) قیـام بـه عـدالت دارد، معبـودی (بحق) جز او نیست که توانمند و حکیم است.

و آنان کسانی هستند که از الله تقوی و ترس دارند و حقیقت این ترس ایشان را الله نیز تأییـد مینمایـد:{**إِنَّمَـا يَخْشَـى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**}-فاطر/28.

ترجمه: جز اینست که از بنده گان الله فقـط عالماننـد کـه از او میترسند.

و مـراد از خشـیت علمـاء از اللـه درینجـا: شـناخت درسـت ایشان از اللـه و تـرس آنـان از عـدم اطـاعت او و عـدم رعـایت احکام دین او و ترس از اعراض از کتـاب و سـنت میباشـد، زیـرا که آنان به حقیقت به این کتاب معرفت حاصل کرده اند، پس بـا

اخلاص و تقوی بـدون نفـاق و ریـاء اللـه را عبـادت میکننـد و راه هدایت را اختیار مینمایند، بناً متقی ترین و مخلص ترین مردمـــان در عبادت و اطاعت و آگاه ترین مردمان از حـق و باطـل علمـاء هستند.

و از تبعات این آیت آنست که علمـاء اکـثراً اولیـاء [دوسـتان] الله میباشند، طوریکه الله متعال میفرماید:{**أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَـوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُـونَ الَّذِينَ آمَنُـوا وَكَـانُوا يَتَّقُونَ**}-یونس/63.

ترجمه: بیگمان اولیاء (دوسـتان) اللـه نـه هراسـی بـر آنـان است و نه هم غمگین میشوند ، آنان کسانیند که ایمان آورده انـد و تقوی (ترس از الله) را پیشه کرده اند.

و علماء با سایر مردمان برابر نیستند ، از در فضلیت و تقوی و نـه در عبـادت و ایمـان، و نـه در جایگـاه و مـنزلت دنیـوی و اُخروی، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُـونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُـونَ إِنَّمَـا يَتَـذَكَّرُ أُولُـو الْأَلْبَـابِ**}-الزمر/9.

ترجمـه: آیـا کسـانیکه میداننـد بـا کسـانیکه نمی داننـد برابـر هستند ، بلکه تنها صاحبان خرد پند و اندرز میگیرند.

و علماء کسانی هستند که در فضلیت و برتری در درجـه بلنـد تری از سایر مؤمنان و مسلمانان قرار دارنـد، همانطوریکـه اللـه متعـال و میفرمایـد:{**يَرْفَـعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُـوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ**}-المجادلة/11.

ترجمـه: اللـه کسـانی از شـما را کـه ایمـان آورده اسـت و برایشان علم داده شده است به درجـات بلنـدی رفعت میدهـد و بالا میبرد.

یعنی: کسانیکه از اهل ایمان و علم هستند در درجـات عـالی از کرامت و احترام در دنیا و پاداش آخرت از سایر کسان رفعت میآبند.

و علماء کسانی هستند که در قلب هایشان تصدیق آیات اللـه است ، و کلام الله را میداننـد، و مـراد اللـه متعـال را از آن درك میکنند، و به فقه آن آگاهی کامل دارند پس قـرآن را میخواننـد و حق آنرا با فهم آیات آن و عمل به آن اداء میکنند، طوریکـه اللـه متعـال میفرمایـد:{**بَـلْ هُـوَ آيَـاتٌ بَيِّنَـاتٌ فِي صُـدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ**}-العنكبوت/49.

ترجمه: بلکه (این قرآن) مجموعه از آیات هویـدا و روشـنی است که در سینه های کسـانیکه علم برایشـان داده شـده اسـت میباشد، و جز ظالمان (کافر) آیات ما را انکار نمیکنند.

اما از نبی صـلی اللـه علیـه وسـلم در فضـلیت علم و علمـاء روایات زیادی موجود است:

طوریکه میفرماید: «**من يرد اللـه بـه خـيراً يفقهـه في الدين**[144]».

ترجمه: کسی را کـه اللـه بخواهـد خـیری بـه او ارزانی نمایـد برایش در دین فقاهت (دانائی) نصیب میگرداند.

و مفهوم بـرعکس آن چـنین اسـت: کسـی را کـه اللـه بـه او اراده خیر ننموده باشد او را فقاهت (علم) در دین نصـیب نمی گرداند.

و میفرماید:«**من سلك طريقا يطلب فيـه علمـاً سـلك الله بـه طريقـاً من طـرق الجنـة، و إن الملائكـة لتضـع أجنحتها رضا لطالب العلم، و إن العالم ليستغفر له من في السماوات و من في الأرض، و الحيتـان في جـوف الماء، و إن فضل العالم على العابد كفضل القمر ليلـة البدر على سائر الكواكب، إن العلماء ورثة الأنبياء**[145]».

ترجمه: کسیکه شیوه ئی را اختیار کنـد کـه بواسـطه آن علم (دین) را بجوید ، الله شیوه از شیوه های را اختیار میکند که وی را داخل جنت گرداند، و ملائـك بخوشـی بـال هـای خـویش را در مقابل قدم های طالب علم هموار میگردانـد، و بـرای عـالم اهـل آسـمانها و زمین و ماهیـان در دل دریـا طلب مغفـرت میکننـد، و

---

[144] . متفق عليه.

[145] . رواه أبوداود، ابن ماجه، صحيح سنن الترمذي:2684.

فضلیت عالم بر عابد به مانند فضـلیت مهتـاب شـب چهـارده بـر سایر ستاره گان است، و علماء وارثان انبیاء هستند.

و این حدیث بزرگی در بیان فضـلیت و مـنزلت علم و علمـاء میباشد.

ابن قیم میگوید: {العلماء ورثة الانبیـاء}، دلیـل برآنسـت کـه ایشان نزدیك ترین مردمان در فضلیت، منزلت و جایگاه به انبیاء هستند، زیرا نزدیك ترین کسان به مورث (میت) بوده و ورثه آنها میباشند، از همین جهت ایشان مستحق در مـیراث از وی نسـبت به دیگـران میباشـند ، همینگونـه علمـاء مسـتحق تـرین و نزدیـك ترین مردمان نسبت به نبی صلی الله علیه وسلم و سائر انبیاء (در فضلیت و هدایت) میباشند[146].

و میفرماید:« **فضل العـالم على العابـد كفضـلی على أدناكم**[147]».

ترجمه: فضلیت عالم بر عابد به مانند فضلیت من نسـبت بـه ادناترین شما است.

درینجا فضلیت عالم بر عابد .نه مردمان عام. عابـد و زاهـدی که شب و روز در مسجد بوده و نماز میخواند و قیام اللیل دارد ، روزه میگیرد و استغفار و توبه میکنـد، بـهماننـد فضـلیت رسـول الله صلی الله علیه وسلم بر ادنا ترین مردمان است.

و در روایت دیگر نبی صلی الله علیه وسلم عالم را با مجاهد في سبیل الله دریك درجه قـرار میدهـد و میفرمایـد:«**من دخل مسجدنا هذا ليعلم خيراً، او ليُعلمه، كـان كلمجاهـد في سبيل الله**[148]».

ترجمه:کسیکه به این مسـجد مـا داخـل میشـود تـا خـیری را بیآموزد و یا بیآموزاند، به مانند؛ مجاهد في سبیل الله است.

---

[146] . مفتاح دار السعادة و منشور ولاية العلم و الإرادة، و مدارج السالكين1/582.

[147] .صحيح سنن الترمذي: 2685.

[148] . رواه ابن أبي شيبة في المصنف:34618، و الحاكم في مستدرك 1/91. صحيح ابن حبان: 87 – قال شيخ الألباني في تعليقه (حسن).

و علماء اشخاصی هستند که نجات و هـدایت مـردم بـه آنـان وابسته بوده و مستحق رهبری آنان هستند، طوریکه نـبی صـلی الله علیه وسلم میفرماید:« **إن اللـه لا يُقبض العلم أنتزاعـاً ينتزعـه من العبـاد، ولكن يُقبض العلم بقبض العلمـاء، حـتى إذا لم يبـق عالمـاً، أتخـذ النـاس رءوسـاً جهـالا، فسئلوا، فأفتوا بغير علم فضلوا و أضلوا**[149]».

ترجمه: همانا الله علم را از سینه ای بندگان خود به یکبارگی محو نمی کنـد، بلکه با ازمیـان برداشـتن علما علم را از بین مي برد. و وقتي که علما از بین رفتند، مـردم، جـاهلان را در رهـبری خـــود قـــرار می دهند و مســـائل خـــود را از آنها می پرســـند. رهبرانشان نیز از روی جهالت، فتوا می دهند که هم خود گمـراه میشوند وهم دیگران را به گمراهی می کشند.

و حسن میگوید: ***الدنيا كلها ظُلمة إلا مجالس العلماء.***

ترجمه: دنیا همه ای آن تاریکی است جز مجالس علماء.

بناً نظر به دلالت نصوص که متذکر گردیـدیم و غـیره نصـوص متعـددی دیگـر کـه درینمـورد موجـود اسـت ثـابت میگـردد کـه مجاهدین صادق ترین مردمان در دعوی ایمان خـویش هسـتند، و علمائی که در میان و یا تأیید مجاهدین قرار دارند، مستحق ترین کسان در عضویت شـوری (اهـل حـل و عقـد) و تعین خلیفـه و ولی الامر بر مسلمانان میباشند.

زیرا ایشان اهل هدایت، تقوی و صداقت و فضلیت بـر سـائر مردمان هستند، خصوصاً درین عصر حاضر کـه عصـر فتنـه هـا و ضیاع امانات و عهد ها میباشد، و انتخاب و تعین خلیفه يك وجیبه و امانت بزرگ و عظیم الهی است که باید به صـاحب حقیقی آن سپرده شـود طوریکـه میفرمایـد:{**إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُـؤَدُّوا الْأَمَانَـاتِ إِلَى أَهْلِهَاوَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُـوا بِالْعَدْلِ**}-النساء/58. ترجمه: بیگمان الله شما را دسـتور میدهـد که امانات را به اهل آن بسپارید ، و چون میان مردم حاکم (و یا به قضاوت نشستید) به عدالت حکم کنید.

---

[149] . متفق علیه.

اما در مورد اینکه خلیفه مسلمانان یا امیر عام ایشان در عصر حاضر چه کسی میباشد؟

باید بگویم: در عصر حاضر مسلمانان دارای امیر عام و خلیفه عام که با وی بیعت کبری صورت گرفته باشد نمیباشند؛ اما باید دانست که جهاد تا روز قیامت با بر و فاجر وجود خواهد داشت، و اطاعت از امیر هر (امارت یا تنظیم)[150] در معروف بر رعایا و لشکریان شان واجب میباشد تا آنکه وعده رسول الله صلی الله علیه وسلم بر قیام خلافت راشده بر منهاج نبوت تحقق یابد، و همینطور فریضه جهاد و مجاهده در ازبین بردن هر طاغوت و هرگونه فتنه تا آنکه دین همه از آن الله گردد نیز اداء گردیده باشد.

همانطوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**تکون النبوة فیکم ما شاء الله أن تکون، ثم یرفعها الله إذا شاء أن یرفعها، ثم تکون خلافة علی منهاج النبوة، فتکون ما شاء أن تکون، ثم یرفعها إذا شاء أن یرفعها، ثم تکون ملکاً عاضاً فیکون ما شاء الله أن تکون، ثم یرفعها إذا شاء الله أن یرفعها، ثم تکون ملکاً جبریاً فتکون ما شاء الله أن تکون، ثم یرفعها إذا شاء أن یرفعها، ثم تکون خلافة علی منهاج النبوة ثم سکت**[151]».

ترجمه: نبوت درمیان شما میباشد تا آنوقتی که الله بخواهد باشد، سپس برداشته میشود هنگامیکه الله بخواهد برداشته شود ، بعداز آن خلافت به منهج (شیوه) نبوت بمیان میآید ، پس پابرجا میماند تا هنگامیکه الله بخواهد ، سپس برداشته

---

[150] . مانند؛ دولت اسلامی در عراق، امارت اسلامی در الشیشان و افغانستان ، و تنظیم های جهادی در اقصاء نقاط جهان که قائم بر ادای فریضه جهاد وهمچنان تطبیق شریعت اسلامی در حدود تحت سیطره ای خویش هستند.
اما باید دانست که این اطاعت غیر از اطاعت احزاب و جمعیت های ضاله و گمراه میباشد، زیرا ساختن حزب ، جماعت و گروه.... غیر مشروع و حرام بوده و کاملاً متفاوت در ذات و مفهوم از تنظیم های جهادی و سریه های جهادی میباشد.

[151] . السلسلة الصحیحة: 5.

میشود هنگامیکه الله بخواهد برداشته شـود ، بعـداً پادشـاهی [152] خشـن و متشـدد و ظـالم بوجـود میآیـد ، آنگـاه کـه اللـه بخواهـد بوجـود آیـد ، سـپس برداشـته میشـود هنگامیکـه اللـه بخواهـد برداشته شود ، بعـداً پادشـاهی مسـتبد و سـتمگر بوجـود میآیـد ، آنگـاه کـه اللـه بخواهـد بوجـود آیـد ، سـپس برداشـته میشـود هنگامیکـه اللـه بخواهـد برداشـته شـود ، بعـداً خلافت بـر منهـاج (شیوه) نبوت بوجود میآید ، سپس سکوت نمود.

اما يك موضوع را باید بخاطر داشته باشیم کـه بیعت بـا امـیر امارت یا تنظیم جهادی به مانند بیعت با خلیفـه و امـیر المؤمـنین نیست ، یعنی: تا زمانیکه از وی کفـر صـریح دیـده نشـود بـر وی خروج و انکار صورت نگـیرد، بلکـه بـر امـیر جمـاعت و امـارت و تنظیم اگر فاجر، ظالم و فاسق باشد در صورت دیدن منکـری از وی خروج و اعتزال از وی صـورت گرفتـه میتوانـد، زیـرا انکـار و خروج بر هر ظالم و فاجر و فاسق واجب میباشد، و اختصاصاً بر امیرالمؤمین ویا خلیفه مسلمان جواز ندارد زیـرا مصـالح بـزرگی در آن است، طوریکـه اللـه متعـال میفرمایـد: {**وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ**}، ترجمـه: و در راه نیکو کاری و پرهیز کاری با همدیگر همکاری کنیـد، و در راه گنـاه و تجـاوز همکـاری نکنیـد؛ و میفرمایـد: {**وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَـاتٍ فَـأَتَمَّهُنَّ قَـالَ إِنِّي جَاعِلُـكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَـالَ لَا يَنَـالُ عَهْـدِي الظَّالِمِينَ**}، ترجمه: وبیاد آورید هنگامیکه الله ابراهیم را با سخنانی (مشـتمل بر اوامر و نـواهی و تکـالیف) آزمـود، پس او همـه را بخـوبی بـه انجام رسانید، الله برایش گفت: بدرستی کـه من تـو را پیشـوای مردم قرار میدهم، ابـراهیم گفت: و از فرزنـدانم (نـیز پیشـوائی قرار بده) الله فرمود: پیمان و عهد من بر سـتمکاران و ظالمـان نمی رسد؛ و از علی بن أبی طالب روایت است که میگویـد:«**أن رسول الله صـلى اللـه عليـه وسـلم بعث جيشـا و أمـر عليهم رجلاً، فأوقد ناراً و قال: أدخلوها، فأراد ناس أن يدخلوها، وقال: الأخـرون: إنـا قـد فررنـا منهـا، فقـال**

---

[152] . العضوض: الشديد فيه عسف و عنف و ظلم للرعية./ الفائق في غريب الحديث 2/443.

للذين أرادوا أن يدخلوها: لو دخلتموها لم تزالوا فيها إلى يوم القيامة، و قال للآخرين قولاً حسنا، و قال: لا طاعة في معصية الله، إنما الطاعة في المعروف»[153]، ترجمه: رسول الله صلى الله عليه وسلم لشکری را فرستاد و برایشان شخصی را امیر تعین کرد، آن شخص آتشی بر افروخت و افراد تحت امارت خویش را دستور داد تا داخل آن آتش شوند، بعضی از ایشان خواستند تا داخل آن آتش شوند (و از امیر خویش اطاعت کنند) و بعضی دیگر شان گفت: ما از آن آتش فرار کردیم، پس نبی صلی الله علیه وسلم برای آن گروهی که میخواستند خود را داخل آتش بیاندازند گفت: اگر داخل آن آتش می شدید تا روز قیامت از آن بیرون آورده نمی شدید، و برای گروهی دیگر حرف های خوبی زد و ایشان را تحسین نمود، و فرمود: اطاعت در معصیت الله جواز ندارد بلکه اطاعت در امور معروف و پسندیده است، و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**أذا شهر المسلم على أخيه سلاحاً فلا تزال ملائكة الله تلعنه حتى يشميه عنه**»[154]. ترجمه: هرگاه مسلمان بسوی برادر مسلمان خویش با سلاح خود اشاره کند ، ملائك پیوسته او را لعنت میکند تا آنکه آنرا از بالای او بردارد؛ و میفرماید:«**من ضيق منزلاً أو قطع طريقاً أو آذى مؤمنا فلا جهاد له**»[155]، ترجمه: هر کسیکه منزلی را تنگ گردانید، و راه زنی کرد، و مؤمن را اذیت و آزار نمود جهاد وی قبول نیست؛ در حالیکه بعضی جماعات و امارات اسلامی قائم امروزی را میبینیم که مسلمانان را تنها بخاطر مؤحد بودن ایشان میکشند[156]، و جرایم زیاد دیگری را نیز مرتکب میشوند، و کشتن مسلمان بمراتب از به آتش انداختن نفس بزرگ تر و

153 . مسلم.
154 . السلسلة الصحيحة:3973
155 . رواه أبو داود، صحيح الجامع: 6378.
156 . مثال بزرگ آن حماس (حرکت مقامت اسلام در فلسطین) است که قتل عام را بر بالای مسجد ابن تیمیه رحمه الله و شیخ أبي النور المقدسی رحمه الله را بشهادت رسانیدند- أحسبه كذلك، و سائر مثال های آن در افغانستان و پاکستان و عراق اسلامی، و شیشان.

سنگین تر است، همانطوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**قتل المؤمن أعظم عند الله من زوال دنیا**»[157]، ترجمه: کشتن مؤمن نزد الله بزرگتر از زوال و ازبین رفتن همه دنیا است، و یا میفرماید:«**لزوال الدنیا جمعیا أهون علی الله من دم یسفک بغیر حق**»[158]؛ ترجمه: زوال دنیا نزد الله آسانتر از آن است که خون یک شخص بناحق ریختانده شود، و در روایت دیگر میآید:«**لو أن أهل سماواته و أهل أرضه اشترکوا في دم مؤمن لأدخلهم الله النار**»[159] ، ترجمه: اگر اهل آسمانها و زمین در قتل یک مؤمن شرکت داشته باشند الله همه ایشانرا داخل جهنم میسازد؛ و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**من کثر سواد قوم فهو منهم، و من رضی عمل قوم کان شريك من عمل به**»[160]، ترجمه: هرکسیکه تعداد قومی را با حضور خود افزایش بدهد، او از جمله ایشان است ، و هرکسیکه به عمل قومی رضایت نشان دهد و یا راضی گردد در عمل و کارکرد ایشان شريك است و مساویاً مسئول میباشد؛ و میفرماید: «**حلیف القوم منهم**»[161]، ترجمه: همپیمان قومی از جمله همان قوم است [و در حکم همان قوم میباشد]؛ و میفرماید:«**لا یحب رجل قوماً إلا جعله الله معهم**»[162]، ترجمه: هیچ شخصی نیست که قومی را دوست داشته باشد مگر اینکه الله او را از جمله ایشان میگرداند – بحساب میآورد.

بناً بیعت های که در حال حاضر در سمع و طاعت در مکره و منشط.... صورت میگیرد و قیام و خروج را بر علیه وی تا هنگام دیدن کفر ظاهر و آشکار حرام میدانند، هرچند مسلمانان را بناحق بکشند و راه هایشان را قطع کنند و مال هاییشان بربایند...بیعت های خائنانه و باطل بوده و جز برای خلیفه عام و امیر المؤمنین جواز ندارد، بلکه امثال این بیعت ها به مانند؛ سریه های جهادی است که در زمان نبی صلی الله علیه وسلم

---

157 . صحيح الترغيب:2440.

158 . صحيح الترغيب: 2439.

159 . صحيح الترغيب:2438.

160 . أخرجه أبو يعلى ، فتح الباري 13/37.

161 . صحيح الجامع: 3156.

162 . صحيح الجامع: 3021.

موجود بودند ، که با ختم سـفر یـا جهـاد امـارت نـیز خاتمـه پیـدا میکرد، و در معصیت از امـیران اطـاعت صـورت نمی گـرفت- و الله اعلم

{و کان حق علینا نصر المؤمنین}
این مختصری بود که در اصل خواسته بودم آنرا بشکل یك مقاله و صرفاً در رد انتخابات دیموکراسی جمهوری بنویسم اما تقدیر الله آنرا به این شکل در آورد
از الله عزوجل مسألت داریم تا آنرا قبول نموده و آنرا کوششی از جانب ما در ادای حق قرآن و منهج (کتاب و سنت به فهم صحابه) بحساب بیآورد.

و صلی الله علی نبینا و مولنا و قدوتنا محمد صلی الله علیه وسلم
-أبومصعب الخراساني-
الخميس، 27 ذو الحجة، 1434
الخميس، 31 تشرين الأول، 2013

فهرست

موضوع
صفحه

مقدمه ....
3
فصل اول: رد بر انتخابات
جمهوری 8
مبحث اول: دلائل غیر شرعی بودن
انتخابات....................................8
1- انتخابات تحاکم به ملت
است...8
2- انتخابات بر مبنای اصل اکثریت گذاشته شده
است..............................11
3- عدم معیار شرعی برای انتخاب کننده و انتخاب
شونده...........................17
4- رأی (votes) معادل شهادت
است..20
5- در انتخابات طلب ریاست و امارت
است.......................................26
6- در انتخابات تزکیه شخص موجود
است..31
7- انتخابات مستلزم رعایت قوانین غیر شرعی
است..................................32
فصل دوم: چگونگی انتخاب خلیفه
مسلمین....................................35
مبحث اول: نظام دولت در
اسلام...35
1- خلافت:...
35..

2- حکم تعین خلیفه..37
3- شروط امام یا خلیفه 38
أ. باید مسلمان باشد..38
ب. باید عاقل باشد..40
ت. باید مرد ، بالغ و رشید باشد...41
ث. باید آزاد و مستقل باشد..44
ج. باید عادل باشد..49
ح. باید عالم باشد..52
خ. متصف به قوت ایمانی ،جسمی و عقلی و نفسی باشد...........................53
د. مسأله: امامت قریشی ، و اینکه امام ترجحاً قریشی باشد.......................55
مبحث سوم: منهج و شیوه درست تعین خلیفه....................................59
مبحث چهارم: چگونگی و انواع شیوه های تعین خلیفه..........................63
1. استخلاف (جانشینی مطلق)...63
2. شوری (اهل حل و عقد)...70

مسأله: حکم تعین مدت برای خلیفه.......................................75
مفاسد ناشی از تعین مدت برای خلیفه.....................................78
تبصره: تعین خلیفه در حال غیابت خلیفه و شوری (حل و عقد)..............79
1- مجاهدین...80..
2- علماء..87

مسأله: امیر مسلمانان در عصر حاضر 92

عقیده و دعوت ما

1. اختیار عقیده میانه و صحیح و ثابت مطابق قرآن و سنت، در میان غلو خوارج و جفاء مرجئه، و رد هرگونه تقلید و اتباع بغیر از آن.
2. دعوت بسوی کناره گیری و هجران از هرگونه حزب و فرقه گرائی (اسلامی و سیکولاری) با تمسک به قرآن و سنت و حیات صحابه رضی الله عنهم، و اظهار براءت و دشمنی بایشان.
3. دعوت بطرف هجرت بسوی الله با تجرید توحید، و براء ت از هرگونه و شرک و تندید، و هجرت بسوی رسول او صلی الله علیه وسلم با تجرید متابعت از وی.
4. دعوت به اظهار توحید، و با اعلان محکم ترین گره ایمان، و تمسک به ملت خلیلین محمد و ابراهیم علیهما السلام، و اظهار موالات با توحید و أهل آن، و براء ت از شرک و أهل آن.
5. دعوت بسوی تحقق توحید با جهاد علیه طواغیت، با همه طواغیت با زبان و دندان، جهت خارج ساختن بنده گان الله از بنده گی بنده گان بسوی بنده گی رب بنده گان ، و از جور و ظلم حکام و قوانین و ادیان وضعی ایشان بسوی عدل و نور اسلام.

6. دعوت بسوی طلب علم شرعی پاک و زلال (قرآن و سنت)، و شکستن و ازبین بردن هر بُتی که علمائی دربار آنرا باشیوه های تقلید از أحبار و رهبان بناء کرده اند، آنانکه دین را فاسد ساخته اند و چهره اصلی آنرا از مسلمانان پنهان نگهداشته اند، و آگاه ساختن مردم از کفر و ارتداد ایشان و حکومت های معاصر.
7. دعوت بسوی داشتن بصیرت در مسائل معاصر، و آگاهی از مکر و خدعه مجرمان و طواغیت، هر مجرم با هر وصف در هر ملت و هر سرزمینی که هست { قل هذه سبيلي أدعو إلى الله على بصيرة أنا و من أتبعني و سبحان الله و ما أنا من المشركين}.
8. دعوت بسوی آمادگی لازم و کافی جهت دفع مشکلات و مصائب جهاد فی سبیل الله، و سعی در جهت قتال طواغیت و یاری دهنده گان آنان از یهود و نصاری و دوستان آنان از منافقین، بمنظور آزاد سازی مسلمانان و شهرهای آنان از قید اسارت و اشغال ایشان.
9. دعوت بسوی قیام خلافت اسلامی و تحکیم شریعت (قوانین) الله در زمین الله، و تا آن هنگام به پرداختن جهاد برای اینکار تا شهادت درین راه.
10. دعوت بسوی الحاق با طائفه ای منصوره ، آنانکه تا قیام قیامت بر حق به دین الله و سنت رسول الله صلى الله عليه وسلم استوار میباشند و از مخالفین و آنانکه نسبت به ایشان بدبینی و کینه در دل دارند هیچ کس به آنها ضرر رسانیده نمی تواند تا آنکه امر الله به برپائی قیامت فرا میرسد.